توحيد

تأليف:
صالح بن فوزان بن عبدالله الفوزان

فهرست

مقدمه

الحمدلله رب العالمين، والصلاة والسلام على نبيه الصادق الأمين نبينا محمد وعلى آله وصحبه أجمعين ... وبعد.

در این کتاب علم توحید با عبارات ساده، به تفصیل شرح داده شده، تا برای عموم قابل استفاده باشد.

در نوشتن این کتاب از منابع موثق و معتبر ائمه‌ی بزرگوار استفاده شده، بویژه از کتابهای شیخ الإسلام ابن تیمیه، علامه ابن القیم، شیخ الإسلام محمد ابن سلیمان التمیمی، و شاگردان او که از پیشگامان این دعوت مبارک بوده اند.

بدون شک، علم عقیده در اسلام، از علوم اساسی و پایه ای است که از لحاظ فراگیری و آموزش و عمل باید مورد عنایت خاصی قرار گیرد تا در پرتو آن اعمال، صحیح و مورد قبول الله قرار گرفته، و به عمل‌کنندگان نفع برساند، خصوصاً در این زمان که افکار انحرافی از قبیل بی دینی، تصوف، رهبانیت، قبرپرستی، بدعات و خرافات رواج پیدا کرده است، در صورتیکه مسلمانان، به عقیدهٔ صحیح برگرفته از کتاب خدا و سنت رسول الله و سیرت سلف پایبند و مسلح نباشند، این امواج و افکار گمراه‌کننده به آسانی آنها را خواهد بلعید. لذا این خطر بزرگ ایجاب می کند که آموزش عقیدهٔ صحیح به مسلمانان از مصادر اصلی آن [قرآن و سنت صحیح مطابق با فهم سلف در اولویت برنامه های آموزشی همگان] قرار گیرد.

وصلى الله على نبينا محمد وعلى آله وصحبه وسلم

مؤلف

❋ ❋ ❋

فصل اول

انحراف در تاریخ بشر، و نگاهی به تاریخ کفر، إلحاد، شرک و نفاق

این فصل شامل بخشهای زیر است:

بخش اول: انحراف در زندگی بشری.

بخش دوم: شرک و انواع آن.

بخش سوم: کفر و انواع آن.

بخش چهارم: نفاق و انواع آن.

بخش پنجم: شرح و بیان هر کدام از واژه های: جاهلیت، فسق، گمراهی و ارتداد، اقسام و احکام هر کدام.

آغاز انحراف در تاریخ بشریت

خداوند بندگانش را آفرید تا او را عبادت کنند و آنچه که جهت ادامه‌ی زندگی به آن نیاز دارند همچون رزق و غیره را برایشان مهیا نمود، خداوند می فرماید:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلاَّ لِيَعْبُدُونِ * مَا أُرِيدُ مِنْهُم مِّن رِّزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَن يُطْعِمُونِ * إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ﴾. (**ذاریات / ۵۶–۵۸**)

«جن و انس را خلق نکردم مگر برای اینکه مرا عبادت کنند، از آنان هیچ روزی نمی خواهم و نمی خواهم که طعام بدهند، به تحقیق فقط خداوند روزی دهنده و صاحب قدرت فراوان است».

اقرار بوجود الله و اینکه فقط او شایسته‌ی عبادت است در فطرت و سرشت هر انسانی نهفته است، چنان چه این فطرت به همان صورت سالم بماند، انسان خود به خود به وحدانیت و محبت او اقرار می کند، او را عبادات کرده و کسی را شریک او قرار نمی دهد. و در حقیقت شیطانهای جن و انس هستند که او را منحرف کرده و با وسوسه های پوچ و بیهوده گناهان را در نظر زیبا جلوه می دهند، لذا توحید امری فطری، و شرک پدیده ای جدید و وارداتی است. خداوند می فرماید:

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لاَ تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لاَ يَعْلَمُونَ ﴾ (روم / ۳۰)

«خالصانه به دین اسلام رو کن؛ دین اسلامی که الله همهٔ مردم را بر آن خلق کرد و هیچ دگرگونی در خلقت الله بوجود نمی آید».

و پیامبر –صلی الله علیه وسلم– می فرماید: «**کل مولود یولد علی الفطرة، فأبواه یهودانه، أو ینصرانه، أو یمجسانه**»[۱]. «هر مولودی بر فطرت اسلام متولد می شود، پس از آن پدر و مادرش او را یهودی، نصرانی یا مجوسی می گردانند».

۱– این حدیث در صحیحین (مسلم و بخاری) از ابوهریره روایت شده است.

بنابرین، اصل در بنی آدم توحید و دین از زمان آدم و فرزندان وی تا مدتی طولانی، اسلام بوده است.

خداوند می فرماید :

﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ﴾ (**بقره** / ۲۱۳)

«مردم همگی امتی [بر دین] واحد بودند [سپس اختلاف کردند] خداوند پیامبران را بشارت دهنده و ترساننده مبعوث کرد».

برای اولین بار شرک و انحراف عقیدتی، در قوم نوح –علیه السلام– بوجود آمد، لذا نوح –علیه السلام– اولین رسول خداوند است.

﴿إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِن بَعْدِهِ﴾. (**نساء** / ۱۶۳)

«[ای رسول خدا] ما به تو وحی [نازل] کردیم همچنانکه به نوح و پیامبران بعد از او وحی [نازل] کردیم».

ابن عباس –رضی الله عنهما– می گوید: فاصله زمانی بین آدم و نوح –علیه السلام– ده قرن بوده، که همهٔ آنان بر دین اسلام بوده اند.

ابن قیم[1] می گوید : گفتهٔ ابن عباس به طور قطع صحیح است. زیرا آیهٔ سورهٔ بقره در قرائت ابی ابن کعب این چنین است: «**فاختلفوا فبعث الله النبیین**» یعنی : «سپس اختلاف کردند، خداوند پیامبران را فرستاد». و قرائت مذبور را این فرمودهٔ خداوند تأیید می کند :

﴿وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلاَّ أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُواْ﴾ (**یونس** / ۱۹)

«مردم نبودند مگر بر دینی واحد، سپس دچار اختلاف شدند. [ابتدا مردم همه یک امت بودند سپس اختلاف کردند]».

ابن القیم (رحمه الله) از این قرائت نتیجه می گیرد که سبب بعثت پیامبران این بود که مردم در دین [عقیده] صحیح دچار اختلاف شده بودند همچنانکه عرب ابتدا بر دین ابراهیم –علیه السلام– بودند.

۱– إغاثة اللهفان (۱۰۲/۲).

تا اینکه شخصی به نام، «عمرو ابن لحی الخزاعی» آمد و دین ابراهیم –علیه السلام– را تغییر داد و با روش خاصی، بتها را به عربستان و حجاز آورد. این بتها به جای الله عبادت شدند و به این ترتیب شرک در این سرزمینهای مقدس و اطراف آن رواج پیدا کرد، تا اینکه خداوند، پیامبرش محمد –صلی الله علیه وسلم– را که خاتم انبیا است، مبعوث کرد. او مردم را به توحید و پیروی از دین ابراهیم فرا خواند. و در راه خدا به نحو احسن جهاد کرد بتها را درهم شکست تا آن که عقیدۀ صحیح و دین ابراهیم به این سرزمینها بازگشت، و خداوند دینش را به وسیله‌ی او –صلی الله علیه وسلم– تکمیل و نعمتش را بر جهانیان کامل کرد، مردم قرون ارزشمند پس از قرن پیامبر، راه و روش او را پیمودند. پس از آن، کم‌کم جهل و نادانی در میان مردم رواج یافت، برخی از باورها و اعتقادات ادیان دیگر وارد اسلام شد، بوسیله‌ی دعوتگران گمراه و ساختن بارگاه بر قبرهای اولیاء و صالحن به هدف تعظیم و بزرگداشت و به ادعای محبت، شرکت در جوامع مسلمانان رواج یافت. تا اندازه‌ای که ضریح و بارگاه‌های روی قبرها، به مراکز دعاء، استغاثه [به کمک طلبیدن]، ذبح و نذر برای غیر الله تبدیل شد و بدینصورت انواع عبادات را برای آنان انجام دادند که در واقع به جای الله آنها را عبادت می‌کردند. و این شرک را به گمان خودشان توسل به صالحین و اظهار محبت به آنان تلقی می کردند نه عبادت، غافل از این که این همان عقیده و سخن مشرکین قدیم بود که می گفتند :

﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلاَّ لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾ (زمر / ۳).

«ما آنان را عبادت نمی کنیم مگر برای اینکه ما را به خدا نزدیک کنند».

و علیرغم شرکی که در میان مردم [در عصر حاضر و قدیم] گذشته بوده است، با وجود این، اکثرشان به توحید ربوبیت ایمان داشته اند ولی در عبادات برای خدا شریک قائل شده اند. خداوند می فرماید :

﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللّهِ إِلاَّ وَهُم مُّشْرِكُونَ﴾. (یوسف / ۱۰۶)

«بیشترشان به خدا ایمان نمی آورند مگر اینکه در حال ایمان آوردنشان مشرک هستند».

کسی وجود ذات پروردگار را انکار نکرده مگر افراد معدودی همچون فرعون، دهریها، ملحدان و کمونیستهای عصر حاضر که انکارشان از باب غرور و تکبر است. در حالیکه آنان در باطن و درونشان به وجود خدا معترفند. خداوند می فرماید :

﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْماً وَعُلُوّاً﴾ (نمل / ۱۴)

«از روی عناد و سرکشی آیات خدا را انکار می کردند در حالی که در وجودشان به این آیات یقین داشتند».

و با اقتضای عقل یقین دارند که هر مخلوقی خالقی دارد و هر موجودی منحصراً بوجود آورنده ای. و این نظام هستی با این نظم دقیق حتماً باید مدبری حکیم، توانا و علیم داشته باشد. لذا کسی که منکر ذات الله است یا عقلش را از دست داده یا متکبری است که خود را به نادانی و جهالت زده است، مسلماً نظریات چنین افرادی بی ارزش بوده و اعتباری ندارد.

❋ ❋ ❋

شرک و انواع آن

تعریف شرک:

چیزی را در آفرینش یا در عبادت با خدا شریک گرداندن، شرک گویند. اغلب شرک در عبادات انجام می گیرد مثلاً کسی با خدا خوانده شود و یا برخی عبادات مانند: ذبح، نذر، ترس، امید و محبت برای دیگران انجام شود. به چند علت زیر شرک بزرگترین گناهان است:

۱- مشرک در خصائص الهی مخلوق را به خالق تشبیه می کند، لذا هر کس برای خدا شریک قائل شود، گویا او را شبیه خالق قرار داده و این بزرگترین ظلم است، خداوند می فرماید :

﴿إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾ (لقمان / ۱۶)

«شرک ظلم بزرگی است».

و ظلم عبارت است از قراردادن چیزی در غیر موضع خود، لذا هر کس غیر خدا را عبادت کند، گویا عبادت را در غیرمکانش قرار داده است و حق را به غیرصاحبش داده و این بزرگترین ظلم است.

۲- خداوند خبر داده: کسی که از شرک توبه نکند را نمی بخشد، می فرماید:

﴿إِنَّ اللّهَ لاَ يَغْفِرُ أَن يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَن يَشَاءُ﴾ (نساء / ۴۸).

«خداوند شریک قراردادن برای خود را نمی‌بخشد [در صورتی که فرد توبه نکند] و هر گناهی غیر از شرک را برای هر کسی که بخواهد، می بخشد».

۳- خداوند خبر داده است که بهشت را بر مشرک حرام کرده و تا ابد در آتش جهنم می ماند و می فرماید :

﴿إِنَّهُ مَن يُشْرِكْ بِاللّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللّهُ عَلَيهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنصَارٍ﴾. (مائده / ۷۲)

«هر کس برای الله شریک قرار دهد خدا بهشت را بر او حرام کرده و جایگاه او جهنم است، و ظالمان هیچ یاری دهنده ای ندارند».

٤- شرک تمام اعمال نیک را بر باد و نابود می کند، خداوند می فرماید:

﴿وَلَوْ أَشْرَكُواْ لَحَبِطَ عَنْهُم مَّا كَانُواْ يَعْمَلُونَ﴾ (أنعام / ۸۸)

«اگر با الله شریک قرار می دادند تمام اعمالی که انجام داده اند، از بین می رفت».

و می فرماید:

﴿وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ (زمر / ۶۵).

«[ای پیامبر!] به تو و پیامبران قبل از تو وحی شده که اگر برای الله شریک قرار دهی، آنچه انجام داده ای از بین می رود و از زیان‌کاران می شوی».

۵- خون و مال مشرک حلال است. خداوند می فرماید :

﴿فَاقْتُلُواْ الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدتُّمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَاحْصُرُوهُمْ وَاقْعُدُواْ لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ﴾. (توبه / ۵)

«هر جا مشرکین را یافتید، آنان را بکشید و به اسارت بگیرید، محاصره کنید و در هر کمین گاهی بر سر راهشان کمین کنید».

پیامبر -صلی الله علیه وسلم- می فرماید: «**أمرت أن أقاتل الناس حتى يقولوا: لا إله إلا الله فإذا قالوها عصموا منى دماءهم و أموالهم إلا بحقها**»[۱]. «امر شده ام که با مردم قتال کنم تا زمانی که بگویند: لا إله إلا الله، هر گاه این را گفتند، خون ها و مالهایشان را از من مصون کردند بجز در جای خود [در حق خود]».

۱- بخاری و مسلم.

٦- شرک بزرگترین گناهان است، پیامبر -صلی الله علیه وسلم- فرموده : «**ألا أنبئكم بأكبر الكبائر؟ قلنا: بلى يا رسول الله! قال : الإشراک بالله و عقوق الوالدين** ...»[1]. «آیا شما را از بزرگترین گناهان آگاه کنم؟ گفتیم : بله ای رسول خدا! فرمود : شریک قراردادن با خدا و نافرمانی پدر و مادر ...».

علامه ابن القیم[2] می گوید : «خداوند خبر داده که مقصد از خلق و امر این است که الله با اسماء و صفاتش شناخته شود، فقط او عبادت شود و برایش شریک قرار داده نشود، و مردم عدل را در میان خود برپا کنند، زیرا این همان عدالتی است که زمین و آسمانها بخاطر بر پائی آن خلق شده اند. خداوند می فرماید :

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾ (حدید / ۲۵).

«به تحقیق پیامبرانمان را با دلایل آشکار فرستادیم و با آنان کتاب و عدل فرستادیم تا مردم با قسط و عدل رفتار کنند».

خداوند فرموده : پیامبران خود را فرستاده، کتابهایش را نازل کرده تا مردم به عدل و داد رفتار کنند و این همان عدالت است و بزرگترین قسط و عدالت توحید است. توحید اساس و پایهٔ عدالت است. و شرکت و ظلم است همانطوریکه خداوند فرموده است :

﴿إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾ (لقمان / ۱۶)

«شرک همانا ظلمی بزرگ است».

لذا شرک بزرگترین ظلمها و توحید عادلانه ترین عدالتها است، و هر آن چیزی که با این معنی و مفهوم بیشتر منافات داشته باشد، گناه بزرگتر محسوب می شود، و از آن جا که شرک با این مفهوم کاملاً منافات داشته و مغایر است، بزرگترین گناهان به حساب

۱- بخاری و مسلم.

۲- الجواب الکافی، ص ۱۰۹.

می آید، لذا خداوند بهشت را بر هر مشرکی حرام کرده، خون، مال و اهل مشرکین را برای اهل توحید حلال قرار داده، مسلمانان می توانند آنان را [پس از جنگ و اسارت] به بردگی خود بگمارند، چون بندگی او را ترک کرده اند. و خداوند اعمال نیک مشرک را نمی پذیرد، و شفاعت کسی را در حق او قبول نمی کند. و در قیامت خواسته هایش اجابت نمی شود، و آرزویش برآورده نمی شود، مشرک جاهلترین جاهلان به خداوند است چون مخلوق را با خدا شریک گردانده و این نهایت جهل به خداست، همانطور که شرک نهایت ظلم در حق خداست، هر چند مشرک در واقع به پروردگارش ظلم نکرده، بلکه به خودش ظلم کرده است». پایان کلام ابن القیم.

۷- پنداشتن شریک در حق خدا عیب و نقص است در حالی که خداوند خود را از آن پاک دانسته است. پس هر کس برای خدا شریک قائل شود در حقیقت چیزی را به خدا نسبت داده که خدا آن را از خود دور کرده است و این نهایت ستیز و دشمنی با خداوند است.

❁ ❁ ❁

انواع شرک

شرک دو نوع است:

نوع اول : شرک اکبر که انجام‌دهندهٔ آن از دایرهٔ اسلام خارج می شود و اگر در آن حال بمیرد و توبه نکند، تا ابد در آتش جهنم می ماند. این نوع شرک زمانی واقع می شود که انسان عبادتی را برای غیر الله انجام دهد. مثلاً غیر الله را به فریاد بطلبد، یا با ذبح و نذر برای غیرخدا [مانند قبرها، جن و شیاطین]، خود را به خدا نزدیک کند، به گمان این که مردگان، جن و شیاطین، به او ضرر می رسانند یا او را مریض می کنند. و از غیرخدا چیزهایی را بخواهد که فقط خدا قادر به انجام آنست مانند برآورده کردن نیازها و از بین بردن سختی ها، همانند کارهائی که در کنار بناها و گنبدها و آستانه های قبور اولیاء و صالحین انجام داده می شود. خداوند می فرماید :

﴿وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللّهِ مَا لاَ يَضُرُّهُمْ وَلاَ يَنفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَـؤُلاء شُفَعَاؤُنَا عِندَ اللّهِ﴾ (یونس / ۱۸)

«و غیر از الله کسانی را عبادت می کردند که نه ضرری به آنان می رساند و نه نفعی، و می گویند: اینان شفاعت کنندگان ما نزد خدایند».

نوع دوم : شرک اصغر است که انجام دهندهٔ آن از دایرهٔ اسلام خارج نمی شود لیکن در عقایدش نقص وارد می شود و وسیله ای است که انسان را به شرک اکبر می رساند، این نوع شرک دو نوع است.

نوع اول : شرک ظاهری، این نوع شرک به وسیلهٔ لفظ و سخن واقع می‌شود.

شرک لفظی : مانند سوگند به غیر الله. رسول الله –صلی الله علیه وسلم– می فرماید : «**من حلف بغير الله فقد كفر و أشرك**»[۱]. «هر کس به غیر الله سوگند بخورد، بیقین که کفر و شرک ورزیده است».

۱– ترمذی روایت کرده و آن را حسن می‌داند و حاکم آن را تصحیح کرده است.

یا بگوید آنچه خدا و تو بخواهی. پیامبر –صلی الله علیه وسلم– خطاب به مردی که گفت : آنچه خدا و تو بخواهی، فرمود : «**أجعلتنی لله نداً؟ قل ما شاء الله وحده**»[۱]. «آیا مرا شریک خدا قرار داده‌ای؟ بگو : آنچه فقط خدا بخواهد». یا گفته‌ی : اگر خدا و فلانی نبود [آن کار نمی‌شد] که باید بگوید : اگرخدا بخواهد، سپس فلانی [کار درست می‌شود]، و اگر [کمک] خدا و سپس [همکاری] فلانی نبود [چنان می‌شد]، چون سپس برای ترتیب و تأخیر است ارادهٔ عبد را تابع ارادهٔ خداوند می‌کند، خداوند می فرماید :

﴿وَمَا تَشَاؤُونَ إِلاَّ أَن يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾ (تکویر / ۲۹).

«ارادهٔ انجام هیچ کاری را ندارید مگر اینکه خداوند، پروردگار جهانیان اراده داشته باشد».

اما «واو» فقط برای مطلق جمع و اشتراک است، نه برای ترتیب و تأخیر، مثلاً صحیح نیست گفته شود : کسی را ندارم غیر از خدا و تو. یا : این از برکات خدا و برکات تو است. بلکه گفته شود کسی را ندارم غیر از خدا سپس تو. این کار از برکات خدا است سپس از تو.

شرک افعالی و عملی : مانند به دست یا به گردن یا به پیشانی بستن حلقه و پارچه برای رفع یا دفع بلایا، آویزان کردن تمیمه از ترس چشم و غیره، اگر معتقد باشد اینکه سبب رفع یا دفع بالا می شود، از نوع شرک اصغر است چون خداوند اینها را جزو اسباب قرار نداده است. اما اگر معتقد باشد که خود حلقه یا پارچه دفع‌کنندهٔ بلا است، در این صورت شرک از نوع اکبر محسوب می شود. چون به غیر خدا توکل کرده است.

نوع دوم از شرک اصغر : شرک خفی [پوشیده] است، و آن شرک در اراده و نیت است، مانند ریا و شهرت طلبی، مثلاً کسی عملی که به واسطهٔ آن به خدا نزدیک می شود را انجام دهد، تامردم او را تحسین کنند. مانع اینکه نمازش را در انظار مردم به خوبی ادا کند یا صدقه بدهد تا او را مدح و تعریف کنند یا با صدای بلند ذکر کند،

۱– نسائی روایت کرده است.

صوتش را زیبا کند، تا مردم آنرا بشنوند و او را ستایش کنند. ریا به قدری خطرناک است که اگر با هر عملی آمیخته شود آن عمل را باطل می کند. خداوند می فرماید :

﴿فَمَن كَانَ يَرْجُو لِقَاء رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلاً صَالِحاً وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَداً﴾ **(کهف / ۱۱۰)**

«پس هر کس امید دیدار پروردگارش را داشته باشد باید عمل صالح انجام دهد و در عبادت پروردگارش هیچ کسی را شریک نگرداند».

پیامبر –صلی الله علیه وسلم– می فرماید: «**أخوف ما أخاف عليكم الشرك الأصغر، قالوا: يا رسول الله! وما الشرك الأصغر؟ قال : الرّياء**»[۱]. «خطرناکترین چیزی که بر شما بیم دارم، شرک اصغر است، گفتند : ای رسول خدا! شرک اصغر چیست؟ فرمود : ریاء».

یکی از نمونه های شرک اصغر این است که فرد عملی را به طمع دنیوی انجام دهد، مثلاً به نیت طلب مال حج کند، اذان دهد، امامت کند، تحصیل علم شرعی یا جهاد کند، و در هیچکدام از این اعمال رضای خدا در دل نداشته باشد، بلکه هدفش کسب ثروت و مال باشد.

پیامبر –صلی الله علیه وسلم– فرمود: «**تعس عبد الدينار، تعس عبد الدرهم، تعس عبد الخميصة، إن أعطى رضى، و إن لم يعط سخط**»[۲]. «هلاک شود بندۀ دینار، هلاک شود بندۀ درهم، هلاک شود بندۀ خمیصه[۳]، اگر به او چیزی داده شود راضی و خشنود می گردد و اگر داده نشود خشمگین و عصبانی می شود».

امام ابن القیم (رحمه الله) می گوید : «شرک در نیت ها و اراده‌ها دریایی است که ساحل ندارد، و کم اند کسانی که از آن نجات می یابند، پس هر کس از عمل خود

۱– احمد، طبرانی و بغوی در شرح السنة.

۲– بخاری.

۳– خمیصه نوعی لباس قیمتی است.

طلب رضای غیر خدا کند و نیتش در کار تقرب به خدا نباشد، در اراده و نیت اش برای خدا شریک قرار داده است».

و اخلاص آن است که شخص اعمال، گفتار، اراده و نیت خود را برای خدا خالص گرداند، و این همان دین حنیف ابراهیم –علیه السلام– است که الله تمام بندگانش را به پیروی از آن امر کرده و غیر از آن را از هیچ کس قبول نمی کند و این حقیقت اسلام است. خداوند می فرماید :

﴿وَمَن يَبْتَغِ غَيْرَ الإِسْلاَمِ دِيناً فَلَن يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾. (آل عمران / ۸۵)

«هر کس غیر از اسلام دینی را برگزیند، از او قبول نخواهد شد و او در آخرت از زیان کاران است».

اسلام دین ابراهیم –علیه السلام– است، دینی که هر کسی از آن روی گرداند، از بی خردان است»[۱].

فرق بین شرک اکبر و شرک اصغر

خلاصه ای از این فرق ها عبارتند از :

۱– شرک اکبر انسان را از دایرۀ اسلام خارج می کند، ولی شرک اصغر انسان را از دایرۀ اسلام خارج نمی کند.

۲– صاحب شرک اکبر تا ابد در دوزخ می ماند، ولی صاحب شرک اصغر اگر داخل دوزخ شود تا ابد در آن نمی ماند.

۳– شرک اکبر تمام اعمال را از بین می برد، ولی شرک اصغر تمام اعمال را از بین نمی برد تنها همان عمل ریاکارانه را از بین می برد.

٤– شرک اکبر خون و مال صاحبش را حلال می کند، ولی شرک اصغر خون و مال صاحبش را حلال نمی کند.

۱– الجواب الکافی، ص ۱۱۵.

تعریف کفر و انواع آن

أ – تعریف کفر

کفر در لغت به معنای پوشش ومانع است، و در شرع، ضد ایمان است. کفر : ایمان نداشتن به الله و رسول اوست. صرف نظر از اینکه این کفر همراه با تکذیب باشد یا بدون تکذیب، بلکه به مجرد شرک و گمان، یا روی گردانی، یا حسد و خود پسندی، یا پیروی کردن از هوا و هوسی که مانع تبعیت از دین خدا شود، کافر می شود : اگرچه کفر تکذیب کننده بزرگتر است. همچنین کسی که از روی حسادت دین الله را انکار و او را تکذیب می کند، و در حالی که به حقانیت پیامبران یقین دارد، حکم کافر تکذیب کننده را دارد[۱].

ب – انواع کفر: کفر دو نوع است :

نوع اول : کفر اکبر که انسان را از دایرۀ اسلام خارج می کند، و خود به پنج نوع تقسیم می شود :

نوع «الف»– کفر تکذیب: خداوند می فرماید :

﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِباً أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ﴾. (عنکبوت / ۶۸)

«چه کسی ستمگرتر از آن کسی است که بر الله دروغ بندد و یا [دین] حق را چون به او رسد تکذیب کند؟! آیا جهنم جای کافران نیست؟»

۱– مجموع فتاوای شیخ الإسلام (۳۳۵/۱۲).

نوع «ب» : کفر عناد و تکبر همراه با تصدیق

خداوند می فرماید :

﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلاَئِكَةِ اسْجُدُواْ لآدَمَ فَسَجَدُواْ إِلاَّ إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾. (بقره / ۳۴)

«و وقتی که به ملائکه گفتیم برای آدم سجده برید، همه سجده بردند بجز ابلیس، که سرباز زد و تکبر ورزید و در زمرهٔ کافران قرار گرفت».

نوع «ج» : کفر شرک و گمان

خداوند می فرماید:

﴿وَدَخَلَ جَنَّتَهُ وَهُوَ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ قَالَ مَا أَظُنُّ أَن تَبِيدَ هَذِهِ أَبَداً * وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِن رُّدِدتُّ إِلَى رَبِّي لأَجِدَنَّ خَيْراً مِّنْهَا مُنقَلَباً * قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِن تُرَابٍ ثُمَّ مِن نُّطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلاً * لَّكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي وَلاَ أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَداً﴾. (کهف ۳۵-۳۸)

«در حالی که بر خویشتن ستمگر بود، وارد باغش شد و گفت : گمان نمی کنم که این باغ تا ابد از بین برود و گمان نمی کنم که قیامت بر پا شود و اگر مرا به سوی پروردگارم برگردانند [در صورت برپایی قیامت] بهتر از این باغ را خواهم داشت، در حالی که دوست ایماندارش با او صحبت می کرد به او گفت : آیا تو به پروردگاری کافر می شود که تو را از خاک سپس از نطفه ای خلق کرده و سپس تو را به مردی تبدیل کرده، اما من کسی هستم که خدا پروردگارم است و هیچ کس را شریک پروردگارم قرارم نمی دهم».

نوع «د» : کفر اعراض و روی گردانی

خداوند می فرماید :

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُنذِرُوا مُعْرِضُونَ﴾. (احقاف / ۳)

«و کسانی که کفر ورزیده اند، از آنچه که بیم داده شده اند، روی گردانند».

نوع «ه»: کفر نفاق

خداوند می فرماید :

﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لاَ يَفْقَهُونَ﴾. (منافقون / ۳)

«این به دلیل آن است، که آنان ایمان آوردند سپس کافر شدند و به قلبهایشان مهر زده شد و آنان نمی فهمند و درک نمی کنند».

نوع دوم- کفر اصغر: این نوع کفر انسان را از دایرهٔ اسلام خارج نمی کند. این همان کفر عملی است. گناهانی که در قرآن و سنت کلمهٔ کفر به آن اطلاق شده است و به حد کفر اکبر نمی رسد مانند کفران نعمت از این جمله اند. خداوند در قرآن می فرماید :

﴿وَضَرَبَ اللّهُ مَثَلاً قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُّطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَداً مِّن كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللّهِ﴾. (نحل / ۱۱۲)

«خداوند مثال آبادی ای را آورد که در امن و امان بودند از هر طرف رزق و روزی به آن می رسید و اهل آن به نعمت خدا کافر شدند».

و مانند کشتن مسلمان، پیامبر -صلی الله علیه وسلم- می فرماید : «**سباب المسلم فسوق و قتاله کفر**»[۱]. «دشنام مسلمان فسق و کشتنش کفر است».

و می فرماید: «**لاترجعوا بعدی کفاراً یضرب بعضکم رقاب بعض**»[۲]. «پس از من به کفر برنگردید، که برخی از شما گردن برخی را بزنند».

و مانند سوگند به غیر خدا. پیامبر -صلی الله علیه وسلم- می فرماید: «**من خلف بغیر الله کفر أو أشرک**»[۳]. «هر کس به غیر خدا سوگند یاد کند، کفر یا شرک ورزیده است».

۱- بخاری و مسلم.

۲- بخاری و مسلم.

۳- ترمذی و حاکم آنرا صحیح دانسته‌اند.

خداوند مرتکب گناه کبیره را مؤمن نامید و می فرماید :

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَى﴾. (بقره / ۱۷۸)

«ای کسانی که ایمان آورده اید قصاص کشته شدگان بر شما واجب شده».

در این جا قاتل را از مؤمنان بر شمرده و او را برادر ولی دم ذکر کرده و در ادامه می فرماید :

﴿فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتِّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاء إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ﴾. (بقره / ۱۷۸)

«پس هر کس از جانب برادر [خود] از قصاص او صرفنظر شد و به دیه راضی شد باید اطرافیانش به بهترین نحو از این کار پیروی و دیه را به بهترین صورت پرداخت کنند».

بدون شک منظور خداوند برادری دینی است و می فرماید :

﴿وَإِن طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا﴾. (حجرات / ۹)

«و اگر دو دسته از مؤمنین با هم جنگیدند، در بین آنان صلح برقرار کنید».

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُم﴾. (حجرات / ۱۰)

«به تحقیق مؤمنان با هم برادرند لذا بین برادرانتان صلح برقرار کنید».

آنچه ذکر شد خلاصه ای از شرح عقیدهٔ طحاوی بود[1].

❋ ❋ ❋

۱- صفحة (۳۶۱) چاپ المکتب الإسلامی.

فرق میان کفر اکبر و کفر اصغر

۱- کفر اکبر انسان را از دایرۀ اسلام خارج کرده و اعمال را از بین می برد. اما کفر اصغر انسان را دایرۀ اسلام خارج نکرده و اعمال را نابود نمی کند. البته به اندازۀ کفری که داشته از عمل او کاسته می شود و انجام دهندۀ آن در معرض عذاب قرار می گیرد.

۲- صاحب کفر اکبر تا ابد در آتش جهنم می ماند اما صاحب کفر اصغر اگر داخل دوزخ شود تا ابد در آن نمی ماند یا امکان دارد، خداوند او را ببخشد و اصلاً داخل دوزخ نشود.

۳- کفر اکبر، خون و مال انسان را حلال می کند ولی کفر اصغر خون و مال انسان را حلال نمی کند.

٤- بر مؤمنان واجب است که با کفری که مرتکب کفر اکبر شده، عداوت و دشمنی کنند و رابطه، محبت و دوستی با آنها حرام است، هرچند نزدیکترین خویشاوندانشان باشد. [اما کفر اصغر، بطور کلی رابطۀ محبت و دوستی را قطع نمی کند، بلکه با کسی که مرتکب کفر اصغر شده، به اندازۀ ایمانش رابطۀ محبت و دوستی برقرار شود و به میزان نافرمانیش با او دشمنی شود.

❋ ❋ ❋

تعریف نفاق و انواع آن

«أ» تعریف نفاق

نفاق در لغت مصدر «نافق» است «نافق، ینافق، نفاقاً و **منافقة**» از کلمۀ «نافقاء» گرفته شده که یکی از سوراخهای لایۀ یربوع[۱] است، که اگر در یکی از سوراخها دنبالش کنند از سوراخ دیگر فرار می کند و یا معنی آن از نفق گرفته شده و نفق گرفته شده و نفق غار کوچکی است که حیوانات در آن پنهان می شوند[۲].

و در اصطلاح شرع، این است که فردی به ظاهر مسلمان شود اما در دل کافر و مشرک باشد. به این دلیل نفاق گفته می شود که منافق از طرفی وارد دین اسلام می شود و از طرف دیگر خارج می شود، خداوند این معنی را در قرآن ذکر کرده و می فرماید:

﴿**إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ**﴾. (**توبه / ۶۷**)

«به راستی منافقین، همان فاسقانند».

یعنی: خارج‌شدگان از دین اسلام خداوند منافقین را بدتر از کافران شمرده و می فرماید :

﴿**إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ**﴾. (**نساء / ۱۴۵**)

«به راستی منافقین در پایین ترین درجات جهنم قرار دارند».

و می فرماید :

﴿**إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ**﴾. (**نساء / ۱۴۲**)

«به راستی منافقین با خدا مکر و حیله می کنند و خدا هم مکر و حیلۀ آنان را به خودشان باز می گرداند».

۱- یربوع حیوانی است شبیه موش.

۲- ابن اثیر النهایه (۹۸/۵).

﴿يُخَادِعُونَ اللّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلاَّ أَنفُسَهُم وَمَا يَشْعُرُونَ * فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ فَزَادَهُمُ اللّهُ مَرَضاً وَلَهُم عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ﴾.
(بقره / ۹-۱۰)

«می خواهند الله و کسانی که ایمان آورده اند را فریب دهند، ولی فریب نمی دهند، مگر خودشان را اما نمی فهمند. در قلبهایشان مرض نفاق هست و خداوند هم مرض آنان را افزوده و برای آنان بخاطر آنچه که تکذیب کرده اند، عذابی دردناک است».

«ب» انواع نفاق

نفاق دو نوع است:

نوع اول : نفاق اعتقادی همان نفاق اکبر است که مرتکب آن اسلام را بظاهر قبول کرده و کفر رادر خود پنهان می کند، این نوع نفاق انسان را بطور کلی از دایرۀ اسلام خارج می گرداند و کسی که به این نوع نفاق مبتلا باشد در پایین ترین درجات جهنم است، خداوند اهل نفاق اکبر را به تمام صفات شر وصف کرده است، که عبارتند از : کفر و عدم ایمان، به بازی و شوخی گرفتن دین و مسلمانان و مسخره و استهزاکردن آنان، قلباً با دشمنان اسلام همکاری کردن و در دشمنی با اسلام با آنان مشارکت کردن، این دسته از منافقین در هر زمانی وجود دارند، بویژه زمانی که اسلام قدرت پیدا می کند و منافقین آشکارا توانایی مبارزه با اسلام را نداشته باشند، در چنین مواقع به ظاهر ایمان می آورند تا پنهانی و از پشت سر به اسلام و مسلمانان ضربه بزنند، و بتوانند در میان مسلمانان زندگی کنند و خون و مالشان در امان باشد.

منافق در ظاهر به خدا، ملائکه، کتابهای او، پیامبران و روز آخرت ادعای ایمان می کند، اما در باطن نه تنها به موارد مذکور ایمان ندارد بلکه تکذیب هم می کند. منافق ایمان به خدا ندارد. در حالی که خداوند با کلامی که بر بشر نازل کرده، سخن گفته و او را رسول و فرستاده به سوی مردم قرار داده، تا به اذن خدا مردم را هدایت می کند، و آنان را از عذاب و عقاب خداوند می ترساند. خداوند پرده از نفاق این منافقین

برداشت و اسرار و نهان آنان را در قرآن کریم روشن ساخت و نقشه هایشان را برای بندگان خود برملا کرد، تا از منافقین و پیروانشان دوری کنند، خداوند گروههای سه گانه مردم را در اول سورۀ بقره ذکر کرده که این سه گروه مؤمنین، کفار و منافقین هستند. دربارۀ مؤمنین چهار آیه آورده، دربارۀ کفار دو آیه و دربارۀ منافقین سیزده آیه نازل کرده است. چون منافقین هم تعداد شان زیاد است و هم خطر مبتلاشدن اکثر مردم به نفاق بیشتر است و هم شدت فتنه هایشان بر علیه اسلام و مسلمین زیاد است. به تحقیق بلایی که از طرف منافقین به اسلام و مسلمین وارد می شود خیلی سخت و سنگین است، چون خود را به اسلام نسبت داده و ادعای دوستی با اسلام را دارند اما در حقیقت دشمنان اسلام اند، و به هر شکل و صورت با اسلام دشمنی و عداوت می کنند، تا جایی که دشمنی شان آشکار می شود، کارهایشان به حدی فریبکارانه است که جاهل گمان می کند که قصدش اصلاح است در صورتیکه در حقیقت فساد است[۱].

این نفاق شش نوع است[۲]:

۱- تکذیب پیامبر -صلی الله علیه وسلم-

۲- تکذیب بعضی از آنچه پیامبر -صلی الله علیه وسلم- آورده.

۳- دشمنی، تنفر و کینه با پیامبر -صلی الله علیه وسلم-.

٤- بغض و کینه به بعضی از آنچه که پیامبر -صلی الله علیه وسلم- آورده است.

٥- شاد و مسرور شدن از شکست دین و پیامبر -صلی الله علیه وسلم-.

٦- بیزاری و ناراحتی از سرافرازی و پیروزی دین و پیامبر -صلی الله علیه وسلم-.

نوع دوم : نفاق عملی است که شخص یکی از اعمال منافقین را انجام دهد، در حالی که ایمان در قلبش وجود دارد، این نوع نفاق انسان را از دایرۀ اسلام خارج نمی کند اما وسیله ای است برای خروج از دین اسلام، و کسی که این نوع نفاق را دارد ایمان و نفاق همزمان در قلبش وجود دارد و اگر این نفاق اصغر ادامه یابد به سبب آن

۱- از رساله ابن القیم در بیان صفات منافقین.

۲- (مجموعه التوحید النجدیه) (ص / ۹).

در زمرۀ منافقان خالص در می آید، پیامبر –صلی الله علیه وسلم– می فرماید: «**أربع من كن فيه كان منافقاً خالصاً، و من كانت فيه خصلة منهن كانت فيه خصلة من النفاق، حتى يدعها، إذا أو تمن خان، و إذا حدث كذب، وإذا عاهد غدر، وإذا خاصم فجر**»[1]. «چهار صفتند که در هر کسی باشد، منافعی خالص است، در هر کسی خصلتی از آنها داشته باشد، خصلتی از نفاق در اوست تا وقتی که آن را از خود دور کند، وقتی به او امانتی داده شود، خیانت می کند، وقتی سخن گوید دروغ می گوید، وقتی پیمان دهد آن را می شکند، وقتی جدال کند از حق روی می گرداند و مبل عمل به حق را ندارد.

لذا در هر کس که این خصلتهای چهارگانه جمع شود در واقع شرارت در او جمع شده و صد در صد صفات منافقین در او وجود دارد، و هر کس یکی از این خصلتها را داشته باشد، خصلتی از نفاق را دارد.

گاهی اوقات امکان دارد در کسی خصلتهای خیر و شر و خصلتهای ایمان و کفر و نفاق جمع شود، این شخص به اندازۀ خیر و شرش مستحق ثواب و مجازات است.

یکی دیگر از نشانه های نفاق اصغر، تنبلی و کسلی در ادای نماز جماعت در مسجد است که این نیز یکی از صفات منافقین است. نفاق شر و خطر جدی به دنبال دارد و اصحاب همواره از وقوع در آن بیم داشته اند، ابن ابی ملیکه می گوید : «سی نفر از اصحاب پیامبر –صلی الله علیه وسلم– را دیدم همگی بیم داشتند که مبادا به نفاق مبتلا شوند».

❋ ❋ ❋

فرق بین نفاق اکبر و نفاق اصغر

۱– بخاری و مسلم.

۱- نفاق اکبر انسان را از دایرهٔ اسلام خارج می کند ولی نفاق اصغر انسان را از دایرهٔ اسلام خارج نمی کند.
۲- در نفاق اکبر اعتقاد ظاهر و باطن انسان متضاد است، اما در نفاق اصغر این تضاد فقط در اعمال است، نه در اعتقاد.
۳- مؤمن مرتکب نفاق اکبر نمی شود، ولی امکان ارتکاب به نفاق اصغر وجود دارد.
٤- بیشتر کسانی که به نفاق اکبر مبتل هستند توبه نمی کنند و اگر کسی از آنان توبه کند، در قبول توبه اش نزد حاکم اختلاف است، برخلاف نفاق اصغر که مرتکب آن می تواند توبه کند و خداوند توبهٔ او را قبول می کند.

شیخ الإسلام می گوید[1] : «آنچه بیشتر مسلمانان دچار آن می شوند شعبه ای از شعبه های نفاق است، سپس خداوند توبهٔ آنان را قبول می کند. گاهی اوقات چیزهایی که باعث نفاق می شود به دل مسلمانی خطور می کند اما خداوند آن را از او دفع می کند، مؤمن به وسوسه های شیطانی و کفر مبتلا می شود تا جایی که این وسوسه ها سینهٔ او را تنگ می کند همان طور که اصحاب گفته اند: «**یا رسول الله! إن أحدنا لیجد فی نفسه ما لأن یخر من السماء إلی الأرض أحب إلیه من أن یتکلم به فقال: ذاک صریح الإیمان**»[2].

و در روایتی دیگر آمده: «**ما یتعاظم أن یتکلم به، قال: الحمد الله الذی رد کیده إلی الوسوسة**». «بعضی از ما در وجود خود چیزی احساس می‌کند که اگر از آسمان به زمین بیافتد، برای او بهتر از این است که آن را بر زبان جاری کند، پیامبر -صلی الله علیه وسلم- فرمود : «آن نشانه ای آشکار از ایمان است». و در روایتی دیگر آمده : «آنقدر سنگین است که نمی توانیم آن را بر زبان جاری کنیم». پیامبر -صلی الله علیه وسلم- فرمود : «حمد و سپاس خدایی را که مکر و نیرنگ شیطان را به وسوسه تبدیل کرد». یعنی بوجود آمدن این وسوسه با این ناخوشایندی بزرگ و دفع آن از قلب از نتایج آشکار ایمان است.

۱- کتاب الإیمان ص (۲۳۸).

۲- احمد و مسلم روایت کرده اند.

اما کسانی که نفاق اکبر دارند، خداوند دربارۀ آنان فرموده :

﴿صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لاَ يَرْجِعُونَ﴾. (**بقره / ۱۸**)

«کر، لال و کورند لذا آنان به حق بر نمی گردند».

یعنی قلباً به سوی اسلام بر نمی گردند و می فرماید :

﴿أَوَلاَ يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَّرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ لاَ يَتُوبُونَ وَلاَ هُمْ يَذَّكَّرُونَ﴾. (**توبه / ۱۲۶**)

«آیا نمی بینند که آنان هر سال یک یا دو بار امتحان می شوند و بعد از آن توبه نمی کنند، و عبرت نمی گیرند و بیدار و هوشیار نمی شوند».

شیخ الإسلام می گوید : «علماء در قبول توبۀ ظاهری منافق اکبر اختلاف دارند، چون آگاهی از باطن و درون انسان ممکن نیست و آنان همیشه به ظاهر اسلام قبول کرده اند»[۱].

❋ ❋ ❋

۱- مجموع الفتاوی (۲۸/۴۳۴-۴۳۵).

شرح حقیقت جاهلیت، فسق، گمراهی و ارتداد، اقسام و احکام هریک

۱- جاهلیت

جاهلیت به وضعیتی گفته می شود که اعراب قبل از اسلام بر آن بوده اند. مانند جهل به الله، پیامبر، احکام و قوانین، افتخار به نسب ها و نژادپرستی، تکبر، استبداد و غیره[۱].

جاهلیتی را بدان علت جاهلیت نامیدند که شخص جاهل علم ندارد و یا از علم پیروی نمی کند.

شیخ الإسلام می گوید : «هر کس حق را نشناسد، جاهل است و نادانی اش بی خبری است و اگر معتقد به خلاف حق باشد جاهلی است که جهل مرکب دارد، مردم قبل از بعثت پیامبر -صلی الله علیه وسلم- در جاهلیتی بودند که نسبت جهل به آنان می دادند، بگونه ای که تمام اقوال و اعمال شان را رسوم جاهلیت تشکیل می داد که افراد جاهل و نادان آنها را از خود ساخته بودند و جاهلان آن را انجام می دادند، و نیز هر چه با پیام و روش پیامبران مانند رسوم یهودیان و نصاری مخالف است، جاهلیت به شمار می رود. این جاهلیت قبل از بعثت پیامبر عام بوده اما بعد از بعثت پیامبر-صلی الله علیه وسلم- جاهلیت در بعضی ممالک وجود داشت، ولی در بعضی دیگر رواج نداشت، مانند : جاهلیت در دارالکفر که در بعضی شهرها رواج داشت، و در بعضی دیگر رواج نداشت.

امکان دارد جاهلیت در برخی افراد وجود داشته باشد. مانند کسی که در دارالإسلام زندگی می کند، اما هنوز مسلمان نشده، لذا این شخص در جاهلیت به سر می برد. اما بطور کلی بدون قید زمانی، پس از بعثت پیامبر -صلی الله علیه وسلم- جاهلیت وجود ندارد، چون همواره افرادی از امت پیامبر -صلی الله علیه وسلم- هستند که تا قیامت از

۱- ابن اثیر النهایه (۳۲۳/۱).

حق پیروی می کنند، اما جاهلیت مقید به زمان در بعضی از ممالک اسلامی و در بسیاری از مسلمانان وجود دارد، پیامبر –صلی الله علیه وسلم– می فرماید: «**أربع في أمتي من أمر الجاهلية**»[۱]. «چهار چیز در امت من از امور جاهلی هستند». و به ابوذر فرمود : «**إنک امرو فيك جاهلية**»[۲]. «تو فردی هستی که در تو خصلتی از جاهلیت وجود دارد». و مانند اینها [۳].

خلاصه این که: جاهلیت منتسب به جهل و نادانی است که به ندانستن علم بر می گردد و بر دو نوع است :

۱- جاهلیت عامه که قبل از بعثت پیامبر بوده و با بعثت او –صلی الله علیه وسلم– پایان یافته است.

۲- جاهلیت خاصه که برخی از دولتها، شهرها و اشخاص به آن مبتلا هستند، و همواره باقی است. با این توضیح اشتباه کسانی که جاهلیت این زمان را عام می دانند، روشن می شود. آنان می گویند : «جاهلیت قرن و شبیه آن». صحیح آن است که بگویند : «جاهلیت برخی افراد قرن، یاجاهلیت کثر افراد قرن». اما عام دانستن کلمۀ جاهلیت صحیح و جایز نیست؛ چون با بعثت پیامبر–صلی الله علیه وسلم– جاهلیت عامه پایان یافته است.

۲- فسق

فسق در لغت به معنای بیرون شدن است، و در اصطلاح شرع خروج از طاعت خدا است که هم خروج کلی را شامل می‌شود [مثلاً به کافر فاسق گفته می‌شود] و هم خروج جزئی را، و به مؤمنی که مرتکب گناه کبیره‌ای شده، فاسق می‌گویند.

۱- مسلم.

۲- مسلم و بخاری.

۳- إفتضاء الصراط (۲۲۵/۱–۲۲۷) به تحقیق دکتر ناصر العقل.

پس فسق دو نوع است : فسقی که انسان را از دایرهٔ اسلام خارج می‌کند، که همان کفر است. لذا به کافر فاسق نیز می گویند. خداوند دربارهٔ ابلیس می فرماید :

﴿فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ﴾. (**کهف/ ۵۰**)

«از فرمان پروردگارش تمرد کرد».

فسق شیطان کفر بود، و خداوند می فرماید :

﴿وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ﴾. (**سجده / ۲۰**)

«و اما کسانی که فاسق شدند سرانجامشان آتش است».

یعنی: کافران. و نیز می فرماید:

﴿كُلَّمَا أَرَادُوا أَن يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا وَقِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّذِي كُنتُم بِهِ تُكَذِّبُونَ﴾. (**سجده / ۲۰**)

«هر گاه که می‌خواهند از آتش جهنم خارج شوند، به آن بازگردانده می‌شوند و به آنان گفته می شود عذاب آتشی را بچشید که آن را تکذیب می کردید».

و به مسلمان گناهکار نیز، فاسق گفته می شود، اما فسقی که مرتکب شده او را از دایرهٔ اسلام خارج نمی کند، خداوند می فرماید:

﴿وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاء فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلاَ تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَداً وَأُوْلَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾. (**نور / ۴**)

«و کسانی که به زنان پاکدامن نسبت زنا می دهند، سپس چهار شاهد نمی آورند، هشتاد ضربه شلاق به آنان بزنید، و هرگز گواهی دادن آنها را قبول نکنید و چنین کسانی فاسق اند».

﴿فَمَن فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلاَ رَفَثَ وَلاَ فُسُوقَ وَلاَ جِدَالَ فِي الْحَجِّ﴾. (**بقره / ۱۹۷**)

«پس کسی که حج را بر خود واجب کرده باشد. در حج آمیزش جنسی، گناه و جدالی نیست». که علما در تفسیر فسوق در این آیه گفته‌اند: منظور گناهان است[۱].

۳- گمراهی [ضلال]

گمراهی یا ضلال انحراف از راه راست و مستقیم است که متضاد هدایت است. خداوند می فرماید:

﴿مَّنِ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدي لِنَفْسِهِ وَمَن ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا﴾. (اسراء / ۱۵)

«هر کس هدایت یابد به نفع خود هدایت یافته و هر کس گمراه شود، گمراهیش به زیان خودش است».

بر گمراهی معانی مختلفی اطلاق می شود :

۱- بعضی اوقات به معنی کفر می آید، خداوند می فرماید:

﴿وَمَن يَكْفُرْ بِاللّهِ وَمَلاَئِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلاَلاً بَعِيداً﴾. (نساء / ۱۳۶)

«هر کس به الله، ملائکه، کتابهایش، پیامبرانش و روز آخرت کافر شود به تحقیق گمراه شده، گمراه شدنی بسیار دور [از حق]».

۲- گاهی گمراهی به معنای شرک به کار می رود، خداوند می فرماید:

﴿وَمَن يُشْرِكْ بِاللّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلاَلاً بَعِيداً﴾. (نساء / ۱۱۶)

«هر کس به الله شرک بورزد به تحقیق گمراه شده، گمراه شدنی بسیار دور [از حق]».

۳- گاهی به معنای مخالفت غیر از کفر به کار می رود، مثلاً فِرَقِ گمراه، یعنی فِرَقِ مخالف.

۱- كتاب الإيمان، شيخ الإسلام ص (۲۷۸).

٤- بعضی اوقات به معنی خطا می آید، مانند قول موسی–علیه السلام– که فرمود:

﴿قَالَ فَعَلْتُهَا إِذاً وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ﴾. (**شعراء / ۲۰**)

«[موسی] گفت: وقتی آن کار را انجام دادم، از خطاکاران بودم».

٥- گاهی به معنی نسیان و فراموشی می آید . خداوند می فرماید :

﴿أَن تَضِلَّ إْحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الأُخْرَى﴾ (**بقره /۲۸۲**)

«تا اگر یکی از آن دو [زن] فراموش کرد دیگری به یاد او بیندازد».

٦- گاهی به معنای چیز گم شده و پنهان به کار می رود مانند «**ضالة الإبل**» یعنی شتر گمشده[1].

٤- ارتداد، اقسام و احکام آن

رده: در لغت به معنای رجوع و بازگشت است خداوند می فرماید:

﴿وَلاَ تَرْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِكُمْ﴾ (**مائده / ۲۱**)

« و به [عقیدۀ] پیشینیان برنگرد.

و در اصطلاح فقهی: کافر شدن پس از مسلمان شدن است، خداوند می فرماید:

﴿وَمَن يَرْتَدِدْ مِنكُمْ عَن دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُوْلَـئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ وَأُوْلَـئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾. (**بقره / ۲۱۷**)

«و هر کس از شما از دینش برگردد و در حال کفر بمیرد، چنین کسانی اعمالشان در دنیا و آخرت بر باد می رود و آنان اعمالشان از بین رفته و تا ابد در آتش می مانند».

اقسام ارتداد: هر کس یکی از نواقض اسلام را انجام دهد، مرتد می شود، نواقض اسلام زیاد است و به چهار دسته تقسیم می شود:

۱- مرتدشدن زبانی: مانند دشنام دادن به الله، یا رسول خدا –صلی الله علیه وسلم–، یا ملائکه، یا یکی از پیامبران او، یا کسی ادعای علم غیب یا ادعای پیامبری کند، یا

۱- مفردات راغب اصفهانی، ص (۲۹۷–۲۹۸)

کسی را تصدیق کند که ادعای علم غیب می کند، یا غیرخدا را به فریاد بخواند، یا در کارهایی که غیرخدا قادر به انجام آن نیست تقاضای کمک و فریادرسی از غیرخدا کند، یا به غیرخدا در آنچه فقط در حیطه‌ی قدرت خداوند است، پناه برد.

۲- مرتدشدن بصورت عملی: مانند سجده بردن برای بت، درخت، سنگ، قبور و ذبح برای قبور، انداختن قرآن در جاهایی که نجس و ناپاک است، جادوگری، یادگرفتن و یاد دادن آن، و عدم حکمرانی به قوانینی که خداوند نازل کرده با اعتقاد به جایز بودن این امر.

۳- مرتدشدن اعتقادی: مانند اعتقاد به این که خداوند شریک دارد، یا زنا و مشروبات الکلی و ربا حلال است، یا اینکه فرد بگوید نان حرام است، و نماز واجب نیست، و مانند اینها که حلال یا حرام یا واجب بودن آن به اجماع قطعی ثابت شده است، و همه از آن آگاهند.

٤- مرتد شدن با شک در موارد فوق: مانند کسی که در حرام بودن شرک، زنا و مشروبات الکلی شک کند، یا در حلال بودن نان، یا در رسالت پیامبر -صلی الله علیه وسلم- و سایر انبیاء شک کند، یا در صدق پیامبر یا دین اسلام یا صلاحیت دین اسلام برای این زمان شک داشته باشد.

❁ ❁ ❁

احکامی که پس از اثبات ارتداد، بر مرتد جاری می شود

۱- به او سه روز مهلت داده شود که توبه کند، اگر توبه کرد و مسلمان شد، توبه اش قبول می شود و به حال خود رها می شود.

۲- اگر از توبه سرباز زد قتلش واجب است، چون پیامبر -صلی الله علیه وسلم- فرمود: «**من بدل دینه فاقتلوه**»[1]. «هر کس دینش را تغییر داد او را بکشید».

۱- بخاری و أبو داود.

۳- در مدت سه روز مهلت داده شده برای توبه، از تصرف در اموالش منع می شود، اگر مسلمان شد داراییش به او تعلق می گیرد و اگر توبه نکرد داراییش از وقتی که به مجازات مرتد شدن کشته شود، یا در حال ارتداد بمیرد به عنوان مال غنیمت، به بیت المال مسلمانان تعلق می گیرد. و گفته شده: از زمان مرتد شدن دارایی اش را در مصالح مسلمین صرف کنند.

٤- رابطه‌ی ارث و میراث بین او و خویشاوندانش قطع می شود لذا هیچ کس از او ارث نمی برد و میراث کسی هم به او نمی رسد.

٥- اگر در حال مرتد شدن بمیرد یا کشته شود نه غسل داده می شود و نه بر او نماز خوانده می شود، و نباید در قبرستان مسلمین دفن شود، بلکه باید در گورستان کافران دفن یا در هر جای دیگری غیر از قبرستان مسلمانان زیر خاکش کنند.

❋ ❋ ❋

فصل دوم

اقوال و افعالی که با توحید منافات دارد و به آن نقص وارد می‌کند

بخش اول: کسانی که با نگاه کردن از کف دست، فنجان و ستارگان می گویند : غیب می دانند.

بخش دوم: جادو، افسون و فال گیری.

بخش سوم: پیشکش کردن قربانیها، نذور و هدایا برای مزارها، قبرها و تعظیم آنها.

بخش چهارم: حکم تعظیم مجسمه ها و نصب تندیس به قصد یاد بود.

بخش پنجم: حکم مسخره کردن دین و اهانت به حرمات آن.

بخش ششم: حکمرانی به قوانینی که خداوند نازل نکرده.

بخش هفتم: ادعای حق قانونگذاری و حلال و حرام کردن.

بخش هشتم: منتسب نمودن خود به مذاهب الحادی و احزاب جاهلی.

بخش نهم: عقیدۀ ماده گرایی حیات و مفاسد آن.

بخش دهم: تعویذ و گره بند.

بخش یازدهم: سوگند به غیر خدا، توسل و طلب فریاد رسی از مخلوق.

ادعای کسانی که می‌گویند: با نگاه کردن به کف دست، فنجان و ستارگان غیب می دانند

منظور از علم غیب این است که فردی ادعا کند می تواند از گذشته، آینده و آنچه از مردم پنهان است و آن را نمی بینند خبر دهد. در حالی که خداوند دانستن این امور را مختص خود کرده و می فرماید :

﴿قُل لاَ يَعْلَمُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ الْغَيْبَ إِلاَّ اللَّهُ﴾. (نمل / ۶۵)

«بگو هر آنچه در آسمانها و زمین است، غیب را نمی داند بجز الله».

لذا غیر از خداوند سبحان کسی علم غیب را نمی داند. اما بعضی اوقات رسولانش را بنا به حکمت و مصلحت، از علم غیب هر اندازه که بخواهد آگاه می سازد:

﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلاَ يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَداً * إِلاَّ مَنِ ارْتَضَى مِن رَّسُولٍ﴾. (جن / ۲۶-۲۷)

«داننده غیب الله است، و هیچ کس را از غیب آگاه نمی سازد، مگر پیغمبری که از او خشنود باشد».

و برای پیامبران امور غیبی را هر اندازه که بخواهد مطلع می کند، چون بعضی از معجزات پیامبران، خبر دادن از غیبی است که خداوند او را بر آن مطلع کرده تا دلیلی بر صدق نبوت پیامبران باشد، این حکم برای تمام فرستادگان از ملائکه و انسانها عمومیت دارد، و غیر از آنان کسی دیگر را از غیب آگاه نکرده است، چون از دلایل ثابت است که خداوند فقط این دو دسته را از غیب آگاه کرده، لذا به جز پیامبران هر کس به هر وسیله‌ای ادعای علم غیب کند دروغگو و کافر است، فرقی نمی کند این ادعا از روی خواندن کف دست، فنجان، افسون‌گری، سحر، یا از روی ستارگان و غیره باشد.

این همان چیزی است که بعضی ساحران و دروغگویان انجام می دهند و ادعا می کنند که می توانند مکان اشیاء گم شده و ناپیدا را بگویند، و ادعا می کنند که علت

بعضی از بیماریها را می دانند و می گویند : تو فلانی، فلان کار و فلان کار را با تو کرده به همین خاطر مریض شدی، که در واقع این کار در اثر به خدمت در آوردن جن و شیاطین است. و به مردم می‌گویند این آگاهیها را از طریق به کار بردن این اشیاء [خواندن کف و فنجان و ...] بدست می آوریم که در حقیقت فریب دادن مردم و غیر حقیقی جلوه دادن وقایع است. شیخ الإسلام می گوید[1]: «هر کدام از کاهنان دوستانی از شیاطین دارند که او را از بسیاری از غیبیات که از طریق استراق سمع [گوش دادن به سخنان ملائکه] بدست می آورند آگاه می کند و دروغ را با واقعیات می آمیزد، در ادامه شیخ الإسلام می گوید : بعضی از کاهنان شیطان، خوردنیهایی از جمله میوه و شیرینی و سایر غذاها را برایشان می آورند که معمولاً آن جا یافت نمی شود، و بعضی از آنها را جن با پرواز به مکه، بیت‌المقدس یا جاهای دیگر می برد».

گاهی اوقات خبر دادن از غیب، از طریق ستارگان است که از روی احوال فلکی و حرکات سیارات، از حوادث زمین خبر می دهند. مانند وقت وزش بادها، آمدن باران، تغییر نرخ اجناس، و سایر اموری که گمان می کنند، دانستن آن از روی علم به حرکت ستارگان در مدارشان و نزدیک و دور شدن آنها از همدیگر است. و می گویند: اگر در زمان نزدیک شدن فلان ستاره با فلان ستاره ازدواج کنند. فلان حادثه در زندگی آنها اتفاق خواهد افتاد، یا اگر در آن زمان مسافرت کنند، فلان حادثه و فلان حادثه برای آنان رخ خواهد داد، یا اگر در آن زمان تولدی صورت گیرد فلان برکت، نحس و شر بر او وارد خواهد شد، همانطور که در بعضی مجلات انحرافی، جملات و کلمات مسخره، دروغ، پوچ و اباطیلی دربارۀ برجها و آنچه که در آنها روی خواهد داد، چاپ می کنند.

با این حال بعضی از جاهلان و افراد ضعیف الإیمان پیش این کاهنها رفته و از آنان دربارۀ زندگی خود و آنچه برایش رخ می دهد یا در ازدواج و سایر امورش بر سر او می آید، سؤال می کنند. لذا هر کس ادعای علم غیب کند و نیز هر کس او را در این ادعا تصدیق و تأیید کند، کافر و مشرک است. چون او ادعای مشارکت با خدا را در

۱- مجموعه التوحید (۷۹۷-۸۰۱).

علمی می کند که مخصوص خدا است و ستارگان و سیارگان همگی مسخر خدا و مخلوق او هستند، و کاری از دست آنها ساخته نیست، لذا بر نحس و خوش بودن و مرگ و زندگی کسی دلالت ندارند، این ها همه از کارهای شیاطین هستند، که استراق سمع می کنند.

❋ ❋ ❋

سحر، افسون گری، فال گیری

تمام این امور، اعمال شیطانی و حرامی هستند که به عقیده خدشه وارد کرده و مخالف عقیده‌ی صحیح می باشند، چون این کارها بدون اعمال شرکی صورت نمی گیرند.

۱- سحر عبارت است از آنچه که مخفی شده و سبب آن نامعلوم است، به این دلیل سحر نام‌گذاری شده که با پنهانی صورت می گیرد طوریکه با چشم دیده نمی شود، و آن امور پنهانی عبارتند از : آنچه که مریض به واسطهٔ آن بهبود پیدا می کند، جملاتی که بر زبان جاری می کنند، دارو و دود و مه، همهٔ اینها واقعیت دارند، بعضی از انواع سحر در قلب و بدن أثر می گذارد، طوریکه موجب بیماری و مرگ می شود، رابطهٔ زن و مرد را خراب می کند و موجب از هم پاشیدن زندگی‌شان می شود، البته این تأثیر به إذن و ارادهٔ کَونی و قدری خداوند است، سحر عملی شیطانی است که دست یافتن به بسیاری از امور آن بدون شرک و نزدیکی به ارواح خبیثه از راه عملی کردن آنچه دوست دارند و به خدمت گرفتن این ارواح برای همکاری در انجام اعمال جادویی ممکن نیست.

لذا رسول الله –صلی الله علیه وسلم– سحر را در کنار شرک قرار داده و می فرماید: «**اجتنبوا السبع الموبقات، قالوا: وما هی؟ قال: الإشراک بالله والسحر...**»[۱]. «از هفت چیز هلاک‌کننده دوری کنید، [اصحاب] گفتند : آنها کدامند؟ فرمود: شریک قرار دادن برای الله، و سحر ...».

سحر از دو جهت شرک است :

۱- از جهت به کارگیری شیاطین و برقرار نمودن رابطه و نزدیک شدن با آنها از راه عملی نمودن اموری که دوست دارند، تا متقابلاً آنها نیز مطیع جادوگر شوند؛ لذا سحر از چیزهایی است که شیاطین آموزش می دهند، خداوند می فرماید :

۱- بخاری و مسلم.

﴿وَلَـــكِنَّ الشَّيْاطِينَ كَفَرُواْ يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ﴾. (بقره / ۱۰۲)

«بلکه شیاطین کافر شدند، به مردم سحر یاد می دادند».

۲– آنچه در جادوگری از ادعای علم غیب و شریک بودن با الله در این مورد است، و این کفر و گمراهی است. خداوند می فرماید:

﴿وَلَقَدْ عَلِمُواْ لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الآخِرَةِ مِنْ خَلاَقٍ﴾. (بقره / ۱۰۲)

«و به تحقیق دانستند کسی که سحر یاد بگیرد در آخرت هیچ چیزی نصیب او نمی شود».

وقتی که واقعیت این است، شکی نیست که سحر کفر و شرک است و با عقیده صحیح منافات دارد، و کشتن جادوگر واجب است همانطور که گروهی از بزرگان صحابه –رضی الله عنهم– جادوگران را کشته اند.

بسیاری از مردم دربارهٔ سحر و ساحری سهل انگاری می کنند، و چه بسا که آن را فنی از فنون تلقی کرده و به آن افتخار می کنند، به ساحران جایزه می دهند و آنان را تشویق می کنند، و به همین منظور برایشان مجالس، تجمعات و مسابقاتی برگزار می کنند، که هزاران تماشاگر و تشویق‌کننده در آن شرکت می کند، و این نشانهٔ بی خبری و جهالت از دین و بی ارزش دانستن عقیده و میدان دادن به مسخره‌کنندگان دین است.

۲– کهانت و عرافی [فال‌گیری]

کهانت و عرافی هر دو ادعای دانستن چیزهای ناپیدا است، مانند خبر دادن از آنچه که در زمین اتفاق می افتد، و مکان اشیاء گمشده را پیدا کردن. و این از راه به خدمت در آوردن شیاطینی ممکن است که از آسمان استراق سمع می کنند. خداوند می فرماید:

﴿هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَى مَن تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ * تَنَزَّلُ عَلَى كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ * يُلْقُونَ السَّمْعَ وَأَكْثَرُهُمْ كَاذِبُونَ﴾. (شعراء / ۲۲۱–۲۲۳)

«آیا به شما خبر بدهم شیاطین بر چه کسانی نازل می شوند، بر هر دروغگوی گناهکار نازل می شوند، گوش فرا می دهند در حالی که اکثر ایشان دروغگویند».

شیطان با گوش دادن به سخنان ملائکه استراق سمع می کند و آنچه را می شنود در گوش کاهن القاء می کند و کاهن به همراه این کلمهٔ راست، صدها دروغ همراه می کند، مردم به سبب یک کلمهٔ راستی که از آسمان گرفته او را تصدیق می کنند، در حالی که فقط خداوند است که علم غیب می داند، لذا هر کس به وسیلهٔ کهانت یا به هر طریقی در موارد فوق مشارکت داشته باشد یا کسی را تصدیق کند که این ادعاها را دارد، برای خدا شریک قرار داده است، زیرا این علوم مختص خداست.

کهانت خالی از شرک نیست، چون نزدیکی به شیاطین و از راه برآوردن کردن خواسته‌های آنان است.

کهانت از این جهت شرک در ربوبیت است که ادعا می کنند با خدا در علمش شریکند، و از طرفی شرک در الوهیت است چون بوسیلهٔ نوعی تقرب و نزدیکی به غیرخدا انجام می گیرد.

از ابو هریره –رضی الله عنه– روایت است که پیامبر –صلی الله علیه وسلم– فرمود : **«من أتى كاهناً فصدقه بما يقول فقد كفر بما أنزل على محمد –صلى الله عليه وسلم–»**[1].

«هر کس پیش کاهنی برود و آنچه را می گوید تصدیق کند به آنچه بر محمد –صلی الله علیه وسلم– نازل شده کفر ورزیده است».

لازم به یادآوری است که ساحران، کاهنان و عرافان، عقاید مردم را به باد مسخره و استهزاء می گیرند، گاهی خودشان را پزشک و طبیب معرفی می کنند و به مریض می گویند : گوسفند یا مرغی را با فلان نشانه ذبح کن! یا برای آنان طلسمهای شرکی و نوشته‌های شیطانی به شکلی پیچیده، نامفهوم و گنگ می نویسند تا به گردنشان آویزان کنند یا در صندوقها در خانه‌هایشان نگهداری کنند.

۱- ابو داود.

برخی ادعای علم غیب می کنند و اظهار می دارند که می توانند اشیاء گم شده را پیدا کنند، افراد جاهل دربارهٔ اشیای گمشده شان از آنان سؤال می کنند و آنان محل اشیای گمشده را می گویند، و یا به وسیله‌ی اجیرانی از شیاطین که با آنان همکاری می کنند، آن شیء گم شده را به آنان نشان می دهند، و بعضی از آنان خود را به شکل فردی «ولی» که کرامات دارد ظاهر می کند، خود را به آتش می اندازد، و ظاهراً هیچ ضرری به او نمی رسد، شمشیر و سلاح به خود می زند یا ماشین از رویش عبور می کند و هیچ ضربه‌ای به او وارد نمی شود، یا حقه‌بازیهای دیگری که در حقیقت سحر و از اعمال شیطان هستند و کاهنان و عرافان این اعمال را برای ایجاد فتنه انجام می دهند.

یا اموری خیالی که اصلاً حقیقت ندارد را جلوی مردم انجام می دهند، با حیله‌ها و نیرنگهایی که دلیل آنها نامشخص است. مانند کاری که ساحران فرعون با طناب و عصا انجام می دادند.

شیخ الإسلام در مناظره‌ای که با ساحران بطائحیه احمدیه «الرفاعیة» داشته بود گفت: «شیخ بطائحیه صدایش را بلند کرد و گفت : ما دارای احوالی هستیم و چنین و چنانیم، و ادعای کارهای خارق‌العاده، مانند : آتش بازی و چیزهای دیگری می کرد و می گفت: این امور فقط مختص ماست، و آنان باید در برابر این اعمال تسلیم شوند. شیخ الإسلام گوید: در حالی که خشمگین شده بودم صدایم را بلند کردم و گفتم : من تمام احمدیه‌ها را از مشرق تا مغرب زمین، مورد خطاب قرار می دهم، هر کاری که آنان در آتش کردند من هم همان کار را انجام می دهم، هر کس در آتش سوخت مغلوب و بازنده است، ـ یا لعنت خدا بر او باد ـ به شرط اینکه خودمان را با آب گرم و سرکه بشوئیم. حاکمان و مردم در این باره از من سؤال کردند، گفتم : وارد آتش شدنشان حیله و نیرنگ است به این صورت بدنشان را با روغن قورباغه و پوستهٔ نارنج و سنگ

طلقی[1] می مالند. در این لحظه بود که صدای مردم بلند شد، خواست قدرت خود را نشان دهد، گفت بعد از آنکه به بدنمان گوگرد زدیم حصیری را به دور خود می پیچیم، گفتم: برویم، بار دیگر تکرار کردم برویم! دستش را دراز کرد که پیراهنش را از بدنش بیرون آورد. گفتم : نه، اول بدنت را با آب گرم و سرکه شست و شو بده، بنا به عادتشان ترس از صورتش نمایان شد و به مردم گفت : هر کس امیر را دوست دارد چوبی یا دسته‌ای هیزم خشک بیاورد، گفتم : این وقت به هدر دادن است، می خواهی مردم متفرق شوند، و آن چه مورد نظر ماست صورت نگیرد، بهتر است چراغی روشن کنیم و انگشتانمان را بعد از شتسن با آب گرم و سرکه در چراغ فرو ببریم هر کس دستش سوخت لعنت خدا بر او باد، یا او مغلوب و بازنده است، همینکه این را گفتم رنگش پرید و خوار و ذلیل شد»[2]. با این واقعه روشن شد که این دجالها و دروغگویان با این حیله‌ها و نیرنگهای پنهانی به مردم دروغ می گویند.

❋ ❋ ❋

۱- سنگ طلقی براق و شفاف و لایه لایه است که اگر به آن کوبیده شود خورد می شود «معجم الوسیط / الطلق».

۲- مجموع الفتاوی (ج ۴۴۶/۱۱-۴۶۵).

پیش کش کردن قربانی ها و نذور و هدایا برای اماکن زیارتی، قبور و تعظیم آنها

قطعاً پیامبر –صلی الله علیه وسلم– تمام راههایی را که منجر به شرک می شوند، مسدود کرده و مردم را به طور جدی از آن برحذر داشته است. و مسئله قبور یکی از آنهاست که قواعدی را برای جلوگیری از عبادت قبور، غلو و افراط در صاحبان این قبور، وضع کرده است، مانند:

۱- پیامبر –صلی الله علیه وسلم– ما را از غلو و افراط دربارهٔ اولیاء و صالحین برحذر داشته، چون زیاده‌روی و افراط [قراردادن هر کس بالاتر از مقامی که دارد] منجر به عبادت آنها می شود. پیامبر –صلی الله علیه وسلم– می فرماید: «**إیاکم والغلو فإنما أهلک من کان قبلکم الغلو**»[1]. «از افراط و زیاده‌روی بپرهیزید که غلو کسان قبل از شما را هلاک کرد». در حدیث دیگری می فرماید: «**لاتطرونی کما أطرت النصاری ابن مریم إنما أنا عبد فقولوا عبدالله و رسوله**»[2]. «[در مدح من] زیاده‌روی نکنید آنطوریکه نصاری در حق ابن مریم زیاده‌روی کردند، من بنده ای بیش نیستم، پس بگوئید : بنده و رسول خدا».

۲- پیامبر–صلی الله علیه وسلم– ما را از بناء قبه و ساختمان بر قبور نهی کرده است، ابو هیاج اسدی گوید : علی ابن ابی طالب –رضی الله عنه– به من گفت : «**ألا أبعثک علی ما بعثنی علیه رسول الله–صلی الله علیه وسلم– أن لا تدع تمثالاً إلّا طمسته و لا قبراً مشرفاً إلاَّ سویته**»[3]. «آیا تو را بر آنچه پیامبر –صلی الله علیه وسلم– مرا بر آن فرستاده، بفرستم؟ و آن این که هر مجسمه‌ای را دیدی آنرا از بین ببر، و هر قبر بلند

۱- امام احمد ترمذی ابن ماجه.

۲- بخاری.

۳- مسلم.

شده‌ای را دیدی با خاک یکسان کن». و همچنین از بلندکردن قبر با خشت و گچ و ساختن بارگاه بر آن نهی کرده است، از جابر -رضی الله عنه- روایت است که پیامبر -صلی الله علیه وسلم- فرمود: «**نهی رسول الله-صلی الله علیه وسلم- عن تجصیص القبر و أن یقعد علیه و أن یبني علیه بناء**»[1]. «پیامبر -صلی الله علیه وسلم- از بلند کردن قبر، نشستن و بناء کردن روی آن نهی کرده است».

۳- همچنین پیامبر -صلی الله علیه وسلم- از ادای نماز به طرف قبرها نهی فرموده است. از عائشه (رضی الله عنها) روایت است: «**لما نزل برسول الله -صلی الله علیه وسلم- طفق یطرح خمیصة له عن وجهه فاذا اغتم بها کشفها فقال و هو کذلک: لعنة الله علی الیهود والنصاری اتخذوا قبور أنبیائهم مساجد، یحذر ما صنعوا ولولا ذلک أبرز قبره غیر أنه خشی أن یتخذ مسجداً**»[2]. «وقتی پیامبر -صلی الله علیه وسلم- مریض شد [مرضی که در آن فوت کرد] با پارچه‌ای رویش را پوشاند، وقتی که ناراحتیش بیشتر شد پارچه را از رویش کنار زد. و در آن حال گفت : لعنت خدا بر یهود و نصارا که قبور پیامبرانشان را به مسجد تبدیل کردند، عائشه گفت : از آنچه آنان انجام دادند منع کرد، و اگر بیم آن [که قبرش به مسجد تبدیل شود] نبود، قبرش ظاهر کرده می شد.

و در حدیث دیگری می فرماید : «**ألا وإن من کان قبلکم کانوا یتخذون قبور أنبیائهم مساجد. ألا فلا تتخذوا القبور مساجد فإنی أنهاکم عن ذلک**»[3]. «آگاه باشید کسانی که قبل از شما بودند، قبور پیامبرانشان را به مساجد تبدیل کردند، آگاه باشید قبور را به مساجد تبدیل نکنید، من شما را از آن نهی می کنم».

این نهی تبدیل‌کردن قبور به مساجد یعنی نماز خواندن نزدیک قبور اگرچه روی آنها مساجد ساخته نشود را شامل می شود، زیرا هر جایی که به قصد ادای نماز باشد،

۱- مسلم.

۲- بخاری و مسلم.

۳- مسلم.

آن مکان، مسجد است. همانطوریکه پیامبر –صلی الله علیه وسلم– می فرماید : «**جعلت لی الأرض مسجداً و طهوراً**»[۱]. «زمین برای من مسجد و پاک کننده قرار داده شده است».

بنابراین اگر روی قبر، مسجدی بنا شد، حکم نماز خواندن در آن شدیدتر است.

بیشتر مردم به این منهیات توجهی نمی کنند و آنچه پیامبر –صلی الله علیه وسلم– نهی کرده، مرتکب می شوند و به سبب آن به شرک اکبر مبتلا می شوند لذا بر قبور، مساجد، ضریحها و اقامتگاههایی ساخته و آنها را به محلهای زیارتی تبدیل کرده اند، و انواع شرکهای اکبر، مانند : ذبح برای نزدیکی به صاحبان قبور، خواستن نیازها از آنان، کمک طلبیدن و نذر کردن برای آنان و سایر کارهای دیگر را در آن اماکن انجام می‌دهند.

علامه ابن القیم (رحمه الله) می‌گوید: «هر کس امر و نهی رسول الله –صلی الله علیه وسلم– و عمل صحابه را در مسئله‌ی قبور با آنچه عموم مردم در عصر حاضر [۲] انجام می دهند، مقایسه کند. قطعاً عمل مردم را با سنت و عمل صحابه مخالف و متضاد می یابد به گونه ای که هیچ شباهت و نقطه‌ی مشترکی با هم ندارند.

پیامبر –صلی الله علیه وسلم– از ادای نماز بر روی قبور نهی کرده، ولی اینها کنار قبور نماز می خوانند. همچنین پیامبر –صلی الله علیه وسلم– نهی کرده است که قبور به مساجد تبدیل شود، ولی اینها روی قبور مساجد می سازند و آنها را زیارتگاه می نامند، و به این صورت آن را به خانه‌های خدا تشبیه می کنند.

همچنین پیامبر –صلی الله علیه وسلم– نهی کرده که روی قبور چراغ روشن شود، ولی اینها روی قبور شمع و چراغ روشن می کنند. پیامبر –صلی الله علیه وسلم– نهی

۱– بخاری و مسلم.

۲– یعنی در زمانی که او (رحمه الله) زندگی می‌کرده است در حالی که الآن این کارها بیشتر رواج پیدا کرده است.

کرده است که روی قبور مراسمی همچون عید برپا شود، ولی اینها قبور را به محل اعیاد و انجام عبادات تبدیل کرده اند، و همچنانکه در اعیادشان تجمع می کنند، آنجا هم تجمع کرده و حتی بیشتر و باشکوهتر.

پیامبر –صلی الله علیه وسلم– امر کرده که قبور نباید بیش از کوهان شتر بلند کرده شوند، پیامبر –صلی الله علیه وسلم– چنانکه امام مسلم در صحیحش از ابی هیاج اسدی آورده که می گوید : علی ابن ابی‌طالب به من گفت : «**ألا أبعثک علی ما بعثنی علیه رسول الله –صلی الله علیه وسلم– أن لاتدع صورة إلا طمستها و لا قبراً مشرفاً إلا سویته**». «آیا تو را برای انجام کاری نفرستم که پیامبر –صلی الله علیه وسلم– مرا فرستاد، که هیچ مجسمه ای را نگذاری مگر آنکه از بین ببری، و هیچ قبر بلند شده‌ای را نگذاری مگر آنکه با خاک یکسان کنی».

و امام مسلم در صحیحش آورده که ثمامه ابن شفی گفت : «**کنا مع فضاله ابن عبید بأرض الروم برودس، فتوفی صاحب لنا، فأمر فضاله بقبره فسوی ثم قال: سمعت رسول الله –صلی الله علیه وسلم– یأمر بتسویتها**»[1]. «با فضاله ابن عبید در سرزمین «روم بردوس» بودیم که یکی از همراهان مان فوت کرد، فضاله دستور داد که او را دفن کنند و قبرش را با خاک یکسان کنند، سپس گفت : از پیامبر –صلی الله علیه وسلم– شنیدم که دستور می داد قبور با خاک یکسان شوند». در حالی که بیشتر مردم با تمام توانشان با این دو حدیث مخالفت می‌کنند و قبور را مانند خانه از زمین بلند می کنند، و بر آن قبه می سازند».

در ادامه علامه ابن القیم می گوید: «ببین که بین امر و نهی و هدف پیامبر –صلی الله علیه وسلم– در مسئله‌ی قبور با عملکرد فعلی مردم چه فرق بزرگی وجود دارد، و شکی نیست که مفاسد این کارها به حدی زیاد است که کسی توانایی ذکر همه‌ی آنها را ندارد». علامه ابن القیم در ادامه بسیاری از این مفاسد را یادآور شده تا جایی که می گوید : «آنچه پیامبر –صلی الله علیه وسلم– دربارۀ زیارت قبور مشروع کرده یادآوری

۱– یعنی بلندنکردن آن.

روز آخرت و دعای خیر، طلب رحمت و استغفار برای مرده است، در این صورت زیارت‌کننده هم به خود و هم به مرده احسان کرده است، ولی این مشرکین حقیقت را تغییر داده، دین را عوض کرده و هدفشان از زیارت شریک قرار دادن میت با خدا، کمک خواستن از او، واسطه قراردادنش، و طلب نزول برکات، و برآورده کردن سایر نیازها می دانند، و به این ترتیب هم به خود و هم به مرده گناه می رساند و از خیر و حسناتی که خداوند مشروع کرده همچون دعا، طلب رحمت و استغفار برای میت و غیره، محروم می شوند»[۱].

با این توضیحات روشن شد که پیش کش کردن نذور و قربانی‌ها برای اماکن زیارتی شرک اکبر است، که در اثر مخالفت با سنت پیامبر -صلی الله علیه وسلم- در خصوص قبرها بوجود آمده است، این در حالی است که واجب است قبرها به روش صحیح درست شود و دستورات شریعت در آنها رعایت گردد، مانند درست نکردن قبه و مسجد بر روی قبرها. چون همینکه روی قبور، قبه بنا شود و در اطراف آن مساجد و محلهای زیارتی ساخته شود، افراد جاهل گمان می کنند کسانی که در این قبور دفن شده اند، نفع و ضرر می رسانند به فریاد صداکنندگان خود می رسند و نیازهای پناه برندگان را برآورده می کنند، به همین خاطر است که نذور و قربانی را پیش‌کش آنها می کنند تا اینکه به بتهایی تبدیل شده و به عنوان غیرخدا عبادت می گردند.

پیامبر -صلی الله علیه وسلم- فرموده اند: «**اللهم لا تجعل قبري و ثناً يعبد**»[۲]. «پروردگارا! قبرم را بتی قرار مده که عبادت شود».. پیامبر -صلی الله علیه وسلم- این دعا را به این دلیل کرده که این بدعتها در آینده، در غیر او -صلی الله علیه وسلم- رواج پیدا خواهد کرد، این بدعتها در بسیاری از کشورهای اسلامی رواج یافت، اما خداوند به برکت دعای پیامبر -صلی الله علیه وسلم- قبر او را از این بدعت‌ها محفوظ نگه داشت،

۱- إغاثة الهفان (۲۱۴/۱-۲۱۵-۲۱۷).

۲- مالک و احمد.

گرچه در مسجدش [مسجد نبوی] بعضی از اعمال مخالف شرع بوسیلۀ بعضی از انسانهای جاهل و خرافی انجام می شود، اما امکان دسترسی به قبر او برایشان وجود ندارد. چون قبر پیامبر -صلی الله علیه وسلم- در خانه اش است و در مسجد قرار ندارد و بوسیلۀ دیوارهایی احاطه شده است، چنانکه علامه ابن القیم (رحمه الله) در [نونیۀ] اشعارش می گوید:

فاستجاب رب العالمین دعاءه   و أحاطه بثلاثة الجدران

«رب العالمین دعایش را اجابت کرد   وقبرش را بوسیله‌ی سه دیوار احاطه کرد».

❋ ❋ ❋

حکم تعظیم تماثیل و نصبهای یادبود

تماثیل: جمع تمثال است و آن مجسمه‌ای است به شکل انسان یا حیوان یا سایر جانداران است، و نصب در اصل نشانه و سنگهایی است به شکل فرمانده و شخص مورد احترامی که مشرکین برای زنده نگه‌داشتن یاد آنها حیوانات خود را ذبح می کردند.

پیامبر اسلام –صلی الله علیه وسلم– عکس موجودات زنده و جانداران بویژه عکس انسانهای دارای مناصب و مقام، مخصوصاً تصویر مانند : علماء، فرمانروایان، پارسایان، فرماندهان لشکر و رؤسا نهی کرده است، فرقی ندارد که این عکس‌ها از طریق رسم عکس بر روی پارچه، کاغذ، دیوار یا لباس باشد، یا به وسیلۀ وسایل نوری معروف در این زمان یا از طریق تراشیدن مجسمه‌ها به شکل بت. پیامبر –صلی الله علیه وسلم– از آویزان کردن تصاویر بر دیوار و مانند آنها و از نصب مجسمه‌های یادبود نهی کرده، چون این کارها مقدمات رسیدن به شرک است، اولین شرکی که در زمین به وجود آمد بوسیلۀ عکسها و مجسمه‌ها بوده است. در میان قوم نوح –علیه السلام– مردان نیکوکاری بودند که پس از مرگشان مردم، اندوهگین و عزادار شدند، لذا شیطان به آنان الهام کرد که در محلهای اقامتشان مجسمه‌هایی نصب و به نامشان نامگذاری کنند آنان این کار را کردند، در ابتدا آنها را عبادت نمی کردند، اما همین که آن نسل از بین رفت و علم و آگاهی به فراموشی سپرده شد، مورد عبادت قرار گرفتند [۱]. به همین خاصر خداوند نوح –علیه السلام– را مبعوث کرد تا از شرکی که به سبب این تصاویر و مجسمه‌ها بوجود آمده بود نهی کند. ولی قومش از او سرپیچی کردند و بر عبادت تصاویر و مجسمه‌هایی که به بت تبدیل شده بود پافشاری کردند. خداوند می فرماید:

۱– بخاری.

﴿وَقَالُوا لاَ تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلاَ تَذَرُنَّ وَدّاً وَلاَ سُوَاعاً وَلاَ يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْراً﴾. (نوح / ۲۳)

«و گفتند از معبودهایتان دست برندارید، و از ود، سواع، یغوث، یعوق و نسر دست برندارید».

اینها اسامی مردان صالحی بودند که این مجسمه‌ها را به شکل و هیئت آنها ساخته بودند تا جهت احترام و بزرگداشت، یاد آنها را زنده نگه دارند.

ببین سرانجام مسئله‌ی نصب مجسمه‌های یادبود به کجا کشید و چگونه به شرک و دشمنی با رسولش تبدیل شد. و بالاخره موجب شد که با طوفان هلاک شده و در نزد الله و رسولش منفور شوند. اینها همه بر خطرناک بودن پیامد عکس‌ها و مجسمه‌ها دلالت دارد. به همین دلیل پیامبر -صلی الله علیه وسلم- تصویرگران را لعنت کرده، و خبر داده که آنان در قیامت از همه‌ی مردم عذابشان شدیدتر است، و دستور به نابود کردن تصاویر داده و فرموده: «ملائکه در آن خانه‌ای که تصویر باشد داخل نمی شود». همه‌ی این وعیدها بخاطر مفاسد و خطرات زیادی است که بوسیله‌ی آن متوجه عقیدهٔ امت می شود. لذا اولین شرکی که در زمین بوجود آمده به سبب آویزان کردن مجسمه‌ها بوده، فرقی نمی کند چه این عکسها و مجسمه‌ها در مجالس نصب شوند، یا در میادین و پارکها، چون شرعاً حرام هستند و وسیله‌ای برای افتادن بدام شرک و فساد عقیده است. این در حالی است که کافران در این عصر و زمان این کارها را بدلیل نداشتن عقیده انجام می دهند. و مشابهت به کفار و مشارکت با آنها بر مسلمین حرام است تا عقیدهٔ آنان که منبع قدرت و سعادتشان است محفوظ بماند.

❋ ❋ ❋

حکم مسخره کردن دین و اهانت به ارزشهای آن

هر کس دین را به باد استهزا و مسخره بگیرد، مرتد و بطور کلی از اسلام خارج می شود. خداوند می فرماید :

﴿قُلْ أَبِاللّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ * لاَ تَعْتَذِرُواْ قَدْ كَفَرْتُم بَعْدَ إِيمَانِكُمْ﴾. (توبه / ۶۵-۶۶)

«بگو : آیا الله، آیات و رسولش را مسخره می کنید؟ بگو : عذرخواهی نکنید شما پس از ایمان آوردن کافر شدید».

این آیه دلالت بر این دارد که به باد استهزاگرفتن خدا، رسول و آیات خدا، کفر است و استهزاگرفتن یکی از این موارد سه گانه، استهزا به تمام آنها است، منافقین، پیامبر -صلی الله علیه وسلم- و اصحاب را مسخره می کردند لذا این آیه نازل شد؛ به همین دلیل مسخره‌کردن هر یک از این موارد لازم و ملزوم یکدیگرند، [اگر یکی از آنها مورد تمسخر قرار گیرد بقیه نیز مورد تمسخر قرار گرفته اند] این افراد توحید خداوند را بی ارزش کرده و با به فریاد خواستن مردگان شرک را با ارزش جلوه می دهند، وقتی کسی آنها را به توحید دعوت دهد و از شرک نهی کند، آن را کم ارزش و پوچ جلوه می دهند. خداوند می فرماید:

﴿وَإِذَا رَأَوْكَ إِن يَتَّخِذُونَكَ إِلاَّ هُزُواً أَهَذَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولاً﴾. (فرقان / ۴۱)

«وقتی که تو را ببینند حتماً تو را به باد مسخره می گیرند و می گویند : آیا این کسی است که خدا او را رسول فرستاده است، اگر بر عبادت معبودهایمان صبور نبودیم نزدیک بود ما را از معبودهایمان دور کند».

سپس وقتی پیامبر آنان را از شرک برحذر می داشت ایشان او را مسخره می کردند و هر گاه پیامبران به توحید دعوت می دادند، چون در وجودشان شرک ریشه دوانده بود از آنان عیب جویی کرده و آنان را کم عقل، گمراه و دیوانه توصیف می کردند، و نیز کسانی که در عقیده به مشرکین شباهت دارند، وقتی ببینند کسی به توحید دعوت

می دهد بخاطر شرکی که در وجودشان هست، او را مسخره می کنند، خداوند می فرماید :

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللّهِ أَندَاداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللّهِ﴾. (بقره / ۱۶۵)

«بعضی از مردم شریکهایی غیر از خدا برای او قرار می دهند و مانند خدا، آنان را دوست دارند».

هر کس مخلوقی را مانند خداوند دوست داشته باشد، مشرک است، و لازم است که بین دوستی به خاطر الله و دوستی با الله فرق قایل شویم. این افراد که قبور را همچون بت ها قرار داده و توحید و عبادت الله را مسخره می کنند! و غیر الله را شفیع و واسطه پنداشته و تعظیم می کنند، هر یک از آنها حاضر است سوگند غموس [سوگندی که فرد می داند دروغ است] بخورد، اما جرأت نمی کند به شیخش سوگند دروغ بخورد، بسیاری از مردم معتقدند که به کمک طلبیدن شیخ در کنار قبرش یا جای دیگر بهتر است از اینکه خدا را سحرگاهان در مسجد به فریاد بطلبند، و کسی که از عقیده‌ی شرکی آنها برگشته و موحد شده است را مسخره می کنند، بسیاری از آنها مساجد را تخریب و زیارتگاهها و بارگاهها را آباد می کنند!!! آیا این اهانت به خدا، آیات و رسول او نیست. لذا بزرگداشت و تعظیم قبرها انسان را به شرک می رساند[۱]. متأسفانه این عقیده امروزه در میان بسیاری از قبوریها وجود دارد.

مسخره‌کردن دین دو نوع است:

۱- مسخره‌کردن صریح : مانند کسانی که آیه در شأن شان نازل شده که به قاریان قرآن می گفتند: همچون قاریان شکم‌گنده‌تر، دروغگوتر و ترسوتر هنگام روبروشدن در جنگ ندیدیم. یا حرفهای دیگری مثل اینها، بعضی از آنها می گویند: دین شما دین پنجمی است یا دین شما کهنه و فرسوده است، یا وقتی گروه امر به معروف و نهی از منکر را می بینند با تمسخر می‌گویند : دینداران آمدند، و شبیه این حرفها که به راحتی قابل شمارش نیست و بزرگتر از قول کسانی است که آیه دربارۀ آنها نازل شده است.

۱- مجموع الفتاوی (۱۵/۴۸-۴۹).

مسخره کردن غیرصریح: و آن دریایی است که ساحل ندارد. مانند مسخره‌کردن با حرکات چشم، زبان، لب، دست و غیره در زمان تلاوت قرآن یا عمل به سنت پیامبر –صلی الله علیه وسلم– یا امر به معروف و نهی از منکر [۱]، یا مانند سخن افرادی که می‌گویند: اسلام برای قرن بیستم کارآیی ندارد، فقط برای قرون وسطی سازگار است، و یا می گویند: اسلام به عقب برگشتن و عقب ماندگی است و مجازاتهایی همچون حد و تعزیرات در اسلام، سخت‌دلی و وحشی‌گری است، و یا می گویند : اسلام به زن ظلم کرده چون طلاق و تعدد زوجات را مباح دانسته است. یا بگویند : حکم کردن به قوانین ساختگی و بشری برای مردم بهتر از حکم کردن به قوانین اسلام است. و به کسی که دعوت به توحید و نهی از عبادت قبور و ضرائح می کند می گویند: این شخص تندرو و سخت‌گیر است، یا می خواهد در میان مسلمانان تفرقه ایجاد کند، یا می گویند : وهابی است یا مذهب پنجمی دارد و شبیه این اقوال که همهٔ آنها دشنام به دین و مسلمانان و مسخره‌کردن عقیدهٔ صحیح است. «**لا حول ولا قوة إلا بالله**». یا کسی را که به یکی از سنتهای پیامبر –صلی الله علیه وسلم– پایبند است مسخره کنند و بگویند دین در ریش خلاصه نمی‌شود، [ریش را مسخره کنند] و شبیه سخنان زشت!

❋ ❋ ❋

۱- مجموعه التوحید النجدیه، ص (۴۰۹).

حکم به غیر آنچه خداوند نازل فرموده است

از متقضیات ایمان به الله و عبادت او این است که تسلیم احکام و دستورات او بوده و به شریعتش راضی باشیم و در صورت بروز اختلاف در گفتار، اصول، طلب خون و اموال و حقوق، دشمنی‌ها، به قرآن و سنت رجوع کنیم.

از جائیکه خداوند حاکم است و همه داوری‌ها و حکم‌ها به او باز می گردد، لذا بر حکام واجب است هر حکمی را که خداوند نازل کرده، اجرا کنند و بر عموم مردم نیز واجب است که از حکم خداوند در قرآن و سنت رسولش فرمانبرداری کنند. خداوند می فرماید:

﴿إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُكُمْ أَن تُؤدُّواْ الأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُم بَيْنَ النَّاسِ أَن تَحْكُمُواْ بِالْعَدْلِ﴾. (نساء / ۵۸)

«خداوند به شما امر می کند که امانت‌ها را به صاحبانشان برگردانید و هنگامی که در میان مردم حکم کردید عادلانه حکم کنید».

و خطاب به عموم مؤمنان می فرماید :

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ أَطِيعُواْ اللّهَ وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِي الأَمْرِ مِنكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلاً﴾. (نساء / ۵۹)

«ای کسانی که ایمان آورده اید! از الله و رسول اطاعت کنید و از صاحبان امر [حکام] فرمانبرداری کنید، و اگر در چیزی اختلاف پیدا کردید، آن را به خدا و رسول او ارجاع دهید، اگر به خدا و روز آخرت ایمان دارید، این برای شما بهتر و سرانجامی زیباتر دارد».

بنابراین خداوند توضیح می دهد که ایمان، با حکم کردن به غیر آنچه خداوند نازل کرده سازگاری ندارد و می فرماید :

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُواْ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَن يَتَحَاكَمُواْ إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُواْ أَن يَكْفُرُواْ بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَن يُضِلَّهُمْ ضَلاَلاً بَعِيداً﴾. (نساء / ۶۰)

«آیا ندیدی کسانی که گمان می کردند به آنچه بر تو و قبل از تو نازل شده ایمان آورده اند، می خواهند طاغوت را حکَم قرار دهند [طاغوت بین آنان حکم کند] در حالی که به آنان امر شده که به طاغوت کفر ورزند و شیطان می خواهد آنان را گمراه کند گمراهی دور [از حق]».

تا جایی که می فرماید:

﴿فَلاَ وَرَبِّكَ لاَ يُؤْمِنُونَ حَتَّىَ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لاَ يَجِدُواْ فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجاً مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُواْ تَسْلِيماً﴾. (نساء / ۶۵)

«اما نه، به پروردگارت قسم! که ایمان نمی آورند مگر اینکه در اختلافات شان تو را حکم و داورد قرار دهند سپس از آنچه تو دربارۀ آن قضاوت کرده ای هیچ ناراحتی در وجودشان به خود راه ندهند و تسلیم اوامر تو شوند».

بنابراین خداوند قویاً ایمان را از کسی که طبق حکم رسول الله –صلی الله علیه وسلم– حکم نکند و یا به حکمش راضی نبوده و تسلیم حکم او نشود، نفی کرده است و نیز حاکمان و فرمانروایی که به فرامین خدا حکم نکنند را کافر، ظالم و نیز فاسق دانسته است. خداوند می فرماید :

﴿وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَا أَنزَلَ اللّهُ فَأُوْلَـئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾. (مائده / ۴۴)

«و هر کس به آنچه خداوند نازل کرده حکم نکند او و امثال او، از کافرانند».

﴿وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَا أنزَلَ اللّهُ فَأُوْلَـئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾. (مائده / ۴۵)

«و هر کس به آنچه خداوند نازل کرده حکم نکند او و امثال او، از ظالمان اند».

﴿وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَا أَنزَلَ اللّهُ فَأُوْلَـئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾. (مائده / ۴۷)

«و هر کس به آنچه خداوند نازل کرده حکم نکند، او و امثال او از فاسقانند».

لازم است در تمام موارد اختلافی و اقوال اجتهادی بین علماء به آنچه خداوند نازل کرده حکم شود و او را حَکَم قرار دهند، و هیچ قانون و حکمی قابل قبول نیست مگر آنچه در کتاب و سنت آمده که باید بدون تعصب به مذهبی و به امامی بپذیریم و به آن عمل کنیم. نه تنها در احوال شخصی ـ آن طور که در برخی از دولتهای منتسب به اسلام رواج دارد ـ بلکه در تمام اختلاف و درگیریها و سایر حقوق باید تسلیم حکم خدا و رسول باشیم. چون اسلام تمام موارد را شامل می شود و از نظر اسلام از هم جدا نیستند. خداوند می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ ادْخُلُواْ فِي السِّلْمِ كَآفَّةً﴾. (بقره / ۲۰۸)

«ای کسانی که ایمان آورده اید! اسلام را با تمام جوانب آن قبول کنید».

و می فرماید:

﴿أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ﴾. (بقره / ۸۵)

«آیا به بعضی از کتاب ایمان می آورید و به بعضی دیگر کافر می شوید».

و بر پیروان مذاهب اسلام است که اقوال امامانشان را با قرآن و سنت بسنجند آنچه موافق قرآن و سنت است قبول و به آن عمل کنند و هر چه مخالف بود بدون هیچ تعصب یا تقلیدی آن را قبول نکنند ـ خصوصاً در مسایل عقیدتی ـ چون ائمه ـ (رحمهم الله) به این واجب توصیه کرده اند. و این مذهب همهٔ آنان است، و هر کس مخالف آن باشد پیرو آنان نیست اگرچه خود را به آنان نسبت دهد. این شخص مانند کسی است که خداوند دربارهٔ او می فرماید:

﴿اتَّخَذُواْ أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِّن دُونِ اللّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ﴾. (توبه / ۳۱)

«آنان علماء و راهبان و مسیح پسر مریم را معبودانی غیر از خدا قرار دادند».

این آیه فقط به نصاری اختصاص ندارد بلک تمام کسانی را که مثل آنان رفتار کنند، شامل می شود. لذا هر کس با آنچه خدا و پیامبر -صلی الله علیه وسلم- امر کرده مخالفت کرده و در میان مردم به غیر آنچه خداوند نازل نموده، حکم کند یا ازهوای نفس و خواسته های شخصی پیروی کند قطعاً از دایره‌ی اسلام و ایمان خارج شده است، هر چند ادعا کند که مؤمن است. چون خداوند چنین افرادی را مورد سرزنش قرار داده و دروغشان را که ادعای ایمان می کنند، برملاء کرده. خداوند می فرماید : ﴿**یزعمون**﴾. «گمان می کنند». که به معنی عدم ایمانشان است، چون ﴿**یزعمون**﴾ بیشتر برای کسی به کار برده می شود که ادعای دروغی می کند و با مصداق ادعای خود مخالفت می کند و به چیزی عمل می کند که با ادعایش منافات دارد. و این را خداوند سبحان ثابت نموده و فرموده :

﴿**وَقَدْ أُمِرُواْ أَن يَكْفُرُواْ بِهِ**﴾. (**نساء / ۶۰**)

«و به تحقیق به آنان امر شد که به طاغوت کفر ورزند».

زیرا کفر به طاغوت اساس توحید است همانطور که خداوند در سوره‌ی بقره [۱] به آن اشاره می کند. اگر این رکن و اساس وجود نداشته باشد شخص موحد نمی شود. و توحید اساس ایمان است که با وجود آن تمام اعمالِ صالح، با ارزش، و با عدم آن، همهٔ اعمال فاسد و بی ارزش می شود. خداوند متعال فرموده :

﴿**فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِن بِاللّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىَ**﴾. (**بقره / ۲۵۶**)

«پس هر کس به طاغوت کفر ورزد و به خدا ایمان بیاورد به عقیده ای محکم چنگ زده است».

و این بدان معناست که نپذیرفتن حکم طاغوت، ایمان آوردن به اوست[۲].

۱- یعنی آیه ﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِن بِاللّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىَ﴾.

۲- فتح المجید ص (۴۶۷-۴۶۸).

و نفی ایمان از کسی که به قوانین الله حکم نمی کند، دلالت بر این دارد که اجرای شریعت خدا، عقیده و عبادت برای خدا است که بر هر شخص مسلمان واجب است تسلیم آن شود، و شریعت خداوند تنها برای این به مرحله‌ی اجرا گذاشته نمی شود که برای مردم بهتر، یا برای تأمین امنیت قانونمندتر است. بعضی از مردم فقط این حرف را مورد توجه قرار داده اند و طرف دیگر آن را به فراموشی سپرده اند، خداوند کسانی را که حکم شریعت را فقط برای مصلحت، نه عبادت پیاده می کنند سرزنش کرده و می فرماید:

﴿وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُم مُّعْرِضُونَ * وَإِن يَكُن لَّهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ﴾. (نور / ۴۸-۴۹)

«و وقتی به سوی خدا و رسول او دعوت شوند که بین آنها حکم کند، دسته ای از آنان روی گردانند. ولی اگر حق با آنان باشد، با نهایت تسلیم به سوی او می آیند».

چون اینان به غیر آنچه خودشان دوست دارند توجه نکرده و اهمیتی نمی دهند و از آنچه مخالف هوای آنان باشد روی می گردانند، چون نمی خواهند با رجوع به حکم خدا و پیامبر -صلی الله علیه وسلم- خدا را عبادت کنند.

حکم کسی که به قوانین و دستورات الله حکم نمی کند:

خداوند می‌فرماید :

﴿وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَا أَنزَلَ اللّهُ فَأُوْلَـئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾. (مائده / ۴۴)

«و هر کس که به آنچه خدا نازل کرده حکم نکند، او و امثال او از کافرانند».

از این آیۀ کریمه روشن می شود که حکم به غیر «ما انزل الله» کفر است و این کفر گاهی کفر اکبر است که شخص را از دایرۀ اسلام خارج می کند و گاهی کفر اصغر است که شخص را از دایرۀ اسلام خارج نمی کند.

و این بستگی به حال حاکم دارد، اگر عقیده داشته باشد که حکم به ما انزل الله واجب نیست و در آن صاحب اختیار است، یا حکم خدا را سبک بشمارد و معتقد باشد که قوانین و نظمهای ساختگی بهتر از قانون خدا است و قانون خدا برای این زمان مناسب نبوده و سازگاری ندارد یا با حکم بغیر «ما انزل الله» قصد جلب رضایت کافران و منافقان را داشته باشد، این کفر اکبر است، ولی اگر معتقد باشد که حکم به ما «انزل الله» واجب است و آن را به عنوان یک واقعیت قبول داشته باشد ولی به آن عمل نکند مستحق عقوبت و سزا است، چنین شخصی گناهکار است ولیکن به او حکم کفر اکبر داده نمی شود. و اگر با وجود سعی و تلاش و به کار بردن تواناییش در شناخت حکم، در موردی حکم خدا را ندانست و خطا کرد این شخص خطاکار است، که به خاطر اجتهادش به او یک اجر داده می شود و خطایش مورد عفو قرار خواهد گرفت، همه‌ی اینها مختص به صدور حکم در قضایای خاص است [۱]، اما حکم در قضایای عمومی متفاوت است، شیخ الإسلام[۲] می گوید: «اگر فرمانروا و حاکم شخص متدینی باشد اما بغیر علم حکمی صادر کند، از دوزخیان است. و اگر عالم باشد و به خلاف حقی که می داند حکمی صادر کند از دوزخیان است. و اگر بدون علم و برخلاف عدالت حکمی صادر کند بطریق اولی از اهل دوزخ است، و این زمانی است که در مورد شخصی معین حکم صادر کند، اما هر گاه حکم عامی را در مورد دین مسلمین صادر نماید که حق را باطل و باطل را حق، سنت را بدعت و بدعت را سنت معرفی کند، و منکر را معروف و معروف را منکر جلوه دهد، و از آنچه خدا و رسول او امر کرده اند نهی کند، و به آنچه خدا و رسول نهی کرده اند، امر کند این صورت دیگری دارد که خداوند دربارۀ او حکم می کند، خدایی که معبود پیامبران و مالک روز جزا است، خدایی که همه‌ی ستایشها از اول تا آخر شایسته‌ی اوست،

۱- شرح عقیدة طحاویه، ص (۳۶۳-۳۶۴).

۲- شرح عقیدة طحاویه، ص (۳۶۳-۳۶۴).

﴿لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾. (قصص / ۸۸)

«فرمانروایی و حکم برای اوست و به سوی او باز می گردید».

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً﴾. (فتح / ۲۸)

«او خداوندی است که پیامبر خود را با هدایت و دین حق فرستاده تا دین اسلام را بر سایر ادیان برتری دهد و شاهد بودن خداوند بر آن کافی است».

و می گوید: «بدون شک کسی که به وجوب حکمی که خدا بر پیامبرش فرستاده معتقد نباشد کافر است، لذا هر کس بین مردم بدون پیروی از آنچه خداوند نازل کرده و بر اساس نظر خود حکم کند و آن را حلال بداند و معتقد به عادلانه بودن آن باشد، کافر است، چون هیچ ملتی وجود ندارد مگر اینکه دستور به صدور حکم عادلانه می دهد، اما گاهی عدل در دین آن ملت، نظریات بزرگانشان است، و حتی بیشتر کسانی که منتسب به اسلام هستند بر اساس عادات و رسوم خود حکم می کنند در حالی که خداوند به این عادات امر نفرموده، مانند عاداتی که پیشینیان شان داشتند. آنان فرمانروایانی بودند که مردم از آنان پیروی می کردند، لذا معتقد بودند که همان عادات و رسوم باید قانون و حکم باشد نه قرآن و سنت، قطعاً این عقیده، کفر است.

بسیاری از مردم مسلمان شده اند، اما به عادات و رسومی که رهبرانشان امر کرده اند، حکم می کنند. آنان پس از این که برایشان روشن می شود که باید به آنچه خداوند نازل کرده حکم کنند، بر این پایبند نیستند و حکم کردن برخلاف ما انزل الله را حلال دانسته، لذا کافرند»[۱].

شیخ محمد بن ابراهیم می گوید : «در این باره گفته شده : هر کس تسلیم حکم غیرخدا شود و معتقد باشد که کار او نافرمانی است و حکم خدا حق است، مرتکب کفر دون کفر [کفر اصغر] شده است، و این از مواردی است که بسیار به کمی مرتکب

۱- منهاج السنة النبوية.

آن می شود. اما کسی که قوانین را وضع و تنظیم می کند، و به مرحله‌ی اجرا می گذارد، کفر ورزیده است هر چند به خطای خود اعتراف کند، و بگوید حکم شرع عادلانه‌تر است، این کفر خارج کننده از دایرهٔ اسلام است[1]، شیخ محمد ابن ابراهیم (رحمه الله) بین حکمی جزئی که به ندرت پیش می آید و بین حکمی عام که مرجع جمیع احکام یا اکثر آن است فرق قائل شده و می‌گوید : این نوع کفر به طور مطلق فرد را از دایرهٔ اسلام خارج می کند، چون کسی که شریعت اسلامی را کنار می گذارد و قوانین وضعی را جایگزین آن می کند، این خود روشن‌ترین دلیل بر این است که آن فرد قوانین وضعی را بهتر و سازگارتر از قانون شریعت می داند، و شکی نیست که این عقیده، کفر اکبر و خارج کننده از دین اسلام و مخالف با توحید است.

❋ ❋ ❋

۱- فتاوی الشیخ محمد بن ابراهیم آل الشیخ (۱۲/۲۸۰).

حکم کسی که ادعای قانونگذاری و حلال و حرام می کند

قانونگذاری قوانینی که باید بندگان در عبادات، معاملات، حل اختلافات، پایان‌دادن به دشمنی‌ها، و سایر شؤون به آن رجوع کنند حق خداوند بلندمرتبه، پروردگارم مردم و خالق جهان است.

﴿أَلاَ لَهُ الْخَلْقُ وَالأَمْرُ تَبَارَكَ اللّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾. (**اعراف / ۵۴**)

«آگاه باشید که خلق و امر فقط برای خدا است بلند مرتبه و پروردگار جهانیان است».

فقط خداوند می داند چه چیزی به مصلحت بندگانش است و آنرا به عنوان شریعت برایشان وضع می کند، و از جائیکه او پروردگار و خالقشان است برایشان قانون وضع کرده، و بندگان باید به حکم عبودیت و بندگی خدا، احکام او را قبول کنند و مصلحتی که در این قانون‌گذاری است، به خودشان بر می گردد. خداوند می فرماید :

﴿فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلاً﴾. (**نساء / ۵۹**)

«پس اگر در چیزی اختلاف پیدا کردید آن را به الله و رسول ارجاع دهید، اگر به الله و روز آخرت ایمان دارید، این برای شما بهتر و سرانجامی‌تر زیباتر دارد».

و می فرماید :

﴿وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِن شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبِّي﴾. (**شوری / ۱۰**)

«و هر گاه در چیزی دچار اختلاف شدید، قضاوت آن با خدا است خدایی که پروردگار من است».

خداوند اجازه نداده که بندگان قانونگذاری غیر از او داشته باشند و می فرماید:

﴿أَمْ لَهُمْ شُرَكَاء شَرَعُوا لَهُم مِّنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَن بِهِ اللَّهُ﴾. (**شوری / ۲۱**)

«آیا آنان شریکان و معبودهایی دارند که دینی را برایشان پدید آورده‌اند، که خدا به آنان اجازه نداده است».

لذا هر کس قانون و برنامه‌ای غیرقانون و برنامهٔ خدا را قبول کند، برای خدا شریک قائل شده است، و هر عبادتی که طبق دستور خدا و پیامبر نباشد، بدعت است و هر بدعتی گمراهی است، پیامبر –صلی الله علیه وسلم– می‌فرماید : «**من أحدث فی أمرنا هذا ما لیس منه فهو رد**»[1]. «هر کس در این امر ما [دین] چیزی وارد کند، که از آن نیست، مردود است».

و در روایتی دیگر می فرماید: «**من عمل عملاً لیس علیه أمرنا فهو ردّ**»[2]. «هر کس عملی انجام دهد که از دستورات ما نباشد مردود است».

هر دستور و حکمی ـ اعم از سیاسی یا قضائی ـ که طبق دستور خدا و پیامبر نباشد، از قوانین طاغوت و جاهلیت محسوب می شود.

﴿أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللّهِ حُكْماً لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾. (**مائده / ۵۰**)

«آیا می خواهند از حکم جاهلیت پیروی کنند، برای اهل یقین چه حکمی از حکم خدا بهتر است؟»

و نیز حلال و حرام کردن، حق خداوند متعال است، کسی حق ندارد خود را در آن شریک بداند، خداوند می فرماید :

﴿وَلاَ تَأْكُلُواْ مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَآئِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ﴾. (**انعام / ۱۲۱**)

۱– بخاری و مسلم.

۲– مسلم.

«و از آنچه نام الله بر آن ذکر نشده، نخورید چون این کار فسق، و به تحقیق شیاطین به دوستانشان القا می کنند تا با شما مجادله کنند، و اگر از آنان پیروی کنید به راستی جزو مشرکانید».

بنابراین خداوند سبحان طاعت شیاطین و اولیای آنان را در حلال کردن آنچه خدا حرام کرده شرک به خود می داند، و این حکم کسانی را شامل می شود که از علماء و فرمانروایانشان در حلال کردن آنچه خداوند حرام کرده و یا حرام کردن آنچه حلال کرده، پیروی می کنند، طوریکه آنان را اربابهایی غیر از خدا قرار داده اند. خداوند می فرماید:

﴿اتَّخَذُواْ أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِّن دُونِ اللّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُواْ إِلاَّ لِيَعْبُدُواْ إِلَـــهاً وَاحِداً لاَّ إِلَـــهَ إِلاَّ هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾. **(توبه / ۳۱)**

«علماء و راهبان خود و مسیح پسر مریم را معبودانی غیر از خدا قرار داده، در حالی که به آنان امر شده که عبادت نکنند مگر پروردگار واحد را، هیچ معبود بر حقی جز او نیست، پاک و منزه است از آنچه که به او شرک می ورزند».

ترمذی و دیگر ائمه‌ی حدیث آورده اند که : «پیامبر –صلی الله علیه وسلم– این آیه را بر عدی ابن حاتم طایی –رضی الله عنه– تلاوت کرد، عدی گفت : ای رسول خدا! ما آنان را عبادت نمی کنیم، پیامبر –صلی الله علیه وسلم– فرمود : آیا آنچه را خدا حرام کرده حلال و آنچه را حلال کرده، حرام نمی کنند و شما هم آنرا حرام نمی دانید؟ گفت : بله، پیامبر –صلی الله علیه وسلم– فرمود : این عبادت‌کردن آنهاست»[۱].

لذا پیروی از غیر الله در حلال و حرام کردن، عبادت کردن آنها بوده و شرک اکبر و منافی توحیدی است که : «**لا إله إلاَّ الله**» بر آن دلالت دارد[۲].

۱– ترمذی و ابن جریر.

۲– فتح المجید ص (۱۰۷).

پس وقتی این حال کسانی باشد که از علماء و زهاد در حلال و حرام کردنی که مخالف شرع خدا است پیروی می کنند در حالیکه رابطه‌ی این اشخاص به علم و دین بیشتر از دیگران است طوریکه ممکن است بعضی اوقات خطای آنها از باب اجتهادی باشد که به حق اصابت نکرده است و در این حالت مأجور نیز هستند، پس چگونه است حال کسانی که از قوانینی وضعی پیروی می کنند که ساختۀ دست کفار و بی دینان است و این قوانین را به ممالک اسلامی می آورند و با آن بین مسلمان حکم می کنند «**و لا حول و لا قوة إلا بالله**».

این افراد کافران را بعنوان اربابانی غیر از الله می دانند که احکام را برایشان وضع می کنند، حرام را برایشان مباح کرده و بین مردم حکم می کنند.

❋ ❋ ❋

حکم انتساب به مذاهب الحادی و احزاب جاهلی

۱- انتساب به مذاهب الحادی مانند: شیوعیت [اشتراکیت]، علمانیت [بی‌دینی]، بلوک سرمایه‌داری [إستثماری] و سایر مذاهب کفری، خارج‌شدن از دین اسلام است. لذا هر کسی خود را به یکی از این مذاهب نسبت دهد، هر چند ادعای اسلام کند دچار نفاق اکبر شده است. چون منافقین ظاهراً خود را به اسلام نسبت می دادند در حالی که در باطن با کافران بودند. خداوند می فرماید:

﴿وَإِذَا لَقُواْ الَّذِينَ آمَنُواْ قَالُواْ آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْاْ إِلَى شَيَاطِينِهِمْ قَالُواْ إِنَّا مَعَكْمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ﴾. **(بقره / ۱۴)**

«و وقتی که به مومنان می رسیدند می گفتند: ایمان آورده ایم و وقتی با شیاطین شان خلوت می کردند، می گفتند: ما با شما هستیم، ما آنان را مسخره می کنیم».

و می فرماید:

﴿الَّذِينَ يَتَرَبَّصُونَ بِكُمْ فَإِن كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِّنَ اللّهِ قَالُواْ أَلَمْ نَكُن مَّعَكُمْ وَإِن كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُواْ أَلَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعْكُم مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾. **(نساء / ۱۴۱)**

«منافقان کسانی هستند که منتظر [رویدادی برای] شما هستند، پس اگر از طرف خدا پیروزی نصیب شما شد می گویند: مگر ما با شما نبودیم، و اگر پیروزی نصیب کافران می شد می گویند: مگر ما نبودیم که به شما امان دادیم و شما را از ضرری که مسلمانان به شما می رساندند نجات دادیم».

این منافقین حیله باز دو چهره دارند، چهره ای که با آن، با مومنین برخورد می کنند و چهره ای که با آن در میان برادران بی دین خود هستند. و دو زبان دارند، زبانی که مسلمانان آن را به ظاهر قبول می کنند و با زبان دیگر اسرار نهان خود را فاش می کنند.

﴿وَإِذَا لَقُواْ الَّذِينَ آمَنُواْ قَالُواْ آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْاْ إِلَى شَيَاطِينِهِمْ قَالُواْ إِنَّا مَعَكْمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ﴾. (**بقره / ١٤**)

«و وقتی که به ایمانداران می رسیدند می گفتند: ایمان آورده‌ایم! و وقتی که با شیاطین شان خلوت می کردند، می گفتند: ما با شما هستیم ما آنان را مسخره می کنیم».

لذا با به استهزا گرفتن پیروان قرآن و سنت، از آن دو روی برگرداندند، و منکر تسلیم حکم قرآن و سنت شدند. و دل خوش کردند به علمی که نزدشان بود و هیچگونه سودی به آنها نبخشید مگر غرور و زشتی.

و همواره مومنان پایبند به وحی الهی را به باد استهزا می گیرند. خداوند می فرماید :

﴿اللّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾[1]. (**بقره / ١٥**)

«خداوند آنان را مسخره می‌کند و به آنان مهلت می‌دهد تا در سرکشی خودشان متحیر بمانند».

در حالی که خداوند دستور داده که خود را به مومنین نسبت داده و با آنها باشید.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ اتَّقُواْ اللّهَ وَكُونُواْ مَعَ الصَّادِقِينَ﴾. (**توبه / ١١٩**)

«ای کسانی که ایمان آورده اید! تقوای خدا را پیشه کنید و با صادقان باشید».

مذاهب الحادی مکتب‌های فرسوده ای هستند که بر باطل بنا شده اند، کمونیست ها منکر وجود خالق اند و با ادیان آسمانی دشمنی می کنند. هر کس دلخوش به این باشد که بدون عقیده زندگی کند و بدیهیات یقینی را منکر شود، در واقع عقل خود را از دست داده است. علمانیت [بی‌دینی] منکر ادیان است و بر مادیاتی که غیر از زندگی حیوانی هیچ توجیه و هدفی در زندگی ندارد بنا شده است. در نظام سرمایه داری تمام تلاش و هدف، جمع ثروت است، از هر راهی که باشد و مقید به هیچ حلال و حرام و رحم و شفقتی بر فقرا و مساکین نباشد، اساس اقتصادش سودخواری است که دشمنی

۱- صفات المنافقین رساله‌ای از ابن القیم – ص (۱۹).

با خدا و رسول او است و باعث نابودی پایۀ دولت ها، افراد و مکیدن خون مردم فقیر است — کسی که ذره ای ایمان داشته باشد به جای خود، بلکه هیچ عاقلی — قبول نمی کند که با مذهبی زندگی کند، که عقل، دین و هدف صحیحی در زندگی خود ندارد که آن را دنبال و از آن دفاع کند. و از زمانی که دین از زندگی بیشتر مسلمانان رخت بر بست و از تربیت صحیح اسلامی غفلت ورزیدند و با تقلید کورکورانه تربیت شدند، زندگی شان رو به نابودی نهاد و این مذاهب در جوامع — بنام — اسلامی جا باز کردند.

۲- انتساب به احزاب جاهلی و ملی گرایی: مادی نوعی دیگر از کفر و خارج شدن از دین اسلام است، چون اسلام تعصبات و سر و صداهای جاهلی را محکوم و رد کرده است. خداوند می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُم مِّن ذَكَرٍ وَأُنثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوباً وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾. (حجرات / ۱۳)

«ای مردم! ما شما را از نر و ماده ای خلق کردیم، و شما را دسته‌ها و قبایل قرار دادیم تا همدیگر را بشناسید، گرامی ترین شما نزد الله با تقوی ترین شماست».

و پیامبر –صلی الله علیه وسلم– می فرماید: «**ليس منا من دعا إلى عصبية وليس منا من قاتل على عصبية، وليس منا من غضب لعصبية**»[۱]. «از ما نیست کسی که به قوم گرایی دعوت دهد. از ما نیست کسی که به خاطر قوم گرایی بجنگد. از ما نیست کسی که به خاطر قوم گرایی عصبانی و خشمگین شود».

و می‌فرماید : «**إن الله قد أذهب عنكم عيبة الجاهلية فخرها بالاباء إنما هو مومن تقى أو فاجر شقى، الناس بنو آدم و آدم خلق من تراب ولا فضل لعربى عل عجمى الا بالتقوى**»[۲]. «خداوند فخر و غرور جاهلی را بر شما حرام کرده، فخر به پدران را بر شما

۱- مسلم

۲- ترمذی و غیر او.

حرام کرده، انسان یا مومن متقی است یا گمراه بدبخت، مردم، نوادگان آدمند، آدم هم از خاک خلق شده، عرب بر عجم هیچ برتری و فضلی ندارد مگر به تقوی».

این حزب گرایی ها مسلمانان را متفرق کرده است در حالی که خداوند امر به اجتماع و همکاری بر نیکی و تقوی نموده است، و از تفرق و اختلاف نهی کرده و می فرماید :

﴿وَاعْتَصِمُواْ بِحَبْلِ اللّهِ جَمِيعاً وَلاَ تَفَرَّقُواْ وَاذْكُرُواْ نِعْمَتَ اللّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنتُمْ أَعْدَاء فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُم بِنِعْمَتِهِ إِخْوَاناً﴾. (**آل عمران / ۱۰۳**)

«همه به دین خدا تمسک جویید و متفرق نشوید، و به یاد بیاورید نعمت های خدا را بر شما وقتی که با هم دشمن بودید خداوند بین قلب هایتان الفت و محبت قرار داد و با نعمتی که خدا به شما داد برادر هم شدید».

خداوند سبحان از ما می خواهد که حزبی واحد باشیم و آن حزب الله است، که موفق و رستگار است.

جهان اسلام پس از آنکه اروپا مبارزه ای سیاسی و فرهنگی به راه انداخت، در برابر این تعصبات خونی، قبیله ای و ملی تسلیم شد، و مانند قضیه ای علمی و حقیقتی ثابت و واقعیتی که هیچ راه فرار از آن نیست، آن را پذیرفت.

مردم از زنده کردن تعصباتی که اسلام آن را از بین برده به شیوه ای شگفت انگیز دفاع می کنند، و نیز از سر و صداها و زنده کرده شعارهای ملی با نهایت افتخار دفاع می کنند و ادعا می کنند که اینها از اسلام سابقه‌ی بیشتری دارد، و آن را بر اسلام مقدم می دانند، و این همان چیزی است که اسلام با اصرار تاکید دارد که جاهلیت است، به راستی خداوند بر مسلمانان منت نهاده که آنان را از این تعصبات نجات داده و آنها را ترغیب و تشویق کرده تا بخاطر این نعمت، شکر او را به جای آورند.

بسیار طبیعی است که مومن از جاهلیتی که مربوط به دوران قدیم یا نزدیک عصر حاضر باشد، بجز با بغض، کینه و تنفر یاد نکند، مگر نه این است که اگر کسی زندانی وشکنجه و اذیت و آزار شود، و سپس او را آزاد کنند هر وقت به یاد روزهای زندانی و

شکنجه بیفتد، لرزه ای سخت بر اندام او می افتد؟ و اگر کسی به بیماریی سخت و دراز مدت دچار شود تا جایی که نزدیک باشد او را بکشد، سپس شفا یابد هر گاه به یاد ایام بیماری بیافتد وجودش در هم می شکند و رنگش تغییر می کند؟[1]

لازم است بدانیم این حزب گرایی ها عذابی است که خداوند بر روی گردانان از شریعت او نازل کرده کسانی که دین او را انکار می‌کنند. می‌فرماید :

﴿قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَى أَن يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَاباً مِّن فَوْقِكُمْ أَوْ مِن تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعاً وَيُذِيقَ بَعْضَكُم بَأْسَ بَعْضٍ﴾ (انعام / ۶۵)

«بگو : خدا قادر است که عذاب را از بالا و پایین بر شما بفرستد یا شما را متفرق کند و طعم جنگ و جدال با هم را به شما بچشاند».

و پیامبر –صلی الله علیه وسلم– می فرماید: «**وما لم تحكم أئمتهم بكتاب الله الا جعل الله باسهم بينهم**»[2]. «اگر حاکمانشان به قرآن حکم نکنند، خداوند آنان را دچار اختلاف و سرگشتگی می کند».

تعصب حزبی موجب می شود که حق را از دیگران قبول نکنند. مانند یهود که خداوند درباره‌ی آنان می فرماید:

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُواْ بِمَا أَنزَلَ اللّهُ قَالُواْ نُؤْمِنُ بِمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَيَكْفُرونَ بِمَا وَرَاءهُ وَهُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقاً لِّمَا مَعَهُمْ﴾. (بقره / ۹۱)

«وقتی به آنان گفته شود به آنچه خدا نازل کرده ایمان بیاورید می گویند : به چیزی ایمان می آوریم که بر خودمان نازل شده است، و به آنچه بعد از آن نازل شد، [قرآن] کافر می شوند، در حالی که [قرآن] حق و تصدیق کنندهٔ کتابشان [تورات] است».

تعصب شان نسبت به آداب و رسوم نیاکان، باعث شد که آنچه را که پیامبر آورده قبول نکنند هر چند می دانستند که حق است. خداوند می فرماید:

۱– از رساله (ردة ولا أبابكر لها) ابو الحسن ندوی.

۲– قسمتی از حدیثی که ابن ماجه روایت کرده است.

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنزَلَ اللّهُ قَالُواْ بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءنَا﴾. (بقره / ۱۷۰)

«وقتی به آنان گفته شود: از آنچه خداوند نازل کرده پیروی کنید، می گویند: ما از چیزی پیروی می کنیم که پدران مان را بر آن یافتیم».

و پیروان این احزاب می خواهند حزب شان را جانشین اسلام کنند در حالی که خداوند با قوانین سعادتبخش اسلام بر بشریت منت نهاده است.

❋ ❋ ❋

نظریه‌ی مادی‌گرایی درباره‌ی حیات و مفاسد این نظریه

دو نظریه دربارۀ حیات وجود دارد: نظریۀ مادی‌گرایی و نظریۀ صحیح که هر کدام آثاری به دنبال دارند:

۱- نظریۀ مادی گرایی درباره‌ی حیات:

در این نظریه تفکر انسان در کسب لذات زودگذر محدود شده و عملش نیز در این چهارچوب بدون توجه به عواقب آن، محصور می شود. و برای آینده هیچ کاری نمی کند و چاره‌ای نمی اندیشد و توجه ندارد که الله زندگی دنیا را مزرعۀ آخرت قرار داده، و دنیا محل عمل و آخرت محل جزا و پاداش است و هر کس در دنیایش عمل صالح انجام دهد و ذخیره کند در هردو دنیا سود می برد. و هر کس در دنیا عمل صالح انجام ندهد اخترش را تباه و نابود می کند. خداوند می فرماید:

﴿خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ﴾ (حج / ۱۱).

«دنیا و آخرت را از دست داده است، و زیانکاری آشکار این است».

خداوند این دنیا را بیهوده نیافریده بلکه آن را برای حکمتی عظیم خلق کرده و می فرماید:

﴿الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً﴾ (ملک / ۲).

«خدایی که مرگ و زندگی را خلق کرده، تا شما را بیازماید که کدامیک عمل بهتری انجام می دهید».

﴿إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَّهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً﴾ (کهف / ۷).

«ما آنچه را که در زمین است. زینت زمین قرار دادیم تا آنان را بیازماییم که کدامیک عمل بهتری انجام می دهند».

خداوند این دنیا و نیازهای زودگذر و زینت های ظاهری مانند: اموال، اولاد، مقام، قدرت و سایر لذایذی را که فقط خدا اندازهٔ آن را می داند، برای ما قرار داده است. اما اکثر مردم فقط به ظاهر و شگفتی های آن توجه دارند و مقید به همین هستند و به حقیقت و راز این نعمت‌ها فکر نمی‌کنند. و با مشغول کردن خود به کسب و جمع‌آوری دنیا و بهره گرفتن از آن از هدفی که عمل برای آخرت است دور شده‌اند، بلکه منکر حیاتی غیر از زندگی این دنیا هستند.

﴿وَقَالُواْ إِنْ هِيَ إِلاَّ حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ﴾ (انعام / ۲۹)

«و گفتند غیر از این دنیا، زندگی دیگری وجود ندارد و ما دوباره زنده نمی شویم».

و خداوند به کسانی که دربارهٔ حیات چنین طرز تفکری دارند وعده عذاب داده و می فرماید :

﴿إِنَّ الَّذِينَ لاَ يَرْجُونَ لِقَاءنَا وَرَضُواْ بِالْحَياةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنُّواْ بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ * أُوْلَـئِكَ مَأْوَاهُمُ النُّارُ بِمَا كَانُواْ يَكْسِبُونَ﴾ (یونس / ۷-۸).

«به تحقیق کسانی که به دیدار ما امیدوار نیستند و به زندگی دنیا راضی شده اند و به آن دل بسته اند و کسانی که از آیات ما غافلند، آنان جایگاهشان آتش است، به خاطر اعمالی که انجام داده اند».

و می فرماید:

﴿مَن كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لاَ يُبْخَسُونَ * أُوْلَـئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الآخِرَةِ إِلاَّ النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُواْ فِيهَا وَبَاطِلٌ مَّا كَانُواْ يَعْمَلُونَ﴾. (هود / ۱۵-۱۶)

«کسانی که خواهان زندگی دنیا و زینتهای آن هستند [نتیجه‌ی] اعمالشان را در این دنیا می دهیم [آنچه برایشان تعیین شده است در دنیا به آنان می دهیم] و از آنان در دنیا کم نمی شود. آنان کسانی هستند که در آخرت

جز آتش سزایی دیگر ندارند و آنچه در دنیا انجام داده اند از بین می رود و اعمال آنان باطل می شود».

این وعده شامل کسانی است که این تفکر را دارند، فرقی نمی کند از کسانی باشند که به قصد دنیا، اعمال دینی را انجام می دهند، مانند منافقین و ریاکاران با اعمال خود، یا کافرانی باشند که ایمان به زنده شدن و روز حساب ندارند، مانند مردم عصر جاهلیت، مذاهب فرسوده‌ی سرمایه‌داری، کمونیست و علمانیت [بی‌دینی] که ارزش زندگی را نمی دانند و حتی نظر آنها دربارهٔ حیات از نظر حیوانات بی ارزشتر است، چون آنان در راه اهدافی که نه برایشان ابدی است و نه آنان برای اهدافشان ابدی هستند، عقول خود را از دست داده، توانایی خود را به کار برده و اوقات خود را ضایع کرده اند و برای آینده ای که منتظر آنها است، هیچ کاری نمی کنند!!! و قطعاً به آن آینده [قیامت] خواهند رسید. در حالی که حیوانات بر خلاف اینها هدفی ندارند که به دنبال آن باشند و عقولی ندارند که با آن فکر کنند. به همین دلیل خداوند دربارهٔ آنان می فرماید:

﴿أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلاً﴾. (فرقان / ۴۴)

«آیا گمان می کنی که اکثر آنان می شنوند یا می فهمند. اینان نیستند مگر مانند حیوانات بلکه گمراهتر از آنانند».

و خداوند طرفداران این نظریه را به جاهل توصیف کرده و می فرماید :

﴿وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ۞ يَعْلَمُونَ ظَاهِراً مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ﴾. روم / ۶-۷)

«و اما اکثر مردم نمی دانند، فقط ظاهری از زندگی دنیا را می دانند و آنان را از آخرت غافل اند».

آنان اگر چه در صنایع و اختراعات مهارت دارند، در واقع جاهلانی هستند که شایستگی این را ندارند به اهل علم توصیف شوند، چون علم آنها از ظاهر زندگی دنیا

تجاوز نمی کند، و این علمی ناقص است که آنان مستحق این وصف با شرافت نیستند، چون علماء به کسانی اطلاق می شود که خداشناس و از خدا ترس باشند. خداوند متعال می فرماید:

﴿**إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ**﴾ (**فاطر / ۲۸**)

«به تحقیق از میان بندگان خدا، فقط علماء از او می ترسند».

و از جملهٔ تفکرات مادی درباره دنیا داستان قارون و گنجینه هایی است که خدا به او عطا کرده بود:

﴿**فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ**﴾. (**قصص / ۷۹**)

«قارون با ظاهری آراسته و پر از زرق و برق به میان قومش رفت، کسانی که زندگی دنیا را می خواستند گفتند: ای کاش ما هم مثل آنچه که به قارون داده شده است دارایی داشتیم، او دارای ثروت فراوان است».

آنان آرزوی ثروتی مانند او را داشتند و به او غبطه می خوردند و براساس تفکر مادی شان او را به صاحب ثروتی عظیم، وصف کردند. و این همانند وضعیت کنونی دولتهای کافر است که مسلمانان ضعیف الإیمان با تعجب به پیشرفت های صنعتی و اقتصادی شان نگاه می کنند و غبطه می خورند، بدون اینکه به کفر آنان و عاقبت بدی که در انتظارشان است توجه کنند. و این تفکر غلط آنان را وادار به تعظیم کافران و احترام آنان نموده و در اخلاق و عادات بد شان از آنان تقلید می کنند، لیکن از پیشرفت های علمی و نظامی آنان مانند: اختراعات، تکنیک و غیره تقلید نمی کنند.

۲- نظریهٔ دوم دربارهٔ زندگی دنیا [نظریهٔ صحیح]

این است که هر چه انسان در این دنیا از مال، قدرت و توانایی ظاهری دارد وسایلی است برای استفاده، تا به کمک آن خود را برای آخرت آماده کند، در حقیقت دنیا ذاتاً مذموم نیست، بلکه بدی و خوبی آن به فردی که از آن استفاده می کند بستگی دارد. دنیا پل و محل عبوری برای رسیدن به آخرت؛ و محل جمع آوری آذوقه برای رسیدن

به بهشت است. به بهترین زندگی که بهشتیان به آن می رسند بخاطر اعمالی است که در دنیا انجام داده اند، و در واقع دنیا محل اعمال صالح، همچون جهاد، نماز، روزه، انفاق در راه خدا و میدان مسابقهٔ برای عمل خیر است. خداوند خطاب به بهشتیان می فرماید:

﴿كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئاً بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ﴾. (حاقه / ۲۴)

«بخورید و بیاشامید گوارا باد بر شما، بخاطر آنچه در دنیا انجام داده اید».

❋ ❋ ❋

رقی و تمائم

۱- رقی: جمع رقیه، و آن جملات و کلماتی است که به قصد شفای بیماری هایی مانند: تب، صرع و غیره استفاده می شود و به آن عزائم نیز گفته می شود بر دو نوع است:

نوع اول: رقیه ای که خالی از کلمات شرکی باشد. به این صورت که آیاتی از قرآن بر مریض خوانده شود، یا برای رفع بیماری به اسماء و صفات خدا پناه برده شود، این نوع رقیه صحیح و جایز است. چون پیامبر -صلی الله علیه وسلم- گاهی این کار را کرده و به آن امر فرموده است.

عوف ابن مالک می گوید: «ما در جاهلیت رقیه [دم] می کردیم، گفتیم ای رسول خدا نظرت در این باره چیست؟ فرمود : رقیه هایتان را برایم وصف کنید، اگر در آن شرک نباشد اشکالی ندارد»[1].

سیوطی می‌گوید : علما دربارۀ جایز بودن رقی با سه شرط اجماع کرده اند:

۱- از کلام خدا و اسماء و صفات او باشد.

۲- به زبان عربی و معنای آن واضح باشد.

۳- اعتقاد به اینکه رقیه به خودی خود موثر نیست، بلکه به تقدیر خدا موثر است[2].

و کیفیت آن به این صورت است که : قرآن را بر مریض می خوانند و بر او فوت می کنند، یا قرآن را بر آب می خوانند و مریض آن را می نوشد، در حدیث ثابت بن قیس آمده : «**أن النبی -صلی الله علیه وسلم- أخذ ترابا من بطحان، فجعله فی قدح ثم**

۱- مسلم.

۲- فتح المحمد ص (۱۳۵).

نفث علیه وصبه علیه»[1]. «پیامبر -**صلی الله علیه وسلم**- مقداری از خاک بطحان را در ظرفی ریخت و بر آن فوت کرد و آن را بر او پاشید».

نوع دوم : رقیه ای که در آن کلمات شرکی وجود دارد و در آن از غیر خدا طلب کمک و فریادرسی می شود و به غیر او پناه می برند، مانند : رقیه به وسیلهٔ اسماء جن، ملائکه، انبیاء و صالحین که این نوع جزو عبادت غیر خداست و شرک اکبر است.

یا به غیر زبان عربی، با جملاتی گنگ و غیر قابل فهم باشد، چون بیم آن می رود که کفر یا شرکی در آن باشد و کسی متوجه نشود، لذا ممنوع و ناجایز است.

۲- تمائم

جمع تمیمه و آن نوشته ایست که به گردن بچه جهت دفع چشم زخم آویزان می شود و گاهی اوقات بزرگسالان زن و مرد هم از آن استفاده می کنند. و دو نوع است :

نوع اول : آن که با آیات قرآن است، بدین صورت که آیاتی از قرآن و یا اسماء و صفات خدا روی کاغذی نوشته می شود و آن را برای طلب شفا به مریض می بندند، علما در این نوع اختلاف دارند. در این باره دو نظریه وجود دارد :

نظریه اول: آن را مباح می داند، این نظریه از عبدالله ابن عمرو بن عاص، روایتی از احمد ابن حنبل، ابو جعفر الباقر و ظاهر آنچه از عائشه روایت شده نقل شده است. و اینها حدیث منع آویزان کردن تمائم را حمل بر موردی می دانند که در آن کلمات شرکی باشد.

نظریه دوم : آن را ناجایز و ممنوع می داند، این نظریه از عبدالله ابن مسعود، ابن عباس، ظاهر قول حذیفه، عقبهٔ ابن عامر، ابن عکیم، جماعتی از تابعین از جمله اصحاب ابن مسعود و احمد نقل شده است، و بنا به نقلی، بسیاری از اصحاب او آن را قبول کرده و متاخرین به آن فتوی داده اند، دلیل آنها [2] روایتی است از ابن مسعود - رضی الله عنه- که می‌گوید : «**سمعت رسول الله -صلی الله علیه وسلم- یقول: إن الرقی**

۱- ابو داود.

۲- این یکی از ادله ایست که از آن بر عدم جواز تعویذ استدلال می شود «مترجم».

والتمائم والتولة شرک»[۱]. «شنیدم از پیامبر -صلی الله علیه وسلم- که فرمود: رقی، و تمائم و توله شرک است». توله به تعویذی گفته می شود که گمان می کنند با آن محبت زن نسبت به مرد و مرد نسبت به زن زیاد می شود.

بنا به دلایل سه گانهٔ زیر نظریه دوم صحیح تر و راجح تر است:

۱- عام است و دلیلی که عام را خاص کند، وجود ندارد.

۲- بنا به قاعدهٔ سد ذریعه — چون وسیله‌ایست برای آویزان کردن اشیاء غیر مباح—.

۳- کسی که آیه ای از قرآن را به خودش آویزان می کند در مواقع رفتن به حمام و قضای حاجت و مانند اینها به آن اهانت می‌شود![۲]

نوع دوم از تمائم

آنچه غیر از قرآن بر اشخاص آویزان می شود مانند: محصره‌ها، تکه های استخوان، صدف، طناب، کفش و نعل، میخ، نام های شیاطین و جن و نوشته های جادویی، این نوع به طور یقین حرام است و از انواع شرک بشمار می رود چون به غیر الله و غیر اسماء و صفات او، توکل می شود. و پیامبر -صلی الله علیه وسلم- می فرماید: «**من تعلق شیئاً وکل إلیه»**[۳]. «هر کس چیزی را آویزان کند به آن سپرده می شود». لذا هر کس خود را به خدا بسپارد و به او پناه برد و در همهٔ کارها به خدا توکل کند، الله هر کار ناممکنی را ممکن و هر سختی را برایش آسان می کند، و هر کس به مخلوقات خدا، تمائم، داروها و قبور اعتماد کند خداوند او را به چیزی که نمی تواند نیازش را بر آورده کند و مالک نفع و ضرری نیست، می سپارد. و در این صورت عقیده اش نابود و رابطه اش با خدا قطع می شود و خداوند او را خوار و ذلیل می کند.

۱- احمد، ابوداود، ابن ماجه و حاکم.

۲- فتح المجید.

۳- احمد و ترمذی.

بر هر مسلمانی واجب است که از آنچه عقیده را فاسد، یا به آن خللی وارد می کند دوری کند. و فرد مسلمان نباید داروهایی را مصرف کند که استفاده از آنها حرام است. و برای علاج بیماری هایش نباید پیش افراد خرافی و جادوگر برود. چون آنان روح و عقیده اش را بیمار می کنند. و هر کس بر خدا توکل کند خداوند برای او کافی است.

بعضی از مردم این اشیاء را به خود، ماشین و حیوان، یا در خانه و یا مغازه آویزان می کنند. در حالی که هیچگونه ناراحتی جسمی ندارند، بلکه به بیماری خیالی ترس از جشم و حسد مبتلایند.

منشأ همهٔ اینها ضعف عقیده است، که بیماری حقیقی بوده و لازم است با شناخت توحید و عقیدهٔ صحیح علاج شود.

❋ ❋ ❋

سوگند به غیر خدا، توسل و طلب فریادرسی از مخلوق

أ – سوگند: آن است که در آن نام فرد و یا چیز محترمی به طور خاص، برای تاکید حکمی ذکر شود. این در حالی است که تعظیم [مطلق] حق خدای متعال است. اجماع علمای اسلام بر این است که سوگند تنها به اسم و صفات خدا جایز است و بس، لذا سوگند به غیر خدا به هیچ وجه جایز نیست[۱].

سوگند به غیر الله شرک است. از ابن عمر (رضی الله عنهما) روایت است که پیامبر –صلی الله علیه وسلم– فرمود : «**من حلف بغیر الله فقد کفر أو أشرک**»[۲]. «هر کس به غیر الله سوگند یاد کند، کفر، یا شرک ورزیده است». و این شرک و کفر، از نوع اصغر است، مگر زمانی که سوگند یاد شده نزد سوگند یاد کننده تا حد عبادت او، تعظیم شود، در این حال شرک و کفر از نوع اکبر است. مانند: قبرپرستان این عصر و زمانه که از مردگان مورد تعظیم شان بیشتر می ترسند تا از خدا و عظمت او. بطوریکه اگر از یکی از آنها خواسته شود به ولی و شیخ مورد تعظیمش سوگند بخورد، تا راست بگوید، سوگند نمی خورد. و وقتی که از او خواسته شود سوگند به خدا یاد کند، اگر دروغ هم بگوید سوگند می خورد. لذا سوگند، تعظیم سوگند یاد شده است، و این تعظیم فقط لایق خدا است و لازم است فقط به سوگند به خدا ارزش داده شود — و از سوگند زیاد پرهیز شود — خداوند می فرماید:

﴿**وَلا تُطِعْ كُلَّ حَلَّافٍ مَهِينٍ**﴾ (**القلم/ ۱۰**).

«و از هر بسیار سوگند خورندۀ پست اطاعت مکن».

و می فرماید:

۱– حاشیه ابن قاسم بر کتاب التوحید ص (۳۰۳).

۲– احمد، ترمذی و حاکم.

﴿وَاحْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ﴾ (مائده / ۸۹).

«سوگندهایتان را حفظ کنید».

یعنی سوگند یاد نکنید مگر در وقت ضرورت و به راستی و نیکی سوگند یاد کنید. چون سوگند زیاد یا دروغ دلالت بر بی‌اهمیتی الله، نزد فرد و عدم تعظیم او دارد و این با توحید منافات دارد. پیامبر –صلی الله علیه وسلم– می فرماید: «**ثلاثة لا یکلمهم الله ولا یزکیهم ولهم عذاب ألیم. وجاء فیه: ورجل جعل الله بضاعته لا یشتری الا بیمینه ولا یبیع إلا بیمینه**»[1]. «سه دسته هستند که خداوند در روز قیامت با آنان صحبت نمی کند و به آنان توجه نمی کند و برای آنان عذابی دردناک هست، یکی از آنها کسی است که خدا را کالای خود قرار داده، نمی خرد مگر با سوگند به خدا و نمی فروشد مگر با سوگند به خدا».

لذا شدید کردن عذاب بر سوگند زیاد نشانهٔ تحریم آن و بخاطر احترام به اسم خدای سبحان و تعظیم او است.

به دروغ به خدا سوگند خوردن «سوگند غموس[2]» نام دارد و حرام است، خداوند منافقین را به این وصف توصیف کرده که آنان در حالی که می دانند، به دروغ سوگند یاد می کنند.

خلاصه‌ای از آنچه که گفته شد:

۱–سوگند به غیر الله، مانند سوگند به امانت، کعبه، پیامبر –صلی الله علیه وسلم– و غیره شرک و حرام است.

۲–عمداً سوگند دروغ به خدا خوردن «سوگند غموس» حرام است.

۳–بدون نیاز، زیاد سوگند خوردن هرچند راست باشد، حرام است، چون سبب سبک شمردن خدا است.

۱– طبرانی به سند صحیح روایت کرده است.

۲– سوگندی است که صاحبش را در گناه، سپس در آتش غوطه‌ور می کند و این سوگند برکاری که در گذشته انجام داده یاد می شود، در حالی که فرد از دروغ بودن آن آگاهی دارد.

٤-در حالت ضرورت و نیاز اگر سوگند به خدا راست باشد، اشکالی ندارد.

ب - حکم توسل به مخلوق برای نزدیک شدن به الله.

توسل: نزدیک شدن به چیزی و رسیدن به آن است و وسیله: قربت و نزدیکی است. خداوند می فرماید:

﴿وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾ (مائده / ۳۵).

«و برای رسیدن به او [خدا] وسیله طلب کنید».

یعنی : نزدیکی به خدای سبحان با طاعت و پیروی از آنچه مورد رضایت او است، باشد.

توسل دو نوع است :

نوع اول: توسل مشروع، و آن چند نوع است:

۱- توسل به خدا با اسماء و صفاتش. خداوند به آن دستور داده و می فرماید:

﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ (اعراف / ۱۸۰).

«و برای خداوند اسماء زیبائی هست، پس با این اسماء او را بخوانید و کسانی را که دربارهٔ اسماء او، از حق دور می شوند، به حال خود رها کنید. آنان بر آنچه انجام داده اند جزا داده می شوند».

۲- توسل به خدا با ایمان و اعمال صالحی که توسل کننده انجام داده است. خداوند دربارهٔ اهل ایمان می فرماید :

﴿رَبَّنَا إِنَّنَا سَمِعْنَا مُنَادِياً يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ﴾ (آل عمران / ۱۹۳).

«پروردگارا! ما ندای ندا دهنده ای را شنیدیم که به ایمان دعوت می کرد [می گفت:] به پروردگارتان ایمان بیاورید پس ما ایمان آوردیم.

پروردگارا! گناهان ما را ببخش و کارهای بد ما را بپوشان و ما را با نیکان بمیران».

و حدیث سه نفری که در غار بودند، و کوه ریزش کرد و درب غار را بست، و توانایی خارج شدن نداشتند پس با اعمال صالح خود به خدا متوسل شدند و خداوند درب غار را باز کرد تا از غار خارج شدند[1].

۳- توسل به خدای بلند مرتبه با اقرار به وحدانیت او مانند توسل یونس -علیه السلام- :

﴿**فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ**﴾. (**انبیاء / ۸۷**)

«یونس -علیه السلام- در تاریکی های [شکم نهنگ] فریاد بر آورد که هیچ معبود بر حقی غیر از تو نیست و تو پاک و منزهی».

٤- توسل به خدا با اظهار ضعف، نیاز و فقر به او، مانند [توسل] ایوب -علیه السلام-:

﴿**وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ**﴾. (**الانبیاء/ ۸۳**).

«بیماری و ناراحتی به من روی آورده و تو مهربانترین مهربانانی».

۵- توسل به خدا با دعای صالحینی که زنده اند، همانطور که اصحاب پیامبر -صلی الله علیه وسلم- وقتی دچار خشکسالی شدند، از پیامبر -صلی الله علیه وسلم- خواستند که برای آنان دعا کند و پس از پیامبر -صلی الله علیه وسلم- از عموی او عباس -رضی الله عنه- خواستند که برایشان دعا کند[2].

٦- توسل به خدا با اعتراف به گناهان.

﴿**قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي**﴾ (**قصص / ۱۶**).

۱- مضمون حدیث متفق علیه است.

۲- بخاری.

«پروردگارا! من به خود ظلم کردم، پس مرا ببخش».

نوع دوم: توسل غیر مشروع [ناجایز]

توسل به مردگان بوسیلهٔ سوال کردن و شفاعت از آنان، و توسل به جاه پیامبر – صلی الله علیه وسلم– و ذات مخلوقات یا حق آنان که شرح هر کدام به ترتیب می آید، جایز نیست.

۱– طلب دعا از مردگان، حرام است :

چون مردگان برخلاف زمانی که زنده بودند، توانایی دعا کردن را ندارند. طلب شفاعت از آنان نیز حرام است، چون عمر بن خطاب، معاویه بن ابی سفیان و کسانی که در حضور آن دو بودند، مانند اصحاب و پیروان نیکویشان، وقتی دچار خشکسالی می شدند از کسی طلب دعا برای باران می کردند که زنده بود، مانند عباس و یزید ابن اسود (رضی الله عنه) و پس از وفات پیامبر از او درخواست دعا برای باران نمی کردند و به پیامبر متوسل نمی شدند و واسطه اش قرار نمی دادند و سر قبر او یا کسی دیگر نمی رفتند. بلکه به جای او از عباس و یزید که زنده بودند، طلب دعا می کردند. عمر –رضی الله عنه– گفت: «**اللهم انا کنا نتوسل الیک بنبینا فتسقینا وانا نتوسل بعم نبینا فاسقنا**» «خدایا! تا پیامبرت زنده بود به او متوسل می شدیم تو بر ما باران می فرستادی، و الان به عموی پیامبرمان توسل می کنیم، پس برای ما باران بفرست». لذا آنان عموی پیامبر را به جای پیامبر قرار دادند چون مشروع نبود توسلی که به عباس و یزید می کردند، به او بکنند. در حالی که برای آنان ممکن بود — در صورت جایز بودن — نزد قبر پیامبر –صلی الله علیه وسلم– بروند و به او توسل کنند[1]. بنابراین ترک این کار از طرف آنان دلیلی است بر عدم جواز توسل به مردگان نه با دعا و نه با شفاعت، پس اگر طلب دعا و شفاعت در زمان حیات و وفات او مثل هم بود به جای پیامبر از کسانی دیگر طلب دعا و شفاعت نمی کردند.

۱– مجموع الفتاوی (۳۱۸/۱).

۲- توسل به جاه و مقام پیامبر یا دیگران حرام است و حدیثی که در این باره آمده : «**اذا سالتم الله فاسالوه بجاهی، فان جاهی عند الله عظیم**». «هر گاه از خدا [کمکی] خواستید، به جاه من توسل جویید چون جاه و مقام من نزد خدا بزرگ است». موضوع و دروغ است. چون این حدیث در هیچ کتابی از کتاب های معتبر و مورد اعتماد اهل سنت وجود ندارد.

و هیچکدام از علمای معتبر حدیث آن را ذکر نکرده اند[1] و تا زمانی که با دلیلی صحیح ثابت نشود، حرام است. چون عبادات فقط با دلیل صریح و صحیح ثابت می شود.

۳- توسل به ذات مخلوقات حرام است چون :

وقتی گفته شود: «**اللهم انی اسالک بفلان**» اگر «ب» در «بفلان» به معنی قسم باشد سوگند یاد کردن به مخلوق برای خدا است که معنی جمله «**اللهم انی اسالک بفلان**» یعنی : خدایا تو را سوگند می دهم به فلان شخص که مثلاً این کار را برایم انجام دهی. بنابراین وقتی سوگند یاد کردن به مخلوق، برای مخلوق جایز نباشد – چون در حدیث آمده، شرک است – چگونه سوگند به مخلوق برای خالق جل جلاله جایز است؟! اما اگر «ب» در این جمله برای سببیت باشد[2] در این صورت خدای بلند مرتبه دعای به سبب مخلوق را شرط اجابت دعا قرار نداده و شرعاً این نوع دعا را مشروع قرار نداده است.

۴- توسل به حق مخلوق حرام است چون :

اولاً هیچ کس نمی تواند بر خداوند سبحان هیچگونه حقی را واجب کند. و فقط خدا است که از فضل خود به برخی از مخلوقات ارزش و برتری می دهد. خداوند می فرماید:

۱- مجموع الفتاوی (۳۱۹/۱۰).

۲- اگر به معنی سببیت باشد معنی جمله این است : خدایا به سبب فلان شخص از تو فلان کار را می‌خواهم.

﴿وَكَانَ حَقّاً عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (روم / ۴۷).

«یاری دادن مومنین بر ما حق بوده».

و بندگان مطیع و فرمانبردار از فضل و نعمت خداوند، مستحق پاداش و جزا هستند این همانند حق مخلوق بر مخلوق نیست و حقی نیست که خداوند در برابر چیزی به او می دهد.

ثانیاً: این حقی است که خداوند از فضل خود بر بندگان عنایت می کند و مختص او است و هیچ ربطی به غیر الله ندارد. لذا اگر توسل به چیزی کند که مستحق آن نیست، توسل به امری خارجی [حق مخلوق] کرده که این حق هیچ ربطی به او ندارد و در نتیجه هیچ نفعی به او نمی رساند. اما روایت: «**اسالک بحق السائلین**» «به حق نیازمندان، از تو می خواهم»، ثابت و صحیح نیست چون اولاً در سند آن عطیهٔ عوفی است و علمای حدیث بر ضعف او اجماع کرده اند، برخی از علمای حدیث گفته اند : حدیثی که به این صورت در سند آن فردی ضعیف باشد در مسایل مهم عقیدتی مورد قبول نیست. دوم این که در این حدیث توسل به شخص معینی نشده. و بطور عام توسل به حق سائلین است و حق سائلین اجابت دعای آنان است همانطور که خداوند وعده داده، حقی است که خود خداوند برای آنان منظور کرده است، و کسی آن را بر خدا واجب نکرده و این توسل، توسل به وعدهٔ خدا است نه توسل به حق مخلوقات.

ج — حکم استعانه و استغاثه از مخلوق :

استعانه : یار خواستن، کمک خواستن، یاری جستن و یاری گفتن.

استغاثه : طلب فریادرسی و درخواست حل مشکلات.

استعانه و استغاثه از مخلوق دو نوع است :

۱- استعانه و استغاثه از مخلوق در حد توانایی آنان، جایز است، خداوند می فرماید:

﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى﴾ (مائده / ۲).

«و بر نیکی و تقوی همکاری کنید».

و می فرماید:

﴿فَاسْتَغَاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ﴾. (قصص / ۱۵)
«پس کسی که از قوم او [موسی] بود [از موسی] خواست که او را علیه دشمنش یاری دهد».

۲- استعانه و استغاثه از مخلوق در مواردی که فقط خدا توانایی انجام آن را داد، مانند طلب کمک از مردگان، طلب فریادرسی از کسانی که در قید حیات اند، و طلب کمک از آنها در مواردی مانند : شفای بیمار، حل مشکلات و گرفتاری‌ها، دفع بلا و ضرر که فقط در حیطه‌ی قدرت خداوند است. این نوع حرام و شرک اکبر است.

در زمان پیامبر -صلی الله علیه وسلم- منافقی مومنان را اذیت می کرد، برخی گفتند: برویم از شر این منافق از پیامبر -صلی الله علیه وسلم- استعانه کنیم، پیامبر -صلی الله علیه وسلم- فرمود: «**إنه لا يستغاث بي إنما يستغاث بالله**»[1]. «از من استغاثه نمی شود، فقط از الله استغاثه می شود».

پیامبر -صلی الله علیه وسلم- به کار بردن این لفظ را در حیات خود مکروه دانست هر چند از مواردی بود که در حیاتش بر انجام آن توانایی داشت، اما به خاطر حمایت از توحید، قطع وسیله شرک، ادب و تواضع نسبت به پروردگارش و هشدار به امت در خصوص مقدمات شرک در اقوال و افعال، از به کار بردن این لفظ نهی فرمودند، وقتی پیامبر -صلی الله علیه وسلم- علیرغم توانایی کاری در زندگی اش از آن نهی می کرد، چگونه بعد از فوتش که چنین توانایی ندارد از او استغاثه می شود. و از او کارهایی می خواهند که فقط خداوند بر انجام آن قادر است[2]؟! ... و وقتی استغاثه از پیامبر -صلی الله علیه وسلم- جایز نباشد از غیر او، به طریق اولی ناروا و شرک است.

❋ ❋ ❋

۱- طبرانی، ضعیف.

۲- فتح المجید (۱۹۷-۱۹۶).

فصل سوم

عقیده‌ی صحیح در خصوص پیامبر -صلی الله علیه وسلم-، اهل بیت و اصحابش

بخش اول: محبت و احترام پیامبر -صلی الله علیه وسلم- و پرهیز از غلو و زیاده‌روی در مدح منزلت او.

بخش دوم: اطاعت پیامبر -صلی الله علیه وسلم- و پیروی از او.

بخش سوم: مشروعیت درود و سلام بر پیامبر -صلی الله علیه وسلم-.

بخش چهارم: فضایل اهل بیت و رعایت حقوقشان، بدون افراط و تفریط.

بخش پنجم: فضایل اصحاب پیامبر، و عقیدۀ صحیح در مورد آنها و دیدگاه اهل سنت و جماعت دربارۀ حوادثی که بین آنها اتفاق افتاد.

بخش ششم: حکم دشنام و ناسزاگویی به اصحاب و پیشوایان هدایت شده.

محبت و احترام پیامبر -صلی الله علیه وسلم- بدون افراط و تفریط واجب است

۱- وجوب محبت و احترام به پیامبر -صلی الله علیه وسلم-.

محبت الله تعالی بزرگترین عبادتهاست. لذا بر بندگان واجب است که محبت الله را در دل داشته باشند. خداوند می فرماید :

﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبّاً لِلَّهِ﴾ (بقره / ۱۶۵)

«و کسانی که ایمان آورده اند الله را بیشتر دوست دارند».

چون او پروردگاری است که از فضل خود تمام نعمت های ظاهری و باطنی را به بندگانش عنایت کرده است.

پس بعد از محبت الله جل جلاله، محبت پیامبر -صلی الله علیه وسلم- در مرتبۀ دوم قرار دارد، چون او کسی است که به سوی خدا دعوت داده و به وسیلۀ او خداوند شناخته شده و شریعتش را ابلاغ و احکامش را بیان کرده است. لذا هر خیری که در دنیا و آخرت به مسلمانان می رسد حاصل زحمات پیامبر است. و هر کس از او اطاعت و پیروی نکند، وارد بهشت نمی شود، در حدیث آمده که : «**ثلاث من كن فيه وجد حلاوة الإيمان، أن يكون الله و رسوله أحب إليه مما سواه وأن يحب المرء لا يحبه إلا لله، وأن يكره أن يعود في الكفر بعد أن أنقذه الله منه كما يكره أن يقذف في النار**»[1]. «سه خصلت در هر کس باشد، شیرینی ایمان را می چشد. الله و رسولش برایش از هر کس و چیز دیگر محبوبتر باشد، و این که با فردی که دوستی می کند فقط به خاطر خدا باشد، و از بازگشت به کفر بعد از آنکه خداوند او را نجات داده، چنان تنفر داشته باشد که از افتادن به آتش تنفر دارد».

بنابراین محبت رسول الله تابع و لازمۀ محبت خدا است و در درجه‌ی پس از آن قرار دارد، پیامبر -صلی الله علیه وسلم- درباره محبت مختص به خودش و تقدیم آن بر

۱- بخاری و مسلم.

هر محبتی غیر از محبت خدا، فرموده است : «**لا يؤمن أحدكم حتى أكون أحب إليه من ولده ووالده والناس أجمعين**»[1]. «کسی از شما ایمان ندارد مگر اینکه مرا از فرزند، پدر و تمام مردم بیشتر دوست داشته باشد».

در روایات آمده که بر مومن واجب است رسول الله -صلی الله علیه وسلم- را از خودش بیشتر دوست داشته باشد: «**إن عمر بن الخطاب -رضى الله عنه- قال : يا رسول الله! لأنت أحب إلي من كل شيء إلا من نفسي، فقال: والذي نفسي بيده حتى أكون أحب إليك من نفسك. فقال له عمر: فإنك الآن أحب إلي من نفسي. فقال: الآن يا عمر**»[2]. «عمر بن خطاب -رضی الله عنه- گفت: ای رسول خدا! تو را از هر چیزی غیر از خودم بیشتر دوست دارم، پیامبر -صلی الله علیه وسلم- فرمود : قسم به ذاتی که جانم در دست او است، باید مرا از خودت نیز بیشتر دوست داشته باشی، عمر گفت : اکنون تو را از خودم نیز بیشتر دوست دارم، پیغمبر -صلی الله علیه وسلم- فرمود : ای عمر! الان حق را گفتی». از این حدیث ثابت می شود که محبت رسول الله -صلی الله علیه وسلم- واجب و مقدم بر هر محبتی غیر از محبت خدا است، و محبت رسول الله تابع و لازمهٔ محبت خدا است، چون دوست داشتن رسول الله در راه خدا و برای خدا است. و با زیاد شدن محبت خدا در قلب مومن آن محبت زیاد و با کم شدن، کم می شود. هر کس خدا را دوست داشته باشد در راه خدا و به خاطر خدا دوستی می کند، و پیامبر -صلی الله علیه وسلم- را از همه‌ی مخلوقات بیشتر دوست می دارد، او را انسانی با عظمت می داند، به او احترام می گذارد، از او پیروی می کند، قول او را بر قول هر کسی دیگر مقدم می دارد، سنت های او را با ارزش دانسته و به آن عمل می کند.

علامه ابن القیم (رحمه الله) می گوید: «هر محبت و احترامی برای بشر، در صورتی که تابع محبت و تعظیم خدا باشد، جایز است. مانند محبت و تعظیم پیامبر -صلی الله علیه وسلم- که نشانهٔ اوج محبت و تعظیم او است و امتش به خاطر خدا پیامبرش را

۱- بخاری و مسلم.

۲- بخاری.

دوست داشته و مورد احترام قرار می دهند و بزرگ می دانند، چون خدا او را بزرگ دانسته است. و این محبت بر اساس محبت به خدا است. و خداوند، محبت و هیبتی در پیامبر -صلی الله علیه وسلم- قرار داده بود که در قلب اصحاب -رضی الله عنهم- هیچ کس دوست داشتنی‌تر، با عظمت‌تر و بزرگوارتر از پیامبر -صلی الله علیه وسلم- وجود نداشته. عمرو ابن عاص پس از مسلمان شدنش می گوید: هیچ کس منفورتر از پیامبر نزد من نبود، اما پس از این که مسلمان شدم، هیچ کس از پیامبر برایم دوست داشتنی‌تر و بزرگ‌تر نبود، او گوید: اگر از من بخواهید که او را برایتان وصف کنم، نمی توانم. چون چشمانم از دیدن عظمت و بزرگواری او سیر نشده است[۱]. [عروه] ابن مسعود به قریش گفت : ای قوم! به خدا قسم! با گروهی به نزد کسری، قیصر و سایر ملوک رفته ام، هیچ پادشاهی را ندیدم که پیروانش مانند احترامی که اصحاب محمد به محمد -صلی الله علیه وسلم- می گذارند، احترام بگذارند، به خدا قسم! به حدی برای او عظمت قائل بودند، که حتی یک لحظه از او غافل نمی ماندند. هیچ آب دهنی نمی انداخت مگر اینکه بر کف دست یکی از آنها می افتاد و آن را به سر و صورت خود می مالیدند، و هر گاه وضو می گرفت نزدیک بود به خاطر آب وضویش با هم درگیر شوند»[۲].

۲- نهی از غلو و زیاده روی در مدح پیامبر -صلی الله علیه وسلم-

غلو : یعنی تجاوز از حد. می‌گویند : «غلا، غلواً» وقتی که از حد تجاوز کند. خداوند می فرماید :

﴿**لا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ**﴾. (نساء / ۱۷۱)

«در دینتان زیاده روی نکنید».

۱- بخاری و مسلم.

۲- بخاری و مسلم.

اطراء: مدح بدروغ و تجاوز از حد است، و منظور غلو در حق پیامبر –صلی الله علیه وسلم– تجاوز از حد در بیان مقام و منزلت اوست. بطوریکه پیامبر –صلی الله علیه وسلم– را از مرتبه عبودیت و رسالت بالاتر ببرند و برخی از خصوصیات الوهیت را به او بدهند و از او کمک و فریادرسی خواسته و به او سوگند بخورند.

منظور از اطراء این است که در مدح پیامبر زیاده‌روی شود، در حالی که پیامبر –صلی الله علیه وسلم– از آن نهی کرده و فرموده: «**لا تطرونی كما أطرت النصارى ابن مريم إنما أنا عبد فقولوا عبدالله ورسوله**»[1]. در مدح من از حد تجاوز نکنید، همان گونه که نصاری دربارهٔ عیسی –علیه السلام– غلو و زیاده روی کردند و بعضی از صفات الوهیت را به او دادند، بگویید: عبدالله و رسول او». و وقتی بعضی از اصحاب به او می گفتند: «تو سید مایی». می فرمود: «سید، خداوند تبارک و تعالی است». و وقتی که می گفتند : «تو از لحاظ نعمتی که الله به تو داده با فضل‌ترین و بزرگترین ما هستی»، فرمود : «**قولوا بقولكم أو بعض قولكم ولا يستجرينكم الشيطان**»[2]. «همین سخن یا قسمتی از آن را بگوئید، و در سخنان تان زیاده روی نکنید، و شیطان شما را اجیر نکند». و وقتی مردم به او می گفتند : «ای رسول الله! ای بهترین ما! و پسر بهترین ما! سید ما و پسر سید ما!». می فرمود:

«**يا أيها الناس! قولوا بقولكم ولا يستهوينكم الشيطان أنا محمد، عبدالله ورسوله، ما أحب أن ترفعونی فوق منزلتی التی أنزلنی الله عزوجل**»[3]. «ای مردم! در سخنانتان زیاده روی نکنید، شیطان شما را فریب ندهد، که من محمد بنده ی خدا و رسول او هستم، دوست ندارم که مرا بالاتر از مقامی که خدا به من داده، ببرید».

پیامبر –صلی الله علیه وسلم– دوست نداشته که او را با الفاظی مانند : «تو سید مایی»، «تو بهترین مایی»، «تو بزرگترین مایی»، «تو افضل مایی» مدح کنند، در حالی که

۱- جلاء الافهام ص (۱۲۰-۱۲۱).

۲- ابو داود به سند صحیح.

۳- احمد و نسائی.

او بطور مطلق افضل و بهترین خلق بود. اما پیامبر آنان را از به کار بردن این صفات نهی می کرد، تا غلو و زیاده‌روی احتمالی را بخاطر حمایت از توحید، از آنها دور کند و آنها را راهنمایی می کرد که او را با دو صفت از صفاتی که بالاترین مراتب عبودیت است وصف کنند، که در آن دو صفت هیچ غلو و خطری و خللی برای عقیده ندارد و آن دو صفت «عبدالله» و «رسول الله» است.

پیامبر -صلی الله علیه وسلم- دوست نداشت که او را از مقامی که خدا به او داده و برگزیده بالاتر ببرند. در حالی که بیشتر مردم با امر او -صلی الله علیه وسلم- مخالفت کرده و طلب کمک و فریادرسی از او کرده و به او سوگند می خورند و از او چیزهایی می خواهند که باید فقط از خدا بخواهند.

مردم در مراسم مولود خوانی، قصاید و سرودهایی می خوانند که در آنها بین حق خدا و حق رسول هیچ فرقی قائل نمی شوند!!! علامه ابن قیم در نونیهٔ اشعارش می گوید:

لله حق لا یکون لغیره ولعبده حق هما حقان

لا تجعلوا الحقین حقا واحدا من غیر تمییز ولا قربان

«الله حقی دارد که فقط لایق اوست، و بندهٔ او [پیامبر] نیز حقی دارد و این حق متفاوت است. این دو حق را یکی نکنید که هیچ تفاوت و نزدیکی با هم نداشته باشد».

۳- بیان منزلت و مقام او -صلی الله علیه وسلم-

شرح و بیان منزلت پیامبر -صلی الله علیه وسلم- به روش و شکلی که خداوند توصیف کرده، اشکالی ندارد، و یادکردن پیامبر به منزلتی که خداوند به او داده ایرادی ندارد.

مقام پیامبر -صلی الله علیه وسلم- بسیار بلند و عالی است این مقام را خداوند به او داده است، او بنده و رسول خدا و بطور کلی برترین خلق است، او فرستادهٔ خدا به

سوی تمام جن و انس است، بزرگترین پیامبران و آخرین آنها است، هیچ پیامبری بعد از او نمی آید. خداوند سینهٔ او را گشوده و نام و یاد او را بلند آوازه کرده است.

و ذلت و خواری را سزای کسی قرار داده که با اوامر او مخالفت کند، صاحب مقام محمودی است که خداوند دربارهٔ آن می فرماید :

﴿عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَحْمُوداً﴾. (الإسراء / ۷۹)

«تا پروردگارت تو را به مقامی محمود [شفاعت عظمی] برساند».

یعنی: مقامی که خداوند روز قیامت برای شفاعت مردم، برپا می کند تا پروردگار آنان را از ناراحتی میدان حشر روز قیامت نجات دهد، و آن مقام مخصوص پیامبر –صلی الله علیه وسلم– است و سایر پیامبران این مقام را ندارند، او با تقواترین و خداترس‌ترین مردم بود، خداوند از بلندکردن صدا در حضور او نهی فرموده، و کسانی که صدایشان را نزد پیامبر پایین می آورند مدح کرده و فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لا تَشْعُرُونَ * إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ * إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْقِلُونَ * وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْراً لَهُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾. (حجرات / ۲–۵)

«ای کسانی که ایمان آورده اید! صدای خود را بلندتر از صدای پیامبر نکنید، و آن طور که با هم با صدای بلند صحبت می کنید با او صحبت نکنید، که اعمالتان در حالی که شما نمی دانید از بین می رود. به راستی آنانی که صدایشان را نزد رسول الله پایین می آورند کسانی هستند که خدا دلهایشان را برای تقوی خالص کرده و برای آنان مغفرت و اجر بزرگی است، بیقین آنانی که از آن طرف حجره‌ها [ی همسرانت] تو را صدا می زنند اکثر شان عقل ندارند، و اگر آنان صبر می کردند تا تو نزدشان می آمدی برای آنان بهتر بود، و خداوند بخشنده و مهربان است».

امام ابن کثیر (رحمه الله) می گوید: «خداوند در این آیات آداب معاشرت را به بندگان مومن خود یاد داده تا با احترام و بزرگداشت و ادب با پیامبر –صلی الله علیه وسلم– رفتار کنند، لذا نباید در حضور پیامبر –صلی الله علیه وسلم– صدایشان را از صدایش بلندتر کنند، و از این که پیامبر را به نامش صدا کنند همانطور که مردم یکدیگر را صدا می‌زنند، نهی کرده است. لذا نباید بگویند: «ای محمد!»، بلکه او را باید به صفت رسالت و نبوت صدا بزنند، مانند: «یا رسول الله!»، «یا نبی الله!»، خداوند می فرماید:

﴿لاَ تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضاً﴾. (**نور / ۶۳**).

«صدا زدن پیامبر را مانند صدا زدن همدیگر قرار ندهید».

و خداوند در تمام جاهایی که پیامبر را ندا می کند، او را «**یا ایها النبی و یا ایها الرسول**» با «ای رسول! یا ای نبی!» صدا می زند.

خداوند و ملائکه بر او درود می فرستند و خداوند به بندگان دستور داده که درود و سلام بر او بفرستند، می فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيماً﴾ (احزاب / ۵۶).

«به تحقیق خدا و ملائکهٔ او بر پیامبر درود می فرستند، ای کسانی که ایمان آورده اید! بر او درود و سلام بفرستید».

و اما برای مدح پیامبر –صلی الله علیه وسلم– وقت و کیفیت خاصی تعیین نشده مگر آنچه در نصوص صریح قرآن و سنت آمده.

لذا آنچه امروزه در مراسم مولود خوانی انجام می دهند و روزی را برای مدح او اختصاص می دهند و گمان می کنند آن روز، روز میلاد پیامبر است، بدعتی ناپسند و حرام است.

و از تعظیم پیامبر –صلی الله علیه وسلم– است که سنتهایش را مهم و بزرگ بدانیم و معتقد باشیم عمل به آنها واجب است و از لحاظ اهمیت و عمل، در مکان دوم بعد از قرآن کریم قرار دارد، چون سنت نیز، وحی از طرف خداوند است. خداوند می فرماید :

﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى* إِنْ هُوَ إِلاَّ وَحْيٌ يُوحَى﴾ (نجم / ۳-۴).

«و پیامبر -صلی الله علیه وسلم- از خودش سخن نمی گوید، آنچه می گوید جز این نیست که به او وحی شده است».

بنابراین داشتن شک و تردید و کم دانستن منزلت سنت، حرام است و اظهار نظر دربارهٔ تصحیح یا تضعیف طرق حدیث و سندها و یا شرح معانی آن، بدون علم و تلاش فراوان جایز نیست.

در این زمان اعتراضات جاهلان به سنت رسول الله -صلی الله علیه وسلم- گسترش یافته، به ویژه برخی از جوانان کم علم و تازه کاری که هنوز در مراحل اولیهٔ آموزش هستند احادیث را بدون علم و مطالعه تضعیف و یا تصحیح کرده و دربارهٔ جرح و تعدیل راویان حدیث اظهارنظر می کنند!!! این خطر بزرگی است که جامعه را تهدید می کند، لذا بر آنان لازم است از خدا بترسند و در مسایل علمی فراتر از حد خودشان اظهار نظر نکنند.

❋ ❋ ❋

اطاعت از پیامبر –صلی الله علیه وسلم– و اقتداء به او واجب است

اطاعت پیامبر –صلی الله علیه وسلم– در عمل به آنچه امر کرده و و ترک آنچه نهی کرده، واجب است. و این از مقتضیات شهادت «انه رسول الله» است، خداوند در آیات بسیاری به اطاعت از او دستور داده، و گاهی اطاعت از او را مقرون به اطاعت از خود دانسته و می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾ (نساء / ۵۹).

«ای کسانی که ایمان آوردهاید! از خدا اطاعت کنید و از رسول اطاعت کنید».

و دیگر آیاتی که به همین معناست. گاهی فقط به اطاعت رسول امر می کند و می فرماید:

﴿مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾ (نساء / ۸۰)

«هر کس از رسول اطاعت کند به یقین از الله اطاعت کرده است».

﴿وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾ (نور / ۵۶)

«و از پیامبر اطاعت کنید تا به شما رحم شود».

و گاهی به کسی که از فرمان او سرپیچی می‌کند وعده‌ی عذاب می‌دهد و می‌فرماید:

﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾. (نور / ۶۳)

«پس بترسند کسانی که از امر او سرپیچی می کنند، که فتنهای دچار آنان شود یا عذابی دردناک بر آنان وارد شود».

یعنی فتنه هایی مانند کفر، نفاق یا بدعت قلب آنان را می پوشاند. یا به عذابی دردناک در دنیا مانند: قتل اجرای حد، زندانی یا سایر مجازات های زودرس مبتلا می

شوند. و خداوند اطاعت و پیروی از او را سبب محبت و دوستی خدا نسبت به بنده و بخشش گناهان او قرار داده و می فرماید:

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ﴾ (آل عمران / ۳۱).

«بگو اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید، در این صورت خداوند نیز شما را دوست می دارد و گناهان شما را می بخشد».

و اطاعت از او را هدایت و سرپیچی از او را گمراهی قرار داده و می فرماید:

﴿وَإِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا﴾. (نور / ۵۴)

«و اگر از او [پیامبر] اطاعت کنید هدایت می یابید».

و

﴿فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدىً مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾. (قصص / ۵۰)

«پس اگر دعوت تو را اجابت نکردند، بدان که آنان از هوی و هوس خویش پیروی می کنند، و چه کسی گمراه‌تر از کسی است که از هوی و هوس خود پیروی کند، بدون اینکه از طرف الله هدایتی داشته باشد، به تحقیق که الله، ظالمان را هدایت نمی کند».

و خداوند سبحان فرموده که پیامبر الگویی نیکو برای امت خود است:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيراً﴾. (احزاب / ۲۱)

«به تحقیق رسول الله برای شما بهترین الگو است، برای کسی که امید به خدا و روز آخرت داشته باشد و به کثرت خدا را یاد کند».

ابن کثیر (رحمه الله) می گوید: این آیهٔ کریمه اصلی بزرگ در اقتداء به اقوال و افعال و احوال رسول الله –صلی الله علیه وسلم– است. به همین دلیل خداوند تبارک و تعالی روز احزاب به مردم دستور داد که در صبر و سفارش به آن، تنظیم قوا، مبارزه و

امید به دفع خطرات از طرف پروردگار همیشه تا روز قیامت به پیامبر –صلی الله علیه وسلم– اقدا کنند.

خداوند در چهل جای قرآن امر به اطاعت و پیروی از رسول الله را تکرار کرده است. بشر به شناخت و پیروی از آنچه پیامبر آورده از آب و غذا بیشتر نیازمند است. چون اگر آب و غذا در سترس نباشد فقط مرگ در انتظار ماست، ولی اگر از پیامبر پیروی نکنیم عذاب و بدبختی دائمی در انتظار ماست. رسول الله –صلی الله علیه وسلم– دستور داده که در انجام عبادات به او اقتدا کنند و باید عبادات به همان صورت انجام شود که خود انجام داده است. پیامبر –صلی الله علیه وسلم– می فرماید: «**صلوا کما رأیتموني أصلي**»[1]. «همانطوری که می بینید من نماز می خوانم نماز بخوانید». و می فرماید : «**خذوا عني مناسككم**»[2]. «مناسک حج تان را از من یاد بگیرید». و می فرماید : «**من عمل عملا لیس علیه أمرنا فهو رد**»[3]. «هر کس عملی انجام دهد که از دستورات [دین] ما نباشد، مردود است». و «**من رغب عن سنتی فلیس مني**»[4]. «هر کس از سنت من روی گرداند، از [امت] من نیست». و دیگر نصوصی که به پیروی از او و نهی از مخالفت با دستوراتش دلالت دارد.

❁ ❁ ❁

۱- بخاری.

۲- مسلم.

۳- بخاری و مسلم.

۴- بخاری و مسلم.

مشروعیت درود و سلام بر پیامبر –صلی الله علیه وسلم–

درود و سلام فرستادن بر پیامبر –صلی الله علیه وسلم– از حقوقی است که خداوند بر امتش مشروع قرار داده است. خداوند متعال می فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيماً﴾. (احزاب / ۵۶)

«به تحقیق خدا و ملائکهٔ او بر پیامبر درود و سلام می فرستند، ای کسانی که ایمان آورده اید! بر او درود و سلام بفرستید به سلام اسلام».

دربارهٔ معنی این آیه آمده که: «درود خداوند بر پیامبر ثنا و مدح او نزد ملائکه است [صلاه] درود ملائکه دعا، و درود آدمیان استغفار»[1]. خداوندسبحان در این آیه از منزلت بنده و پیامبرش در ملأ اعلی خبر می دهد که او نزد ملائکهٔ مقربین مدح و ثنا می شود و ملائکه نیز بر او درود می فرستند. لذا خداوند به اهل دنیا امر فرموده که به او درود و سلام بفرستند تا درود و سلام بر او در دو عالم علوی و سفلی با هم جمع و درود و سلامی چند برابر بر او فرستاده شود.

و «سلموا تسلیما» یعنی سلام و تحیتی به سلام و تحیت اسلام بر او بفرستید. لذا هر گاه کسی خواست بر پیامبر –صلی الله علیه وسلم– درود بفرستد، باید درود و سلام را با هم بفرستد و تنها به –صلی الله علیه وسلم– یا –علیه السلام– اکتفا نکند، چون خدا به هر دوی آنها، با هم امر فرموده است.

درود بر پیامبر –صلی الله علیه وسلم– در جاهایی که بر آن تاکید شده مشروع است، که این درود گاهی واجب و گاهی سنت موکده است.

ابن القیم (رحمه الله) در کتاب «جلاء الأفهام» چهل و یک جا را برای درود و سلام فرستادن ذکر کرده که مهمترین و مؤکدترین آنها در نماز، آخر تشهد است، و این را در

۱- بخاری از ابی العالیه.

ابتدای این چهل و یک مورد ذکر کرده است. مسلمانان بر مشروعیت صلوات بر پیامبر اتفاق نظر دارند، اما در وجوب آن در نماز، اختلاف دارند[۱].

سپس ابن القیم بعضی دیگر از موارد درود را ذکر کرده که عبارتند از: اواخر قنوت، خطبه های جمعه، عید فطر و قربان، طلب باران، بعد از جواب دادن اذان، هنگام دعا، هنگام داخل و خارج شدن از مسجد، هنگام ذکر نام او -صلی الله علیه وسلم- و غیره ... بعد از آن ابن القیم (رحمه الله) ثمرات حاصل از درود بر پیامبر -صلی الله علیه وسلم- را در چهل مورد ذکر کرده است.[۲]

بعضی از این ثمرات عبارتند از: تمسک به امر خداوند سبحان، اگر درود فرستنده یک درود بفرستد خداوند بر او ده درود می فرستد، اگر دعاکننده قبل از دعا درود بفرستد، امید می رود دعایش اجابت شود، اگر کس بعد از درود از خداوند بخواهد که وسیله را نصیب پیامبر -صلی الله علیه وسلم- کند، سبب می شود که در قیامت مورد شفاعت پیامبر -صلی الله علیه وسلم-، درود و سلام بفرستد پیامبر نیز بر او درود و سلام می فرستد، لذا صورت و سلام خدا بر این پیامبر بزرگوار باد.

❋ ❋ ❋

۱- جلاء الأفهام (۲۲۲-۲۲۳).

۲- جلاء الأفهام (۳۰۲).

فضایل اهل بیت و رعایت حقوق آنان بدون افراط و تفریط

اهل بیت کسانی از خاندان پیامبر –صلی الله علیه وسلم- هستند که صدقه بر آنان حرام است و عبارتند از: خاندان علی، جعفر، عقیل، عباس، بنو حارث بن عبدالمطلب، ازواج پیامبر –صلی الله علیه وسلم- و دختران رسول الله خداوند می فرماید:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾. (احزاب / ٣٣)

«به تحقیق خداوند می خواهد که پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و شما را آن طور که می سزاوارید، پاک نماید».

امام ابن کثیر (رحمه الله) می گوید: «آنچه بدون شک با تدبر در قرآن فهمیده می شود این است که این آیه زنان پیامبر –صلی الله علیه وسلم- را در بر می گیرد خداوند می فرماید:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾. (احزاب / ٣٣)

چون سیاق کلام خدا خطاب به آنان است و بعد از این آیه می فرماید:

﴿وَاذْكُرْنَ مَا يُتْلَى فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ﴾. (احزاب / ٣٤)

«ای زنان پیامبر! آیات خدا و سخنان حکمت آمیز [پیامبر] را که در منازل شما خوانده می شود، یاد کنید یعنی به آنچه خدای تبارک وتعالی [از کتاب و سنت بر پیامبرش] در خانه هایتان نازل فرموده، عمل کنید».

قتاده و دسته ای از علماء می گویند: «نعمتی را یاد کنید که خداوند شما [زنان پیامبر] را بر سایر مردم برتری داده است، و وحی فقط در خانه های شما [زنان پیامبر] نازل می شود، عائشهٔ صدیقه دختر ابوبکر صدیق (رض) از همه به این نعمت شایسته‌تر

است و رحمت فراگیر از همه بیشتر به او اختصاص دارد، چون فقط در بستر عائشه بر پیامبر –صلی الله علیه وسلم– وحی نازل شده است».

بعضی از علما در این باره گفته اند: «چون در میان زنان پیامبر عائشه تنها زن باکره‌ای بود که پیامبر با او ازدواج کرد، و هیچ فردی غیر از پیامبر –صلی الله علیه وسلم– با او همبستر نشده [یعنی عائشه غیر از پیامبر با کسی دیگر ازدواج نکرده بود] لذا خداوند مناسب دانست که این ویژگی مختص عائشه (رضی الله عنها) باشد و در این مرتبه و مقام بلند، منحصر بماند. بنابراین وقتی زنان پیامبر –صلی الله علیه وسلم– از اهل بیتش باشند خویشاوندانش به این نام شایسته و سزاوارترند»[۱].

اهل سنت و جماعت، اهل بیت پیامبر –صلی الله علیه وسلم– را دوست دارند و به وصیت پیامبر –صلی الله علیه وسلم– که در غدیر خم [نام مکانی است] فرمود، عمل می کنند، پیامبر –صلی الله علیه وسلم– فرمود : «**أذكركم الله في أهل بيتي**». «دربارهٔ اهل بیتم خدا را به یاد داشته باشید». لذا اهل سنت آنان را دوست می دارند و به آنان احترام می گذارند، چون محبت پیامبر –صلی الله علیه وسلم– و احترام به او ایجاب می کند که این عقیده را دربارهٔ آنها داشته باشیم. و این محبت به کسانی از اهل بیت اختصاص دارد که پیرو سنت رسول الله و بر دین اسلام پایدار باشند. همانطور که سلف صالح شان عباس، علی و پسرانشان بر این دین پایدار بودند، اما کسی که با سنت مخالفت کند و بر دین اسلام پایبند نباشد، اگر از اهل بیت هم باشد، نباید محبتش را در دل داشته باشیم. لذا موضع اهل سنت و جماعت در خصوص اهل بیت میانه و منصفانه است که دینداران و ثابت قدمان اهل بیت را دوست می دارند و از کسانی که با اهل سنت مخالفت می کنند و از دین منحرف شده اند، اگر از اهل بیت هم باشند، اعلان بیزاری می کنند، چون صرف اهل بیت بودن و خویشاوندی پیامبر –صلی الله علیه

۱- تفسیر ابن کثیر.

وسلم- هیچ سودی به آنان نمی رساند، مگر اینکه بر راه راست و دین خدا پایبند باشند. از ابو هریره-رضی الله عنه- روایت است «وقتی آیهٔ

﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾. (شعراء / ۲۱۴)

بر پیامبر -صلی الله علیه وسلم- نازل شد، برخواست و گفت: «**يا معشر قريش — او كلمة نحوها — اشتروا أنفسكم لا أغنى عنكم من الله شيئاً، يا عباس بن عبد المطلب لا أغني عنک من الله شيئاً ، يا صفية عمة رسول الله لا أغني عنک من الله شيئاً، ويا فاطمة بنت محمد سليني من مالي ما شئت لا أغني عنک من الله شيئاً**»[۱]. «ای جماعت قریش! — یا کلمه‌ای شبیه آن — خودتان را بخرید و نجات دهید که من نمی توانم در قیامت هیچ نفعی به شما برسانم، ای عباس پسر عبدالمطلب! نمی توانم هیچ نفعی به تو برسانم. ای فاطمه دختر محمد! از مالم هر چی می خواهی در اختیارت قرار می دهم، اما نمی توانم در قیامت نفعی به تو برسانم».

و در روایتی دیگر آمده : «**من بطأ به عمله لم يسرع به نسبه**»[۲]. «هر کس عملش او را عقب اندازد، نسبش او را جلو نخواهد انداخت».

اهل سنت و جماعت از کسانی که در محبت بعضی از اهل بیت غلو و زیاده‌روی می کنند و بر این باورند که معصومند، و نیز از نواصب که با اهل بیت واقعی دشمنی دارند و آنان را مورد طعن و سرزنش قرار می دهند، و از مبتدعین و خرافه پرستانی که به اهل بیت توسل می کنند و آنان را معبودانی غیر از خدا می دانند، تبری جسته و اعلان بیزاری می کنند.

اهل سنت دربارهٔ اهل بیت و دیگران روشی میانه و راهی صحیح انتخاب کرده اند، راهی که از افراط و تفریط، ظلم و زیاده‌روی عاری است. اهل بیت واقعی نیز غلو و زیاده‌روی دربارهٔ خود را ناپسند دانسته و از کسانی که در حق آنان مبالغه می کنند، خود را بری می دانند، علی ابن ابی طالب-رضی الله عنه- کسانی را که در حق او غلو

۱- بخاری.

۲- مسلم.

و زیاده روی کردند، با آتش سوزاند. ابن عباس–رضی الله عنهما– کار علی را دربارۀ کشتن آنان تایید کرد، اما معتقد بود که کشتن با شمشیر، از سوزاندن بهتر است. علی –رضی الله عنه– خواست عبدالله ابن سبأ سر دستۀ غالیان و مبالغه‌کنندگان را نزد او بیاورند تا او را بکشد. اما او با مخفی‌کردن خود از دست آنان فرار کرد.

❋ ❋ ❋

فضایل اصحاب رسول الله -صلی الله علیه وسلم- و دیدگاه اهل سنت درباره‌ی آنها و حوادثی که بین آنها اتفاق افتاد

منظور از صحابه چیست و باید چه اعتقادی در مورد آنها داشته باشیم؟

صحابه، جمع صحابی است و به کسی گفته می شود که «در حالت ایمان داری پیامبر را دیده و با ایمان وفات کرده باشد».

واجب است معتقد باشیم که صحابه بهترین امت بوده چون در بهترین قرون زندگی کرده اند، و کسانی بودند که خداوند آنان را به همراهی و همنشینی پیامبر برگزید، به همراه او جهاد کردند، شریعت را از او آموختند و به نسل های بعدی رساندند، خداوند متعال در قرآن آنان را مدح و ستایش کرده و می فرماید:

﴿وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾. **(توبه / ۱۰۰)**

«و سابقین اولین از مهاجرین و انصار و کسانی که به بهترین شیوه از آنان پیروی کردند، خداوند از آنها راضی است و آنان هم از خدا راضی، و هم برای آنان باغ هایی که زیرشان نهرها جاری است، آماده کرده و تا ابد در آن می مانند و آن رستگاری بزرگ است».

و می فرماید:

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعاً سُجَّداً يَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَاناً سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْراً عَظِيماً﴾. **(فتح / ۲۹)**

«محمد –صلی الله علیه وسلم– پیامبر خدا است و کسانی که با او هستند در برابر کافران شدید و با هم شفقت و عطوفت دارند، آنان را می بینی که همواره در حال رکوع و سجودند. همیشه به دنبال فضل خدا و رضای او هستند، نشانهٔ آنان اثر سجده هایی است که بر پیشانی شان قرار دارد. این مثال آنان در تورات است، و مثال شان در انجیل مانند گیاهی روییده که شاخه کرده باشد و شاخه‌ها ساقهٔ اصلی را محکم کرده و روی ساقه استوار و پابرجا شده باشد بطوریکه کشاورزان از آن تعحب کنند تا با آن کافران را عصبانی کند، خداوند به آنانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده اند وعدهٔ مغفرت و پاداش بزرگی داده است».

و می فرماید:

﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَاناً وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ * وَالَّذِينَ تَبَوَّأُوا الدَّارَ وَالْأِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾. (**حشر / ۸–۹**)

«[این دارایی] برای فقرای مهاجرین است کسانی که از خانه و کاشانهٔ خود رانده شده اند و بدنبال خشنودی و فضل الله هستند و خدا و رسول او را یاری می دهند، این گروه صادقان هستند. و کسانی که قبل از آمدن مهاجرین در خانه های خود بودند و ایمان آوردند، و کسانی را که به سوی آنها هجرت کرده اند دوست می دارند و از آنچه که به مهاجرین داده می شود هیچ [حسادتی] به دل راه نمی دهند و آنان را بر خودشان ترجیح می دهند، هر چند خود شان به آن نیاز داشته باشند، و کسانی که از بخل و آزمندی نجات یافته اند، رستگارانند».

خداوند سبحان در این آیات مهاجرین و انصار را ستوده و آنان را به سبقت گیرندگان به سوی خیرات توصیف کرده و خبر داده که از آنان راضی است و بهشت را برای آنان آماده کرده است، و آنان را به رحم و شفقت در میان خود و شدت با کافران و کثرت رکوع، سجود و اصلاح قلب وصف کرده است، با چهره هایشان که ایمان و طاعت آن را نورانی کرده، شناخته می شوند، و خداوند آنان را برای دوستی و همراهی با پیامبرش انتخاب کرده تا به وسیلۀ آنان کینه و بغض را در دل دشمنان کافرشان قرار دهد، همچنین مهاجرین را به ترک وطن و مال به خاطر خدا و یاری دین او و طلب فضل و رضوان او وصف کرده است. آنان تمام این اعمال را صادقانه و خالصانه انجام می دادند. و انصار را به این صفات وصف نموده که صاحب خانۀ هجرت و یاری دهندهٔی مهاجران و دارای ایمان صادق اند. مهاجرین را بر خود ترجیح داده و آنان را در حقوق با خود مساوی قرار دادند. و بخیل و تنگدست نبودند و با داشتن چنین صفاتی به رستگاری رسیدند. اینها برخی از فضایل عموم اصحاب است، و اما فضایل ویژه‌ای نیز هست که برخی از اصحاب –رضی الله عنهم- را بر برخی بخاطر پیشی گرفتن در مسلمان شدن، جهاد و هجرتشان، برتری می دهد.

خلفای چهارگانه: ابوبکر، عمر، عثمان و علی بر همه‌ی اصحاب برتری دارند، سپس سایر ده نفری که مژدۀ بهشت به آنان داده شده [عشرۀ مبشره] که عبارتند از: طلحه، زبیر، عبدالرحمن بن عوف، ابوعبیده بن جراح، سعد بن ابی وقاص، و سعید بن زید. و مهاجرین بر انصار برتری دارند، و اهل بدر و بیعت رضوان فضیلت خاصی دارند و کسانی که قبل از فتح مکه مسلمان شده و در جنگ‌ها شرکت داشته اند بر کسانی که بعد از فتح مکه مسلمان شده اند برتری دارند.

۲- عقیده‌ی اهل سنت و جماعت در خصوص جنگ‌ها و درگیری‌هایی که در بین اصحاب اتفاق افتاد:

سبب فتنه: یهودیان برای اسلام و مسلمانان توطئه چیدند، لذا شخص مکار و خبیثی را که با دروغ و حیله، تظاهر به اسلام کرد، برای این هدف به کار گرفتند. این شخص

عبدالله بن سبأ، از یهودیان یمن بود که با حقد و کینه بر علیه عثمان بن عفان-رضی الله عنه- سومین خلیفه از خلفای راشدین سمپاشی کرد، و بر ضد او اتهاماتی را در بین مردم شایع نمود و افرادی کوتاه نظر و ضعیف الایمان و فتنه انگیز فریب او را خورده و گرد او جمع شدند و با توطئه‌ی خود خلیفه‌ی راشد عثمان-رضی الله عنه- را مظلومانه به شهادت رساندند، به دنبال قتل عثمان-رضی الله عنه- اختلاف بین مسلمین بوجود آمد به این ترتیب فتنه به تحریک یک نفر یهودی و پیروانش شعله‌ور شد و جنگ بین اصحاب که ناشی از اجتهاد آنان بود، اتفاق افتاد.

ابن ابی العز حنفی شارح عقیدۀ طحاویه می گوید:

«اصل رفض را منافقی زندیق بوجود آورد، علما گفته اند : هدف او از بین بردن اسلام و عیب‌جویی از پیامبر -صلی الله علیه وسلم- بود. عبدالله بن سبأ با تظاهر به اسلام خواست اسلام را با مکر و حیلۀ خود به نابودی بکشاند. همان کاری که بولس در دین نصاری کرد. او به ظاهر عبادت و امر به معروف و نهی از منکر می کرد، تا اینکه با قتل عثمان نقشۀ خبیث خود را عملی کرد. پس از آن به کوفه رفت و دربارۀ علی و مقام او غلو و افراط کرد، او برای پیاده کردن نقشه هایش در ظاهر علی را یاری می کرد، این خبر به علی-رضی الله عنه- رسید، دستور داد که او را بکشند، اما او به قرقیس گریخت». داستان این یهودی در کتاب های تاریخ معروف است.

شیخ الاسلام (رحمه الله) می گوید: «همین که عثمان-رضی الله عنه- کشته شد، دلها پراکنده و مشکلات بزرگتر شدند، انسان های شروری وارد جامعه شدند، بزرگان و نیکوکاران ضعیف و عاجز شدند، آنانی که توانایی فتنه نداشتند دست به فتنه انگیزی زدند، و کسانی که دوستدار خیر و صلاح بودند توانایی انجام آن را پیدا نکردند.

بالاخره مردم با امیر المؤمنین علی بن ابی‌طالب -رضی الله عنه- بیعت کردند، او در آن هنگام لایق‌ترین مردم به خلافت و از همه برتر بود، اما قلوب متفرق شده و آتش فتنه شعله‌ور شد. در نتیجه وحدت کلمه از بین رفته و نظم جامعه‌ی اسلامی از هم پاشید، خلیفه و بزرگان امت نتوانستند خیر و صلاحی را که در نظر داشتند، در جامعه

برقرار کنند، گروه‌هایی از جامعه دچار تفرقه و فتنه شدند، و بالاخره آنچه که نباید روی دهد....! روی داد»[۱].

در ادامه شیخ با معذور دانستن اصحابی که در جنگ علی و معاویه (رضی الله عنهما) شرکت کردند می گوید:

«معاویه خلافت را ترک نکرد و زمانی که با علی جنگید، با او بیعت نکرده بود، جنگ او به خاطر این نبود که او خودش را خلیفه و یا مستحق خلافت می دانست، چون بر این واقعیت اقرار داشت، و هر کسی از معاویه سوال می کرد به این واقعیت اعتراف می کرد. معاویه و یارانش نمی خواستند با علی و یارانش بجنگند و بر او غالب شوند، بلکه علی –رضی الله عنه– واجب می دانست که معاویه و یارانش از او اطاعت و با او بیعت کنند؛ چون داشتن بیشتر از یک خلیفه برای مسلمانان ممکن نبود. این در حالی بود که آنان از اطاعت او دست کشیده و از این واجب سرپیچی کرده و مسلح و قدرتمند بودند، لذا لازم دانست که با آنان بجنگد تا این واجب را ادا کنند و با اطاعت از خلیفه با دیگر مسلمانان متحد شوند. معاویه و کسانی که با او بودند می گفتند : اطاعت خلیفه بر ما واجب نیست و نباید بخاطر اطاعت نکردن از خلیفه کشته شویم و اگر کشته شویم مظلوم هستیم، می گفتند: عثمان به اتفاق مسلمین مظلوم کشته شد، و قاتلان او در لشکر علی هستند، بلکه اکثریت آن را تشکیل می دهند، و دارای قدرت و سلاح هستند، لذا اگر ما را مجبور به بیعت کنند به ما ظلم و دشمنی کرده اند و علی توانایی تحویل دادن آنان را ندارد، همان طور که توانایی نداشت آنان را از عثمان دور کند. لذا بر ما واجب است که با خلیفه‌ای بیعت کنیم که با ما به عدالت و انصاف رفتار کند.

۱- مجموع الفتاوی (۲۵/۳۰۴-۳۰۵).

عقیدۀ اهل سنت و جماعت دربارۀ اختلافاتی که بین اصحاب روی داده و در جریان آن جنگ هایی بین صحابه برپا شده، در دو مورد خلاصه می‌شود:

۱- اهل سنت از قضاوت و داوری در اختلافاتی که در بین صحابه بوجود آمده خودداری و از جر و بحث در این باره پرهیز می کنند، چون سکوت در خصوص این اتفاقات بهترین راه سالم ماندن است. و می گویند:

﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالأَيمَانِ وَلا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلاً لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾. (حشر / ۱۰)

«پروردگارا! ما و برادرانمان را که در ایمان آوردن از ما سبقت گرفتند بیامرز، و در دل های ما کینۀ کسانی را که ایمان آورده اند قرار مده، پروردگارا! تویی که رؤوف و مهربانی».

۲- پاسخ به آثاری که دربارۀ گناهان آنان نقل شده و این به چند دلیل است:

أ – در میان این آثار دروغ هایی است که دشمنان به آنان نسبت داده اند تا شخصیت آنان را لکه دار کنند.

ب – در برخی از این آثار جملاتی زیاد و کم شده و با وارد کردن دروغ، ظاهر صحیح روایات از بین رفته است و این آثار تحریف شده به علت کم اهمیت بودن مورد توجه قرار نمی گیرند.

ج – آنچه از این آثار به اثبات رسیده است – که البته کم هستند – اصحاب در آن موارد معذورند چون با توجه به مجتهد بودنشان، یا به حق رسیده اند یا نرسیده و به خطا رفته اند. آن هم از موارد اجتهادی است که اگر اجتهاد مجتهد حق باشد دو اجر دارد و اگر خطا شود یک اجر دارد، و خطایشان نیز بخشوده شده است. چون پیامبر – صلی الله علیه وسلم– فرموده: «**اذا اجتهد الحاكم فأصاب فله أجران، وإن اجتهد فأخطأ**

فله أجر واحد»[1]. «هر گاه حاکم اجتهاد کرد و اجتهادش موافق با حق باشد دو اجر دارد، و هر گاه اجتهاد کرد و به خطا رفت یک پاداش دارد».

د — آنان بشر بوده اند و بشر از خطا مصون نیست و از گناه نیز معصوم نبوده اند، اما در مقابل، گناهی که ممکن است از آنان سر زده باشد، مکفرات زیادی داشته اند که بوسیله‌ی آن گناهانشان از بین می رود، بعضی از مکفرات عبارتند از :

(١) گناهکار از گناهش توبه کرده باشد و توبه، گناهان را — هر گناهی که باشد — از بین می برد. ادله‌ی زیادی در این باره آمد است.

(٢) اصحاب –رضی الله عنهم–، سوابق و فضایلی دارند که موجب مغفرت گناهانشان — در صورت ارتکاب گناه — می شود:

﴿إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ﴾. (هود / ١١۴)

«به تحقیق نیکی‌ها گناهان را از بین می برند».

(٣) حسنات و کارهای خوب اصحاب چند برابر می شود و هیچ کس در فضل و برتری با آنان برابر نیست. و از فرمودهٔ پیامبر –صلی الله علیه وسلم– ثابت است که آنان بهترین مردمند و ارزش هر مشت صدقه‌ی آنان برابر است با اندازه کوه احد طلایی که دیگران می دهند بلکه بیش از آن[2] (رضی الله عنهم).

شیخ الاسلام ابن تیمیه (رحمه الله) می گوید: «اهل سنت و جماعت و امامان دین معتقد به عصمت هیچ کدام از صحابه و اهل بیت پیامبر و سابقین و غیره نیستند، بلکه وقوع گناه از همه امکان پذیر است، خداوند بلند مرتبه با توبه گناهان آنان را بخشیده و درجات آنان زیاد می کند، و با حسنات و سایر اسبابی که محو کنندهٔ سیئات است آنان را مورد عفو خود قرار می دهد. خداوند می فرماید:

١– بخاری و مسلم از عمرو بن عاص –رضی الله عنه–.

٢– متفق علیه.

﴿وَالَّذِي جَاء بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُوْلَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ * لَهُم مَّا يَشَاءُونَ عِندَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ جَزَاء الْمُحْسِنِينَ * لِيُكَفِّرَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا وَيَجْزِيَهُمْ أَجْرَهُم بِأَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾. (زمر / ۳۳-۳۵)

«و کسی که صدق [قرآن] را آورد و آن را تصدیق کرد آنان پرهیزگارانند، برایشان هست آنچه بخواهند نزد پروردگارشان، این پاداش نیکوکاران است، تا اینکه خداوند اعمال بد آنان را بپوشاند و پاداش آنان را بهتر از کاری که انجام می دهند بدهد».

و می فرماید:

﴿إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَى وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحاً تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ * أُوْلَئِكَ الَّذِينَ نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَنَتَجاوَزُ عَن سَيِّئَاتِهِمْ فِي أَصْحَابِ الْجَنَّةِ وَعْدَ الصِّدْقِ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ﴾. (احقاف / ۱۵-۱۶)

«تا به سن جوانی و چهل سالگی می رسد، می گوید: پروردگارا! مرا یاد بده که شکر نعمتی را بکنم که تو به من و والدینم دادی. و عمل صالحی انجام دهم که مورد رضایت تو باشد، و فرزندان و نسلم را اصلاح کن، من به سوی تو برگشتم و من از مسلمانان هستم، آنان کسانی هستند که کارهای نیکویشان را از آنان قبول می کنیم و از گناهان آنان می گذریم و آنان از بهشتیانند»[۱].

دشمنان خدا از اتفاقاتی که بین صحابه در هنگام فتنه، مانند اختلاف و جنگ روی داده برای صدمه زدن و از بین بردن کرامت آنان استفاده کرده اند، متاسفانه برخی از نویسندگان معاصر آنها را در این نقشهٔ خبیث تایید کرده و بدون شناخت، برخی را

۱- مجموع (۶۹/۱۵).

مدح و گروهی را ملامت کرده و خود را بین اصحاب رسول الله –صلی الله علیه وسلم– داور قرار داده اند، و بدون دلیل بعضی را بر حق و بعضی را خطاکار دانسته اند. بلکه فراتر از این، از روی جهالت و پیروی از هوی آنچه را که مغرضین و کینه توزان خاورشناس و پیروانشان دربارۀ اصحاب می گویند تکرار کرده و طبق آن حکم صادر می کنند تا بتوانند برخی از مسلمانان بی خبر را به شک و شبهه اندازند، این نویسندگان غافل از این هستند که مخالفان صحابه کسانی هستند که فرهنگ و تمدنشان بوسیله‌ی امت اسلامی و به خصوص صحابه و سلف صالح از بین رفته است، لذا آنان از این طریق می خواهند اسلام را زیر سوال ببرند و وحدت مسلمانان را از هم بپاشند و تخم کینه و بغض را در دل مسلمانان ساده نسب به سلف صالحشان بکارند، و از اقتدا به سلف و این آیه مردم را محروم کنند:

﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْأِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلاً لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾. (حشر / ۱۰)

«آنانی که پس از اینها می آیند می گویند: پروردگارا! ما را و آن برادرانمان را که در ایمان آوردن از ما پیشی گرفتند، بیامرز. و در دل های ما هیچ کینه ای از کسانی که ایمان آورده اند، قرار مده، پروردگارا! تویی که رؤوف و مهربانی».

❋ ❋ ❋

دشنام و ناسزاگویی صحابه و ائمه حرام است

۱- نهی از دشنام و ناسزاگویی صحابه:

از اصول اهل سنت و جماعت این است که قلب و زبانشان نسبت به اصحاب رسول الله -صلی الله علیه وسلم- سالم باشد، خداوند اهل سنت را به این صفت توصیف کرده و می فرماید:

﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْأِيمَانِ وَلا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلاً لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾. (الحشر: ۱۰)

«و کسانی که بعد از آنان [مهاجرین و انصار] آمدند می گویند: پروردگارا! گناهان ما و برادران ما را ببخش، کسانی که با ایمان شان از ما پیشی گرفتند، و در قلب های ما نسبت به کسانی که ایمان آوردند کینه قرار مده، پروردگارا! تو رؤوف و رحیمی».

اهل سنت به دستورات رسول الله -صلی الله علیه وسلم- جامه‌ی عمل پوشانده و سفارشات او را دربارهٔ اصحابشان رعایت می کنند. یکی از آن سفارشات حدیث زیر است که فرمودند: «**لا تسبوا أصحابي فوالذی نفسی بیده لو انفق احدکم مثل جبل احد ذهباً ما بلغ مد احدهم و لا نصیفه**»[1]. «اصحابم را دشنام ندهید! قسم به ذاتی که جانم در دست اوست اگر هر یک از شما به اندازهٔ کوه احد، طلا صدقه بدهد، به اندازهٔ یک یا نصف مشت صدقه‌ی آنان نمی رسد».

اهل سنت از خوارج و کسانی که اصحاب رسول الله را دشنام داده و بغض آنان را در دل دارند، و فضایل‌شان را انکار می کنند و اکثرشان را کافر می دانند بری و بیزارند.

۱- متفق علیه.

اهل سنت معتقدند که اصحاب رسول الله –صلی الله علیه وسلم– بهترین امت می باشند، و فضایلی را که در قرآن یا سنت صحیح برای صحابه ذکر شده، باور دارند. همانطور که پیامبر –صلی الله علیه وسلم– می فرماید: «**خیرکم قرني**»[۱]. «بهترین شما [مسلمانان] کسانی هستند که در قرن من زندگی می کنند».

وقتی پیامبر –صلی الله علیه وسلم– افتراق امت به هفتاد و سه فرقه را ذکر کرد و فرمود همه در آتش هستند، مگر یک گروه، اصحاب دربارۀ آن گروه سوال کردند، فرمود: «**هم من کان علی مثل ما أنا الیوم وأصحابي**»[۲]. «آنان کسانی هستند که بر روشی که من و اصحابم امروز هستیم باشند».

ابو زرعه که بزرگترین استاد امام مسلم است، می گوید: «هر که را دیدی که از صحابه‌ای عیب جویی می کند بدان که زندیق است، زیرا قرآن، رسول و آنچه که رسول آورده حق است و اصحاب بودند که اینها را به ما رساندند، لذا هر کس از شأن آنان بکاهد هدفش باطل کردن قرآن و سنت است، چنین فردی به کسر شأن سزاوارتر و شایسته‌تر است که حکم زندیق و گمراه بودن به او داده شود».

علامه ابن حمدان در «**نهایة المبتدئین**» می گوید: «هر کس به یکی از اصحاب دشنام دهد و معتقد باشد که این دشنام دادن، حلال است، کافر است، و اگر آن را حلال نداند فاسق است»، و نظریه‌ی دیگر او این است که می گوید: «به طور مطلق کافر است، و هر کس آنان را فاسق یا کافر بداند یا طعنه به دینشان بزند، کافر است»[۳].

۱- متفق علیه.

۲- امام احمد و سایر ائمه.

۳- شرح عقیده السفارینی (۳۸۸/۲-۳۸۹).

۲- پرهیز از دشنام و بد گفتن به ائمه‌ی راستین و علمای امت

پس از مقام و فضیلت صحابه، منزلت و مقام ائمه‌ی راستین و پیشوایان دینی از تابعین و پیروان آنان در قرون مفضله و کسانی که ادامه دهندگان راه آنان بوده اند جایگاه ویژه‌ای دارد خداوند متعال می فرماید:

﴿وَالسَّابِقُونَ الأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾. (توبه/ ۱۰۰)

«و سابقین اولین از مهاجرین و انصار و کسانی که به بهترین شیوه از آنان پیروی کردند، خدا از آنان راضی و آنان هم از خدا راضی هستند».

لذا عیب جویی و دشنام دادن آنها حرام است. چون آنان پیشوایان هدایت اند. خداوند می فرماید:

﴿وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَى وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيراً﴾. (نساء / ۱۱۵)

«و هر کس که با پیامبر پس از آنکه هدایت برای او روشن شده است مخالفت کند و از راه غیر مومنان پیروی کند او را به همان جهتی که دوست دارد، رهنمود می گردانیم و وارد جهنم می کنیم و جهنم چه بد جایگاهی است».

ابن ابی العز در شرح عقیدهٔ طحاویه می گوید: «همان طور که در قرآن آمده: بر هر مسلمان واجب است که بعد از محبت خدا و رسولش، محبت مومنین را در دل داشته باشد، بویژه آنانی که وارثان پیامبرانند، خداوند آنان را همانند ستارگانی قرار داده که در تاریکی های خشکی و دریا روشنگر راه هستند، مسلمانان بر هدایت و درایت آنان اتفاق نظر دارند، آنان جانشینان پیامبر در امت و احیاکنندگان سنت های متروکهٔ او هستند، بوسیله‌ی تلاش آنان قرآن پابرجا مانده، و آوازه‌ی آنان هم بوسیله قرآن ماندگار شده است، و بوسیله‌ی آنان سخن گفته و آنان هم به قرآن سخن گفته اند، همهٔ آنها قاطعانه بر وجوب پیروی از پیامبر -صلی الله علیه وسلم- اتفاق نظر داشته اند، با این

حال هم اگر یکی از آنان برخلاف حدیث صحیح فتوایی داده باشد، بر او لازم است که به محض ثابت شدن حق، قول خود را ترک و به حدیث صحیح عمل کند».

عذرهایی که باعث شده یکی از ائمه به حدیثی صحیح عمل نکرده، سه قسم است:

١- معتقد باشد که پیامبر –صلی الله علیه وسلم– آن را نگفته است.

٢- معتقد باشد که منظور پیامبر همان بوده که می گوید.

٣- معتقد باشد که آن حکم منسوخ شده است.

باید بدانیم که ائمه و علما بر ما برتری دارند و با پیشی گرفتن از ما تبلیغ دین و توضیح و حل مشکلاتی که معنای آن را نمی دانیم، بر ما منت نهاده اند. پس (رض)

﴿رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالأَيمَانِ وَلا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلاً لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾. (حشر / ١٠)

لذا ایراد گرفتن به علما به خاطر اشتباهات اجتهادی، راه و روش مبتدعان است و از نقشه هایی است که دشمنان اسلام برای ایجاد شک و شبهه به اسلام و دشمنی بین مسلمانان طراحی کرده اند تا خلف را از سلف جدا کنند، و بین جوانان و علما اختلاف بیاندازند، این وضعیتی است که ما هم اکنون به آن مبتلا هستیم، بنابراین به آن دسته از طلاب و دانشجویانی که مقام فقها و فقه اسلامی را سبک شمرده و از خواندن و بهره بردن حق دوری می کنند، لازم است که این موارد مهم را به یاد داشته باشد و برای فقه اسلامی ارزش شایسته‌ای قایل شوند، و به علمایشان احترام بگذارند و فریب تبلیغات گمراه‌کننده و مغرضانه را نخورند. و بدانند که توفیق دهنده فقط خدای متعال است.

❋ ❋ ❋

فصل چهارم
«بدعت ها»

بخش اول : تعریف بدعت، انواع و احکام آن.

بخش دوم : پدید آمدن بدعت در زندگی مسلمانان و اسباب آن.

بخش سوم : موضع امت اسلامی دربارۀ متبدعین و منهج اهل سنت و جماعت در رد عقاید آنان.

بخش چهارم : نمونه هایی از بدعت‌های عصر حاضر که عبارتند از:

۱- جشن گرفتن به مناسبت تولد پیامبر -صلی الله علیه وسلم-.

۲- تبرک جستن به اماکن زیارتی، نشانه ها و اشخاص زنده و مرده.

۳- بدعت در مسائل عبادی و تقرب به خدا.

تعریف بدعت، انواع و احکام آن

۱- تعریف بدعت در لغت: از «بدع» گرفته شده که بوجود آوردنی است که قبلاً سابقه نداشته است. خداوند می فرماید:

﴿بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ﴾. (**بقره / ۱۱۷**)

«به وجود آورندۀ آسمان‌ها و زمین است».

و می فرماید:

﴿قُلْ مَا كُنْتُ بِدْعاً مِنَ الرُّسُلِ﴾. (**احقاف / ۹**)

«بگو: من اولین کسی نیستم که رسالت را از طرف پروردگارم به بندگان ابلاغ می کنم».

بلکه پیامبران زیادی پیش از مقام رسالت را به عهده گرفته اند.

وقتی گفته می شود فلانی بدعتی بوجود آورده، یعنی: کاری انجام داده که قبلاً کسی آن را انجام نداده است.

بدعت دو نوع است:

۱-بدعت در مسایل دنیوی مانند: اختراعات جدید که این نوع بدعت مباح است، چون اصل در مسایل دنیوی، مباح بودن است.

۲-بدعت در دین که حرام است چون اصل در این نوع توقف است [بدون حکم شرعی عبادت کم و زیاد نمی شود]. پیامبر -صلی الله علیه وسلم- می فرماید: **«من احدث فی امرنا هذا ما لیس منه فهو رد»**[1]. «هر کسی در این امر ما [دین] چیزی وارد کند، که از آن نباشد، مردود است». و در روایتی دیگر می فرماید: **«من عمل عملا لیس علیه امرنا فهو رد»**[2]. «هر کس عملی را انجام دهد که طبق دستور ما نباشد، آن عمل مردود است».

۱- مسلم و بخاری.

۲- مسلم.

۲- انواع بدعت دینی

بدعت در دین دو نوع است:

۱- بدعت قولی اعتقادی مانند دیدگاه ها و اعتقادات جهمیه، معتزله، رافضه و سایر فرقه های گمراه.

۲- بدعت در عبادات، مانند عبادت الله به گونه‌ای که مشروع نباشد. که این خود پنج قسم است:

أ – عملی به نیت عبادت انجام شود، مثلاً عملی که هیچ اصل و اساسی در دین ندارد، به عنوان عبادت به دین افزوده شود. مانند بوجود آوردن نماز یا روزه‌ای غیر مشروع که در شرع، هیچ اصلی نداشته باشد، یا برپایی اعیادی غیر مشروع، مانند: جشن های تولد و ....

ب – بر عبادت مشروع افزوده شود، مانند اضافه کردن رکعتی پنجم به نماز ظهر یا عصر.

ج – حالت خاصی در نحوۀ انجام عبادت مشروعی، انجام شود. مانند انجام اذکار مشروع با صدای بلند و یا بصورت دسته جمعی و یا خود را به سختی انداختن در انجام عبادت بطوریکه از حد سنت رسول الله –صلی الله علیه وسلم- فراتر برود.

د – اختصاص دادن عبادتی مشروع در وقتی که شریعت آن را خاص به آن وقت نکرده است، مانند: اختصاص روز و شب نیمۀ شعبان به روزه و شب زنده‌داری که اصل روزه و شب زنده‌داری عملی مشروع است، اما تخصیص آن به وقتی مخصوص نیاز به دلیل دارد.

۳- حکم انواع بدعت های دینی

هر بدعتی در دین حرام و گمراهی است. پیامبر –صلی الله علیه وسلم- می فرماید: «**وإیاکم ومحدثات الامور فان کل محدثة بدعة وکل بدعة ضلالة**»[1]. «از امور نو پیدا –در

۱- ابو داود و ترمذی، ترمذی می‌گوید حدیث حسن صحیح.

دین- بپرهیزید، که هر نو پیدایی بدعت است و هر بدعتی گمراهی». و می فرماید: «**من احدث فی امرنا هذا ما لیس منه فهو رد**»[۱]. «هر کس در این امر ما [دین] چیز تازه ای وارد کند که از آن نباشد مردود است». و می فرماید: «**من عمل عملاً لیس علیه امرنا فهو رد**»[۲]. «هر کس عملی را که طبق دستور ما نباشد انجام دهد، آن عمل مردود است».

این سه حدیث دلالت بر این دارد که هر گونه نوآوری در دین بدعت و هر بدعتی گمراهی و مردود است. یعنی بدعت در عبادات و اعتقادات حرام است، اما تحریم آن بر حسب نوع بدعت متفاوت است. بعضی از بدعت ها کفر صریح است، مانند طواف قبور به قصد تقرب به صاحبان آنها و پیش‌کش کردن قربانی و نذرها به آنها و کمک خواستن و طلب فریادرسی از آنان، و یا دیدگاه‌ها و اعتقادات افراطی جهمیه و معتزله.

بعضی از بدعت‌ها مقدماتی برای شرک اند، مانند ساختن بارگاه و ساختمان بر قبور و نماز و دعا در کنار قبرها.

بعضی از بدعتها فسق اعتقادی است، مانند اقوال و اعتقادات خوارج، قدریه و مرجئه که مخالف با شریعتند، و بعضی دیگر معصیت است مانند ترک دنیا، در حال روزه زیر خورشید نشستن بخاطر ترک یا قطع شهوت جنسی [۳].

تذکر :

کسانی که بدعت را به دو نوع حسنه و سیئه تقسیم کرده اند، از حقیقت فاصله گرفته و با این گفتار پیامبر -صلی الله علیه وسلم- مخالفت کرده اند که فرموده اند: «**کل بدعة ضلالة**». «هر بدعتی گمراهی است». پیامبر -صلی الله علیه وسلم- تمام

۱- بخاری و مسلم.

۲- مسلم.

۳- شاطبی. الإعتصام (۳۷/۲).

بدعتها را گمراهی دانسته اما این افراد می گویند: هر بدعتی گمراهی نیست بلکه بعضی از بدعت‌ها حسنه هستند.

حافظ ابن رجب در «شرح اربعین» می گوید: فرمودهٔ پیامبر –صلی الله علیه وسلم– «**کل بدعة ضلالة**» از عبارت های جامعی است که هیچ استثنایی نمی پذیرد و این اصل بزرگی از اصول دین است و این همانند فرمودهٔ پیامبر –صلی الله علیه وسلم– است که فرموده اند: «**من احدث فی امرنا هذا ما لیس منه فهو رد**» بنابراین هر کس چیز نو پیدایی که در دین اساسی ندارد را به دین نسبت دهد، مردود است. فرقی ندارد که در مسایلی اعتقادی باشد یا اعمال و اقوال ظاهری و باطنی»[1].

اما کسانی که می گویند: بدعت حسنه وجود دارد، هیچ دلیلی ندارند بجز قول عمر –رضی الله عنه– در خصوص نماز تراویح که گفت: «**نعمت البدعة هذه**». «این بدعت خوبی است».

کسانی هستند که شبهه وارد کرده و می گویند: «نوآوری هایی انجام داده شده که سلف منکر آن نشده اند. مانند جمع آوری قرآن در یک کتاب، نوشتن حدیث و جمع‌آوری آن»، در جواب آنان باید گفت: «این اعمال در شریعت اصل و اساسی داشته و تازه بوجود نیامده اند».

و مقوله‌ی عمر –رضی الله عنه– که گفت: «**نعمت البدعة هذه**» منظور بدعت لغوی بوده نه شرعی. و اگر برای چیزی لفظ بدعت بکار رفته باشد که اصل و اساسی در دین دارد، باید دانست که مراد، بدعت لغوی است نه شرعی، چون بدعت شرعی بدعتی است که در شرع هیچ اصلی نداشته باشد. و جمع‌آوری قرآن در یک کتاب اصل و اساسی شرعی دارد، چون به امر رسول الله نوشته شد. اما در زمان او به شکل یک کتاب نبود که اصحاب –رضی الله عنهم– به منظور حفظ آن، آن را در یک کتاب جمع آوری کردند.

۱- جامع العلوم و الحکم.

پیامبر –صلی الله علیه وسلم– چند شبی با اصحابش نماز تراویح را به جماعت خواند، سپس آن را به این خاطر ترک کرد که بیم فرض بودن آن را بر امت داشت. سپس اصحاب –رضی الله عنهم– در زمان پیامبر –صلی الله علیه وسلم– و بعد از وفاتش آن نماز را دسته دسته و پراکنده می خواندند تا اینکه عمر بن خطاب –رضی الله عنه– دستور داد که همهٔ آنان پشت سر یک امام نماز بخوانند، همانطور که به امامت پیامبر –صلی الله علیه وسلم– می خواندند، لذا این بدعتی در دین نبود.

نوشتن حدیث هم اصلی شرعی دارد، و آن این که وقتی برخی از صحابه تقاضای نوشتن حدیث را از پیامبر کردند، پیامبر –صلی الله علیه وسلم– دستور داد تا برایشان نوشته شود. و صرفاً منع نوشتن حدیث بخاطر این بوده که بین احادیث و آیات قرآن، هنگام نوشتن التباس نشود. اما پس از وفات پامبر این مانع از بین رفت؛ چون قرآن قبل از وفاتش تکمیل شد و آن را حفظ کرده بودند، لذا مسلمانان بعد از آن احادیث را جمع آوری کردند، تا نابود نشود. پس خداوند به آنان از طرف اسلام و مسلمین، بهترین پاداش ها را بدهد. زیرا آنان کتاب پروردگار و سنت پیامبرشان را از نابودی حفظ کرده و دست دشمنان قرآن و سنت را از تحریف آن دو کوتاه کردند.

❋ ❋ ❋

ظهور بدعت در زندگی مسلمانان و علل آن

۱- پیدایش بدعت در زندگی مسلمانان از دو جهت قابل بررسی است

أ – از جهت وقت پیدایش بدعت:

شیخ الإسلام می‌گوید [۱]: «باید دانست که عموم بدعت‌ها در عبادات از اواخر عهد خلفای راشدین در امت بوجود آمد، همانطور که پیامبر –صلی الله علیه وسلم– خبر داده بود: «**من یعش منکم فسیری اختلافاً کثیراً فعلیکم بسنتي وسنة الخلفاء الراشدین المهدیین**»[۲]. «هر کس از شما زنده بماند، اختلافات زیادی را می بیند لذا بر شما لازم است که به سنت من و سنت خلفای راشدین هدایت شده تمسک جویید». و اولین بدعتی که به وجود آمد بدعت قدر [پیروان این بدعت را قدریه می گویند]، و إرجاء [پیروان این بدعت را مرجئه می گویند]، تشیع وخوارج [حروریه] بود. خوارج پس از کشته شدن عثمان –رضی الله عنه– و اختلاف بین مسلمانان پیدا شدند. سپس در اواخر عصر صحابه یعنی اواخر عصر ابن عمر، ابن عباس، جابر و امثال آنان، بدعت قدریه بوجود آمد. فرقه‌ی مرجئه اندکی بعد از قدریه بوجود آمدند. جهمیه در اواخر عصر تابعین یعنی بعد از مرگ عمر بن عبدالعزیز بوجود آمد، روایت است که عمر بن عبدالعزیز دربارهٔ آنان به مردم هشدار داده بود، جهم در خراسان در زمان خلافت هشام ابن عبدالملک ظاهر شد.

این بدعت ها در قرن دوم در حالی بوجود آمد که اصحاب در میان مردم بودند. آنان با پیروان این بدعت ها مبارزه کردند.

۱–مجموع الفتاوی (۳۵۴/۱۰).

۲–ابو داود و ترمذی – و ترمذی می گوید: حدیث. حسن صحیح.

سپس بدعت اعتزال [پیروان این بدعت را معتزله می گویند] بوجود آمد، فتنه و اختلاف آراء و گرایش به بدعت ها و هواهای نفسانی در میان مسلمانان رواج یافت، سپس بعد از انتهای قرون مفضله ساختن بارگاه و زیارتگاه بر قبور بوجود آمد و به همین ترتیب با گذشت زمان بدعت های بیشتری با اشکال مختلفی بوجود آمده و رواج یافت.

۲- از جهت مکان پیدایش بدعت:

بدعت ها در اماکن و شهرهای مختلفی پدید آمدند، شیخ الإسلام می گوید: «ممالک بزرگی که اصحاب رسول الله -صلی الله علیه وسلم- در آنها زندگی کرده و مراکز نشر علم و ایمان بوده اند پنج دسته اند. حرمین، دو عراق [عرب و عجم] و شام که همه مراکز ترویج قرآن، حدیث، فقه، عبادت و دیگر مسایل اسلامی بوده اند، تمام این ممالک غیر از مدینۀ منوره مکان ظهور بدعت های بزرگ بوده. تشیع و إرجاء در کوفه بوجود آمد سپس در سایر کشورها رواج یافت. معتزله در بصره بوجود آمد و سپس در سایر کشورها رواج یافت. نواصب [اهانت‌کنندگان به اهل بیت] و قدریه در شام به وجود آمد. جهمیه که بدترین انواع بدعت ها بود. در قسمتی از خراسان بوجود آمد.

بنابراین هرچه سرزمین‌های اسلامی از مدینه دورتر بودند بدعت های بیشتر در آنها رواج یافته است. بعد از کشته شدن عثمان -رضی الله عنه- بین مسلمانان تفرقه افتاد و بدعت بزرگ حروریه [خوارج] پیدا شد. لیکن مدینۀ منوره از ظهور این بدعت ها سالم ماند هر چند در این شهر کسانی همچون قدریه و غیره بودند که بصورت پنهانی عقاید اهل بدعت را داشتند. لیکن با خواری و ذلت زندگی می کردند. چون این عقاید از دیدگاه مردم مدینه، پست و مذموم بود. برخلاف تشیع و إرجاء در کوفه، و إعتزال و بدعت های عبادت گذاران در بصره، و مخالفان اهل بیت در شام که آشکارا به اشاعۀ بدعت می پرداختند. در حدیث صحیح از پیامبر -صلی الله علیه وسلم- ثابت شده که:

«دجال وارد مدینه نمی شود»، علم و ایمان پیوسته تا زمان اصحاب مالک در قرن چهارم[1] در آنجا رواج داشت.

در سه قرن اول [قرون مفضله] هیچ بدعتی مخصوصاً در اصول دین به طور آشکار در مدینهٔ منوره نبوده است.

۲- اسباب بوجود آمدن بدعت

بدون شک عمل به قرآن و سنت صحیح، موجب نجات از وقوع در بدعت و گمراهی می گردد. خداود متعال می فرماید:

﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيماً فَاتَّبِعُوهُ وَلا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ﴾. (**انعام / ۱۵۳**)

«و به راستی این راه مستقیم من است پس از آن پیروی کنید و از راه‌های دیگر پیروی نکنید که شما را از راه او [راه مستقیم] پراکنده می کند».

پیامبر -صلی الله علیه وسلم- این راه مستقیم را در حدیثی که ابن مسعود-رضی الله عنه- روایت کرده شرح داده است، در آن حدیث آمده: «پیامبر -صلی الله علیه وسلم- خطی را برای ما رسم کرد و فرمود: این راهی است که خداوند بیان فرموده، سپس خطوطی را از راست و چپ این خط کشید و فرمود: اینها راههایی هستند که بر هر یک از اینها شیطانی قرار دارد و به طرف آن دعوت می دهد»، سپس این آیه را تلاوت کرد: **﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيماً فَاتَّبِعُوهُ وَلا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾**[2]. بنابراین هر کس از قرآن و سنت روی گرداند، با راههای گمراه‌کننده و بدعتهای نوپیدا روبرو می شود.

۱- مجموع الفتاوی (۲۰/۳۰۰-۳۰۳).

۲- احمد و ابن حبان و حاکم و سایر ائمه.

اسبابی که موجب پیدایش بدعت شده بطور خلاصه عبارتند از:

أ- بی‌خبری از احکام دین.

ب- پیروی از هوای نفس.

ج- تعصب به نظریات و اشخاص.

د- تشبه به کفار و تقلید از آنها.

اینک به شرح هر کدام از موارد فوق می پردازیم:

أ – بی‌خبری و عدم آگاهی صحیح از دین:

با گذشت زمان هر چه مردم از قرآن و سنت دور شدند، علم کم شد و جهل در میان مردم بیشتر رواج پیدا کرد. و پیامبر -صلی الله علیه وسلم- در این باره فرمود: «**من یعش منکم فسیری اختلافاکثیرا**»[۱]. «هر کس از شما زنده بماند اختلافات زیادی را می بیند». و می فرماید: «**ان الله لا یقبض العلم انتزاعاً ینتزعه من العباد ولکن یقبض العلم بقبض العلماء حتی اذا لم یبق عالما اتخذ الناس رؤوسا جهالا فسئلوا فافتوا بغیر علم فضلوا واضلوا**». «خداوند علم را [از میان مردم] با خارج کردن آن از [سینه‌های] بندگان بر نمی دارد، بلکه علم را با گرفتن علما بر می دارد، تا جایی که هیچ عالمی باقی نمی ماند و مردم جاهلانی را به عنوان روسای خود انتخاب می کنند، از آنان سوال می کنند و آنان بدون علم فتوی می دهند، در نتیجه هم خودشان گمراه می شوند و هم دیگران را به گمراهی می کشانند».

مبارزه و مقاومت با بدعتها فقط با علم و جهود علما ممکن است لذا وقتی علم و علما از بین رفتند، زمینه‌ی ظهور و ترویج بدعتها فراهم می شود و برای مبتدعان فرصت ظهور و اشاعهٔ بدعتشان فراهم می شود.

۱-ابو داود و ترمذی، و ترمذی می‌گوید : حدیث حسن صحیح.

ب – پیروی از هوای نفس

هر کس از قرآن و سنت روی گرداند — و یا حتی بی خبر باشد لاجرم — از هوای خود پیروی می کند. خداوند می فرماید:

﴿فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدىً مِنَ اللَّهِ﴾. (قصص / ۵۰)

«اگر دعوت تو را اجابت نکردند بدان که آنان از هواهایشان پیروی می کنند، و چه کسی گمراه‌تر از آن است که بدون هدایت از جانب خدا از هوای خود پیروی کند».

و می فرماید:

﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ﴾. (الجاثية / ۲۳)

«آیا دیده‌ای آن کسی را که هوی و هوس خود را معبود خود کرد، و خداوند او را با وجود آگاهی گمراه کرده و بر گوش و دل او و بر چشمش پرده قرار داده، پس بعد از خدا چه کسی او را هدایت می کند».

ج – داشتن تعصب به نظریات و اشخاص

تعصب به نظریات و اشخاص مانع پیروی از دلیل و شناخت حق می شود. خداوند متعال می فرماید:

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا﴾. (بقره / ۱۷۰)

«و وقتی که به آنان گفته شود: از آنچه خداوند نازل کرده پیروی کنید، می گویند: ما از آنچه پدرانمان را بر آن یافتیم پیروی می کنیم».

دقیقاً صوفیان و قبرپرستان متعصب امروزی همین گونه اند، وقتی به آنان گفته می شود از قرآن و سنت پیروی کنید و نظریات و عقاید خود را ترک کنید، با استدلال به

مذاهب، مشایخ، پدران و اجدادشان از تسلیم شدن در برابر قرآن و سنت صحیح سر باز می زنند.

د – مشابهت به کفار

این نوع بدعت، خطرناکترین انواع بدعتهایی است که رواج دارد. ابی واقد لیثی روایت می کند که: «تازه ایمان آورده بودیم که با پیامبر –صلی الله علیه وسلم– به قصد جنگ حنین خارج شدیم. مشرکین درخت سدری داشتند که برای عبادت زیر آن می نشستند و اسلحه هایشان را به آن آویزان می کردند، به آن درخت ذات انواط می گفتند، از کنار سدری عبور کردیم، گفتیم: ای رسول الله! مانند مشرکین ذات انواطی برایمان قرار بده! پیامبر –صلی الله علیه وسلم– فرمود: «**الله اکبر انها السنن قلتم والذی نفسی بیده کما قالت بنو اسرائیل لموسی اجعل لنا الها کما لهم آلهة قال انکم قوم تجهلون، لترکبن سنن من کان قبلکم**»[1]. «الله اکبر این رسم و عادت پیشینیانشان است، قسم به ذاتی که جانم در دست اوست از من چیزی خواستید که بنی‌اسرائیل از موسی خواستند. به او گفتند: برای ما معبودی قرار بده همچنانکه آنان معبودی دارند [موسی گفت:] شما گروه نادانید به راستی از روش پیشینانتان پیروی خواهید کرد».

از این حدیث روشن می شود که آنچه بنی اسرائیل را به این خواستهٔ زشت [عبادت معبودان باطل] وادار کرد، تشبه به کفار بود و این همان چیزی بود که برخی از مردم را وادار کرد که از پیامبر بخواهند درختی را برایشان قرار دهد تا به آن تبرک جویند، و این همان تقلیدی است که امروزه مسلمانان، در بدعت ها و شرکیات شبیه کفار شده اند و جشن های تولد، نامگذاری روزها و هفته ها در مناسبت های خاص و برپایی مجالس و جشن ها به مناسبت های دینی و یادمانها، و نصب مجسمه ها و یادبودها، جلسات تعزیه، بدعت های هنگام تشییع جنازه، ساختن بارگاه و زیارتگاهها بر قبرها و سایر بدعتها را به تقلید از کفار انجام می دهند.

۱–ترمذی آن را صحیح دانسته است.

موضع‌گیری امت اسلامی در برابر مبتدعان و موضع اهل سنت و جماعت در رد عقاید آنان

۱- موضع گیری اهل سنت و جماعت دربارۀ اهل بدعت

اهل سنت و جماعت همواره عقاید اهل بدعت را رد کرده و با بدعت هایشان مبارزه و آنان را از آن منع می کنند.

اینک چند مثال:

أ — ام درداء گوید: «ابو درداء ناراحت و خشمگین وارد خانه شد، از او پرسیدم چه شده؟ گفت: به خدا قسم تا جایی که من می دانم هیچ چیزی از دین محمد در میانشان نمانده بجز همین که با جماعت نماز می خوانند»[1].

ب — عمر بن یحیی گوید: «پدرم از قول پدرش می گفت: قبل ازنماز صبح جلو خانه عبدالله بن مسعود می نشستیم تا بیرون می شد، سپس با او به مسجد می رفتیم، روزی ابوموسی اشعری آمد و گفت: آیا ابو عبدالرحمن بیرون نیامده؟ گفتیم: خیر، نشست تا عبدالله بن مسعود از منزل بیرون آمد، سپس همگی به طرف مسجد رفتیم، ابوموسی گفت: ای ابو عبدالرحمن! در مسجد چیزی دیدم که آن را ناپسند دانستم و — الحمدلله — چیز جز خیر ندیدم، گفت: چه دیدی؟ گفت: اگر زندگی باقی باشد می بینی، ابوموسی گفت: در مسجد جماعتی را دیدم که حلقه زده و منتظر نماز بودند در هر حلقه‌ای مردی نشسته بود و سنگ های کوچک جلویش بود و می گفت: صد بار بگویید: «**الله اکبر**» [در هر الله اکبر یک سنگ جدا می کرد] آنان هم صد بار «**الله اکبر**» می گفتند، می گفت: صد بار «**لا الا اله الا الله**» بگویید، آنان هم صد بار «**لا اله الا الله**» می گفتند. می گفت: صد بار «**سبحان الله**» بگویید، آنان هم صد بار «**سبحان الله**»

۱- بخاری.

می گفتند، ابن مسعود پرسید به آنان چه گفتی؟ گفت: چیزی نگفتم، منتظر نظر یا دستور تو شدم، گفت: چرا به آنان نگفتی که گناهانشان را بشمارند و تو ضمانت می کردی که از حسناتشان چیزی کم نشود، سپس به مسجد رفتیم، ابن مسعود کنار یکی از حلقه ها ایستاد و گفت: این چه کاری است که می کنید؟ گناهانتان را بشمارید. من ضمانت می‌کنم که از حسناتتان چیزی کم نشود. وای بر شما ای امت محمد! چه زود زمان هلاکت شما فرا رسید. اینها اصحاب پیامبر –صلی الله علیه وسلم– هستند که هنوز بسیاری از آنان زنده و در میان شما هستند، و این لباس پیامبر –صلی الله علیه وسلم– است که هنوز کهنه و پاره نشده، و ظرف های غذایش شکسته نشده. قسم به ذاتی که جانم دردست اوست! یا شما امتی هدایت یافته‌تر از امت محمد هستید، یا بازکنندۀ دروازه های ضلالت و گمراهی. گفتند: ای ابو عبدالرحمن! به خدا قسم نیت ما خیر بوده، گفت: چه بسیار هستند کسانی که قصد خیر دارند اما هرگز به آن نمی رسند، رسول الله –صلی الله علیه وسلم– به ما فرموده: «[در آینده] گروهی خواهد بود که قرآن می خوانند ولی از گلوهایشان پایین نمی رود»، به خدا قسم! نمی دانم! شاید اکثر آنان از شما باشند. سپس از آنان دوری برگرداند».

عمر بن سلمه گوید: «شاهد بودم که بیشتر همان افراد در جنگ نهروان در صف خوارج بودند»[1].

ج – مردی نزد امام مالک ابن انس (رحمه الله) آمد گفت: «از کجا احرام ببندم؟ گفت: از میقاتی که پیامبر –صلی الله علیه وسلم– مشخص کرده و احرام بسته. مرد گفت: اگر دورتر از آن احرام ببندم چی؟ امام مالک گفت: ناپسند می دانم، مرد گفت به چه دلیل؟ امام مالک گفت: می ترسم که دچار فتنه شوی. مرد گفت: در زیاد کردن خیر چه فتنه ای است؟ امام مالک گفت: خداوند می فرماید:

۱– دامی، مقدمة سنن دارمی اشاره (۲۱۰).

﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾. (نور / ۶۳)

«کسانی که با دستور پیامبر -صلی الله علیه وسلم- مخالفت می کنند باید بترسند که دچار فتنه شوند یا عذابی دردناک به آنان برسد».

و چه فتنه ای بزرگتر از اینکه فضل و خیری را به خودت اختصاص دهی که به پیامبر خدا داده نشده است»[1].

اینها فقط نمونه هایی از مبارزه علماء با اهل بدعت است و به یاری خدا علما همواره در هر عصر و زمانی با اهل بدعت مقابله کرده و می کنند. «**والحمدلله**»

۲- روش اهل سنت و جماعت در رد عقاید اهل بدعت

روش اهل سنت و جماعت در رد اهل بدعت براساس قرآن و سنت، روشی قانع کننده است، بطوریکه شبهات مبتدعان را ذکر کرده، سپس پاسخ آن را می دهند و با توجه به اینکه تمسک به سنتها و نهی از بدعتها واجب است، اهل سنت استدلالشان را از قرآن و سنت اثبات می کنند. علما کتابهای زیادی در این باره تالیف کرده و در کتابهای عقیده تصورات و باورهای مبتدعانی مانند: خوارج، جهمیه، معتزلی ها و اشاعره را دربارۀ اصول ایمان و عقیده پاسخ داده اند، و در این باره کتابهای مستقلی نیز تالیف کرده اند. امام احمد کتاب «الرد علی الجهمیة» را تالیف کرده، و سایر ائمه مانند عثمان بن سعید دارمی و غیره در رد آنان کتاب نوشته اند.

شیخ الإسلام، شاگردش ابن قیم، شیخ محمد ابن عبدالوهاب و دیگر علما، عقاید و فرقه های مذکور، قبرپرستان و صوفی ها را با دلایل قرآن و سنت صحیح رد کرده اند.

برخی از کتابهایی که در قرون گذشته در این موضوع نوشته شده اند عبارتند از:

۱- کتاب «الإعتصام» تألیف امام شاطبی.

۱- ابو شامه در کتاب «الباعث علی انکار البدع و الحوادث» این حدیث را از ابوبکر خلال ص (۱۴) آورده است.

۲- کتاب «إقتضاء الصراط المستقیم» تألیف شیخ الإسلام که بیشتر کتابش را در رد اهل بدعت اختصاص داده است.

۳- کتاب «إنکار الحوادث و البدع» تالیف ابن وضاح.

٤- کتاب «الحوادث و البدع» تالیف طرطوشی.

٥- کتاب «الباعث علی إنکار البدع و الحوادث» تألیف أبوشامه.

بعضی از کتاب های علمای معاصر عبارتند از:

۱- کتاب «الإبداع فی مضار الإبتداع» تألیف شیخ علی محفوظ.

۲- کتاب «السنن و المبتدعات المتعلقه بالأذکار و الصلوات» تألیف شیخ محمد ابن احمد الشقیری الحوامدی.

۳- رسالۀ «التحذیر من البدع» تألیف شیخ عبدالعزیز مفتی.

الحمدلله، عالمان دین همواره بدعتها را انکار کرده و با کتاب ها، مجلات، مراکز پخش خبر، خطبه های جمعه، جلسات و کلاس های درس، اهل بدعت را رد می کنند، و این تاثیر زیادی در آگاه کردن مردم و توضیح حکم بدعتها و نابودی مبتدعان داشته است.

❋ ❋ ❋

نمونه‌هایی از بدعت های عصر حاضر

۱- جشن گرفتن به مناسبت تولد پیامبر -صلی الله علیه وسلم-.
۲- تبرک جستن به اماکن زیارتی، بارگاهها و قبور مردگان.
۳- بدعت در عبادات و تقرب به خدا.

بنا به دلایلی مانند فاصله گرفتن از زمان پیامبر، کم شدن علم، کثرت دعوتگران مبتدع و مشابهت به کفار در عادات و شعائرشان، بدعت های عصر حاضر به کثرت رواج یافته است. و این مصداق فرمودهٔ پیامبر -صلی الله علیه وسلم- است که فرمود: «**لتتبعن سنن من کان قبلکم**»[1]. «قطعاً از روش و سنت‌های پیشینان خود پیروی خواهید نمود». و اینک شرح هر کدام از بدعت های ذکر شده:

۱- جشن گرفتن به مناسبت تولد پیامبر در ماه ربیع الأول

این عمل مشابهت به نصاری است که به مناسبت میلاد مسیح جشن می گیرند، مسلمانان جاهل و یا علمای گمراه هم در ربیع الأول هر سال به مناسبت تولد پیامبر -صلی الله علیه وسلم- جشن برپا می کنند. برخی این جشن ها در مساجد و بعضی در خانه ها یا اماکن مخصوص برگزار می کنند. در این مجالس بسیاری از مردم شرکت می کنند. اکثر این جشنها علاوه بر این که بدعت و مشابهت به نصاری هستند، از شرکیات، کارهای منکر و زشت نیز خالی نمی باشند، مانند: خواندن اشعار و سرودهایی که در آنها زیاده روی و غلو در حق پیامبر -صلی الله علیه وسلم- است. تا جایی که نیازهای خودشان را به جای الله از پیامبر می خواهند و از ایشان طلب فریادرسی می کنند. این در حالی است که پیامبر -صلی الله علیه وسلم- از غلو و زیاده‌روی در مدحش، نهی کرده و می فرماید: «**لاتطرونی کما أطرت النصاری ابن مریم إنما أنا عبد**

۱- ترمذی و آن را صحیح دانسته است.

فقولوا عبدالله ورسوله»[1]. «در مدح من غلو و زیاده‌روی نکنید، همانطور که نصاری در مدح ابن مریم غلو کردند، من بنده ای بیش نیستم، پس بگویید: عبدالله و رسول او».

گروهی معتقدند پیامبر -صلی الله علیه وسلم- در جلسات مولود خوانی حاضر می شود.

و از منکرات دیگر که در این جشن ها وجود دارد سرودهای دسته جمعی است که همراه با موسیقی و طبل خوانده می شود، یکی دیگر از بدعت های این جلسات رقص و پایکوبی همراه با اذکار صوفیان مبتدع است.

در برخی مناطق این مجالس به شکل اختلاط بین زنان و مردان برگزار می شود، که سبب فتنه می گردد تا جایی که کارهای ناپسند نیز انجام می شود. حتی اگر این مجالس خالی از کارهای نامشروع باشد و فقط به جمع شدن مردم و خوردن غذا و اظهار شادی اکتفا شود — آن طور که ادعا می کنند — بازهم بدعت و نوآوری در دین است [و هر نوپیدایی در دین بدعت است و هر بدعتی گمراهی است].

خلاصه این که برگزاری اینگونه مجالس می تواند زمینه‌ای برای بوجود آمدن و ازدیاد منکرات باشد، و حتی منکراتی که در جشن های غیرمذهبی صورت می گیرد در این جشن ها نیز انجام می گیرد.

گفتیم: جشن به مناسبت مولود نبوی بدعت است چون هیچ اصل و اساسی در کتاب و سنت و عمل سلف صالح و قرون مفضله ندارد، و ریشهٔ آن به بعد از قرن چهارم هجری بر می گردد که گروهی به نام «فاطمیون» آن را به وجود آوردند.

امام ابو حفص تاج الدین فاکهانی (رحمه الله) می گوید: «اما بعد: گروهی از مبارکین چندین مرتبه دربارهٔ اجتماع ربیع الأول مردم که آن را مولود می نامند، پرسیده اند آیا این اجتماع اصلی در دین دارد؟ و می خواستند پاسخ واضح و روشنگر حق باشد. گفتم و بالله التوفیق: هیچ اصلی دربارهٔ مولود، در کتاب و سنت وجود ندارد و از

۱- مسلم و بخاری.

هیچکدام از علمای امت، کسانی که پیشوایان دین و متمسک به آثار سلف صالح هستند انجام آن نقل نشده است، بلکه بدعتی است که اهل باطل آن را به وجود آورده اند و هواپرستی ای است که حرام خواران از مال مردم می خواهند با آن شکم خود را پر کنند»[۱].

شیخ الإسلام می گوید: «آنچه بعضی از مردم بوجود آورده اند، یا مشابهت به نصاری است که میلاد عیسی–علیه السلام– را جشن می گیرند! یا بخاطر محبت و احترام پیامبر –صلی الله علیه وسلم– است که — با وجود اختلاف در روز تولدش — این روز را جشن می گیرند.

سلف صالح این کار را انجام نداده اند، اگر در این عمل خیری می بود سلف –رضی الله عنهم– مستحق‌تر از ما بودند که این خیر نصیب آنان شود، چون آنان بیشتر از ما محبت پیامبر –صلی الله علیه وسلم– را در دل داشتند و به او احترام می گذاشتند و برای کسب خیر، از ما حریص‌تر بودند، بنابراین محبت و تعظیم پیامبر در این است که از دستوراتش پیروی کنیم و سنتهایشان را در نهان و آشکار زنده نماییم، و آنچه آورده به دیگران برسانیم و در راه اسلام با قلب، دست و زبان جهاد کنیم. و راه سابقین اولین از مهاجرین و انصار و کسانی که به خوبی از آنان پیروی کرده اند همین است و بس»[۲].
با اختصار از کلام شیخ الإسلام.

دربارۀ رد این بدعتها کتابها و رساله های زیادی در گذشته و حال تالیف شده است:

جشن مولود علاوه بر اینکه بدعت و مشابهت به نصاری است، عواقب دیگری مانند برپا کردن سایر جشنهای تولد برای اولیاء، مشایخ و بزرگان دارد، و زمینه را برای انحرافهای زیادی فراهم می کند.

۱– رساله المورد فی علم المولد.

۲– إقتضاء الصراط المستقیم (۶۱۵/۲) تحقیق د. ناصر العقل.

۲- تبرک جستن به اماکن زیارتی، نشانها و اشخاص زنده و مرده

یکی دیگر از بدعتها تبرک جستن به مخلوقات است که از نوع بت پرستی و نیرنگی است که با آن غارتگران، اموال مردم ساده را به ناحق می خورند.

تبرک یعنی: طلب برکت و آن قرار دادن یا اضافه کردن خیر در چیزی است. و این کار در توان کسی است که مالک آن بوده و بر آن توانایی داشته باشد که فقط خداوند سبحان این توانایی را دارد. او است که برکت می دهد و آن را ثابت نگه می دارد، اما مخلوق توانایی دادن برکت و بوجود آوردن آن را ندارد و نمی تواند آن را ثابت نگه دارد.

لذا تبرک به اماکن، آثار، اشخاص زنده و مرده حرام است. چون اگر شخص معتقد باشد که آن چیز برکت می دهد، شرک ورزیده و اگر معتقد باشد که زیارت و لمس کردن آن سبب حصول برکت از طرف خدا می شود در این صورت مرتکب عملی شده که وسیله‌ی افتادن بدام شرک است.

اما آنچه اصحاب نسبت به پیامبر -صلی الله علیه وسلم- انجام می دادند مانند: تبرک جستن به موی پیامبر -صلی الله علیه وسلم-، آب دهن و آنچه از جسمش جدا می شد — همانطور که قبلاً گفته شد — مختص پیامبر -صلی الله علیه وسلم- در حال حیات و وجودش بین آنها است. چون اصحاب -رضی الله عنهم-، به خانه، قبر و اماکنی که پیامبر -صلی الله علیه وسلم- در آنجا نماز خوانده یا نشسته بود پس از وفاتش، تبرک نمی جستند.

به همین ترتیب تبرک به مقامات اولیاء به طریق اولی، جایز نیست.

اصحاب -رضی الله عنهم- به اشخاص صالحی مانند ابوبکر، عمر و سایر بزرگان صحابه در حیات و بعد از مرگ آنان تبرک نمی جستند، و به غار حرا نمی رفتند که نماز بخوانند یا دعا کنند. به کوه طور [جایی که خدا با موسی صحبت کرد] نمی رفتند که نماز بخوانند و دعا کنند، یا به کوههایی نرفتند که گفته می شد آنجا محل اقامت پیامبران یا افراد دیگری است، یا به جایی نمی رفتند که محل اجتماع مردم باشد و روی

اثر و علامتی از پیامبران زیارتگاه و ساختمان نساختند. کسی از سلف مکانی را که پیامبر –صلی الله علیه وسلم– در مکه و سایر جاهها نماز می خواند، نبوسیده و به آن سلام نکرده است.

پس وقتی پیامبر –صلی الله علیه وسلم– مشروع قرار نداده جایی را که قدم گذاشته یا نماز خوانده، لمس کنند و ببوسند، پس بوسیدن و لمس محل خواب و نماز کسان دیگر به طریق اولی جایز نیست، علماء از بدیهیات اسلام فهمیده اند که بوسیدن و لمس کردن این چیزها از شریعت پیامبر –صلی الله علیه وسلم– نیست[۱].

۳- بدعت در مسایل عبادی و تقرب به خدا

بدعت هایی که در عبادات در این زمان بوجود آمده اند، بسیار زیادند. اصل در عبادات توقیف است. یعنی: نمی‌توان از خود چیزی را در عبادت کم یا زیاد کرد، و آنچه خود ساخته در عبادات وارد شود، بدعت است چون پیامبر –صلی الله علیه وسلم– فرموده: «**من عمل عملا لیس علیه امرنا فهو رد**»[۲]. «هر کس عملی انجام دهد که از امر [دین] ما نباشد، مردود است».

اعمال زیادی امروزه به اسم عبادت انجام می شوند که هیچ گونه دلیلی بر مشروعیت آنها نیست، برخی از آنها عبارتند از:

أ – نیت نماز با صدای بلند، به این صورت که بگوید: «نیت کردم فلان و فلان نماز را برای خدا ادا کنم»، این بدعت است، چون ثابت نشده که پیامبر –صلی الله علیه وسلم– چنین گفته باشد. خداوند می فرماید:

﴿قُلْ أَتُعَلِّمُونَ اللَّهَ بِدِينِكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الأَرْضِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾. (حجرات / ۱۶)

«بگو: ایا خدا را از دینتان آگاه می کنید، و خداوند آنچه در آسمانها و زمین است را می داند و خدا به هر چیزی آگاه است».

۱- اقتضاء الصراط المستقیم (۷۹۵/۲-۸۰۲) تحقیق د. ناصر العقل.

۲- مسلم.

محل نیت، قلب است، و نیت عملی است قلبی نه زبانی.

ب — خواندن اذکار بعد از نماز به طور دسته‌جمعی چون ذکر شرعی بعد از نماز به این صورت است که هر کس، ذکر و تسبیحاتی که از حدیث صحیح ثابت است، را به تنهایی بخواند.

ج — در مراسم عزاداری از افراد بخواهند که سوره‌ی فاتحه را بخوانند و سپس دعا کنند و ثواب آن را به مردگان ببخشند.

د — برپایی مجلس عزاداری برای مردگان و تهیهٔ غذا و اجاره کردن قاریان قرآن مردم گمان می کنند این کارها در عزاداری مشروع است و به مرده نفع می رساند. همهٔ موارد ذکر شده بدعت است و هیچ اصلی در دین ندارد و قید و بندهایی است که خدا هیچ دلیلی دربارهٔ آن نازل نکرده است.

ه - جشن گرفتن به مناسبت های دینی مانند: مراسم اسراء و معراج، هجرت پیامبر -صلی الله علیه وسلم-. که هیچ اصل و اساسی در شریعت ندارند.

و — عبادتهای که به صورت مخصوص در ماه رجب انجام می شود، مانند: عمره رجبیه، عبادات خاص در آن، نماز خواندن و به صورت خاص روزه گرفتن. حقیقت این است که این ماه با ماههای دیگر هیچ فرقی در انجام عبادات، عمره، روزه، نماز، ذبح و غیره ندارد.

ز — اکثر أذکار صوفیها بدعت است و بعدها به دین افزوده شده اند. چون با اذکار مشروع، هم در نوع، هم در شکل و هم در وقت ادای آن منافات دارند.

ح — اختصاص شب نیمهٔ شعبان به زنده داری و روز آن به روزه گرفتن. زیرا از پیامبر -صلی الله علیه وسلم- حدیث صحیحی در فضیلت نیمه‌ی شعبان ثابت نشده است.

ط — ساختن بارگاه و زیارتگاه بر قبرها و تبدیل آنها به مسجد و محل عبادت برای تبرک جستن و توسل به مردگان و سایر اهداف شرکی. و زیارت قبور توسط زنان،

چون پیامبر -صلی الله علیه وسلم- زنان زیارت کنندۀ قبور و کسانی که بر قبرها مسجد می سازند و روشنایی و لامپ قرار می‌دهند را لعنت کرده است.

❋ ❋ ❋

خاتمه

در پایان می‌گوییم: بدعت ها وسیله ای برای رسیدن به کفر و افزوده هایی بر دین اند که خدا و رسول آنها را مشروع قرار نداده اند. بدعت از گناه کبیره بدتر است. بدعت رضایت شیطان را بیشتر فراهم می کند تا از گناهان کبیره. چون گناهکار، گناه را انجام می دهد در حالی که می داند گناه است سپس از آن توبه می کند ولی مبتدع بدعت را انجام می دهد و معتقد است که این کار او از دین است و با آن می تواند خود را به خدا نزدیک کند. لذا از آن توبه نمی کند. بدعت ها سنت ها را از بین برده و اهل سنت و سنت را در انظار پیروان خود زشت جلوه می دهند. بدعت انسان را از خدا دور کرده و موجب غضب و عذاب خداوند متعال و سبب سیاهی و تباهی قلب‌ها می گردد.

با اهل بدعت چگونه رفتار شود

رفت و آمد با مبتدعین و نشست و برخاست با آنان حرام است، مگر اینکه کسی بخواهد او را نصیحت کرده و از بدعت منع کند. چون همنشینی با اهل بدعت، خطر بزرگتری به دنبال دارد. و در صورتی که نتوانیم آنها را از انجام بدعت منع کنیم واجب است از آنان و شری که دارند، مردم را آگاه نماییم، و در غیر این صورت بر علما و حاکمان مسلمان واجب است که جلوی بدعتها را بگیرند و دست مبتدعین را کوتاه نمایند و شر آنان را از بین ببرند. چون خطرشان برای اسلام بسیار زیاد است. در پایان لازم است بدانید که دولت‌های کفر، اهل بدعت را برای رواج بدعت هایشان تشویق می کنند و آنان را در این راه به شیوه های گوناگون یاری می دهند، چون ترویج بدعت، برنامه ای مناسب برای نابودی و خدشه دار کردن چهرۀ اسلام است.

نسال الله عزوجل أن ينصر دينه ويعلي كلمته ويخذل أعداءه. وصلى الله على نبينا محمد وعلى آله وصحبه وسلم.